



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دوران مبانی قانون گذاری

(تفسیر موضوعی المیزان)

تفسیر علامه



به اهتمام اسید مهدی امین
با نظارت دکتر محمد یسنوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث
۹	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۳	الإهداء
۱۳	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرنگاران رهبری در استان فارس
۱۴	متن تأییدیه حضرت آیه‌الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم
۱۵	مقدمه ناشر
۱۶	مقدمه مؤلف
۱۷	فصل اول: آغازی بر مسأله قانون و قانون‌گذاری
۱۷	آغاز تشریح قوانین الهی
۱۸	اولین فرمان در تشریح دین
۱۹	فلسفه تشریح و قانون‌گذاری
۲۰	چگونگی به وجود آمدن قانون
۲۰	ادراک طبیعی قانون استخدام
۲۲	اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی
۲۳	پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف
۲۴	دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف
۲۵	اختلاف در خود دین
۲۶	احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آنها
۲۸	روایات درباره احکام مسکوت در قرآن
۲۹	ریشه‌های شریعت اسلام
۲۹	شریعت جامع

- ۳۰ وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن
- ۳۱ وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء
- ۳۱ شریعت اسلام، دارای دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین
- ۳۳ کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت هریک از آنها
- ۳۳ فصل دوم: مبانی قوانین قضائی و حکومتی اسلام
- ۳۳ ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها
- ۳۵ قانون‌گزار در دین اسلام کیست؟
- ۳۵ لزوم قضاوت براساس احکام الهی
- ۳۶ انحصار داوری و صدور حکم به رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۳۸ قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب
- ۳۹ مفهوم حکم
- ۴۰ *أَلَا لَهُ الْحُكْمُ*
- ۴۱ قضاوت به عدالت، و رد امانت
- ۴۲ خطاب آیه به حکام است!
- ۴۲ توصیه به عدل در داوری و قضاوت
- ۴۳ نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت
- ۴۴ فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت
- ۴۴ تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی
- ۴۶ حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان
- ۴۷ مکافات خطا
- ۴۸ نهی از تشریح حکم از طرف بندگان
- ۴۹ نهی از عمل به خبر فاسق
- ۵۰ دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم
- ۵۱ قانونی بنام «اخوت اسلامی»

- بیان احکام مستضعفین ۵۲
- عذر استضعاف ۵۳
- مستضعفین واقعی ۵۳
- بیان احکام مهاجرت فی سبیل الله ۵۴
- حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک ۵۴
- تکلیف هیچ‌گاه از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود! ۵۵
- امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم فروشی و خیانت ۵۶
- اقامه عدل بین انسان‌ها: (هدف تشریح دین و انزال آهن) ۵۷
- فصل سوم: عقدها، پیمان‌ها، و سوگندها ۵۷
- دعوت به وفای عهد و پیمان‌ها و قراردادهای ۵۷
- بحثی پیرامون معنای عقد ۵۸
- سوگندهای صحیح و اعتبار آن ۵۹
- مفهوم سوگند ۵۹
- اعتبار قانونی سوگند ۶۰
- آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟ ۶۰
- راه قانونی شکستن سوگندها ۶۱
- حکم و كفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها ۶۲
- تعیین نوع و مقدار كفاره شکستن سوگند ۶۳
- نهی از سوگند خوردن به خدا برای ترک کارهای نیک و عالم المنفعه ۶۴
- نهی از سوگندهای لغو ۶۴
- وفا به عهدالله، و نهی از نقض سوگندها ۶۵
- قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار ندهید! ۶۶
- مفسده دغل گرفتن سوگند ۶۷
- عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید! ۶۷

۶۸	فصل چهارم: مبانی احکام شهادت
۶۸	حکم قیام به قسط در دادن شهادت
۷۰	نهی از شهادت مغرضانه
۷۰	طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها
۷۱	فصل پنجم: بحثی در قوانین مورد نظر قرآن
۷۱	اختلاف هدف در قوانین موضوعه انسان‌ها با قوانین اسلام
۷۲	ضمانت اجرائی قوانین اسلامی
۷۶	بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن
۷۷	عدل، مبنای تشریح قوانین الهی
۷۸	ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟
۷۹	منشأ ایجاد قوانین
۷۹	قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود
۸۰	مجری قانون نباید قانون را بشکند! (اجرای قانون ظلم نیست)
۸۰	قانون و اخلاق کریمه و توحید
۸۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، ۱۳۱۶، - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور : مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از دیدگاه قرآن و حدیث / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به‌نشر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.؛ م ۱۴/۵ × ۱۰

فروست : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۵].

شابک : ۹-۴۹-۵۶۴۰-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : این کتاب بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تألیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : قانون‌گذاری (فقه)

موضوع : اسلام و حقوق

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

شناسه افزوده : طباطبائی محمدحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : شرکت به‌نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان؛ [ج. ۴۵].

رده بندی کنگره : ۱۳۸۹BP۹۸ / الف ۸۳ت ۷.۴۵ ج

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۳۰۰۹۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله سیدعلی اصغر دستغیب نماینده خیرگان رهبری در استان فارس ۵۰۰۰

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم ۷۰۰۰

مقدمه ناشر ۸۰۰۰

مقدمه مؤلف ۱۲۰۰۰

فصل اول

آغازی بر مسأله قانون و قانون‌گذاری ۱۹۰۰۰

آغاز تشریح قوانین الهی ۱۹۰۰۰

(۲۹۷)

اولین فرمان در تشریح دین ۱۹۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فلسفه تشریح و قانون‌گذاری ۲۲۰۰۰

چگونگی به وجود آمدن قانون ۲۶۰۰۰

ادراک طبیعی قانون استخدام ۲۹۰۰۰

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت اجتماعی ۳۱۰۰۰

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی ۳۴۰۰۰

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف ۳۶۰۰۰

(۲۹۸)

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف ۴۱۰۰۰

اختلاف در خود دین ۴۵۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آن‌ها ۴۷۰۰۰

روایات درباره احکام مسکوت در قرآن ۵۳۰۰۰

ریشه‌های شریعت اسلام ۵۷۰۰۰

شریعت جامع ۵۷۰۰۰

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن ۶۱۰۰۰

(۲۹۹)

وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء ۶۴۰۰۰

شریعت اسلام، دارای دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین ۶۵۰۰۰

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت هریک از آن‌ها ۷۰۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فصل دوم

مبانی قوانین قضائی و حکومتی اسلام ۷۳۰۰۰

ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها ۷۳۰۰۰

قانون‌گزار در دین اسلام کیست ۷۸۴۰۰۰

(۳۰۰)

لزوم قضاوت براساس احکام الهی ۸۰۰۰۰

انحصار داوری و صدور حکم به رسول الله صلی الله علیه و آله ●●● ۸۳

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب ●●● ۸۷

مفهوم حکم ●●● ۹۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ ●●● ۹۴

قضاوت به عدالت، و رد امانت ●●● ۹۹

خطاب آیه به حکام است ●●●! ۱۰۰

(۳۰۱)

توصیه به عدل در داوری و قضاوت ●●● ۱۰۲

نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت ●●● ۱۰۵

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت ●●● ۱۰۷

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی ●●● ۱۰۹

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان ●●● ۱۱۵

فهرست مطالب

موضوع صفحه

مکافات خطا ●●● ۱۱۹

نهی از تشریح حکم از طرف بندگان ●●● ۱۲۲

(۳۰۲)

نهی از عمل به خبر فاسق ●●● ۱۲۴

دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم ●●● ۱۲۸

قانونی بنام «اخوت اسلامی» ●●● ۱۳۲

بیان احکام مستضعفین ●●● ۱۳۵

عذر استضعاف ●●● ۱۳۷

مستضعفین واقعی ●●● ۱۳۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

بیان احکام مهاجرت فی سبیل الله ●●● ۱۴۱

(۳۰۳)

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک ●●● ۱۴۳

تکلیف هیچ‌گاه از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود ●●●! ۱۴۶

امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم‌فروشی و خیانت ●●● ۱۴۸

اقامه عدل بین انسان‌ها: (هدف تشریح دین و انزال آهن ●●●) ۱۵۱

فصل سوم

عقدها، پیمان‌ها، و سوگندها ۱۵۳۰۰۰

دعوت به وفای عهد و پیمان‌ها و قراردادها ۱۵۳۰۰۰

فهرست مطالب

موضوع صفحه

(۳۰۴)

بحثی پیرامون معنای عقد ۱۵۵۰۰۰

سوگندهای صحیح و اعتبار آن ۱۵۹۰۰۰

مفهوم سوگند ۱۵۹۰۰۰

اعتبار قانونی سوگند ۱۶۲۰۰۰

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است ۱۶۵۰۰۰؟

راه قانونی شکستن سوگندها ۱۶۸۰۰۰

حکم و كفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها ۱۶۹۰۰۰

تعیین نوع و مقدار كفاره شکستن سوگند ۱۷۳۰۰۰

فهرست مطالب

(۳۰۵)

موضوع صفحه

نهی از سوگند خوردن به خدا برای ترک کارهای نیک و عالم المنفعه ۱۷۵۰۰۰

نهی از سوگندهای لغو ۱۷۶۰۰۰

وفا به عهدالله، و نهی از نقض سوگندها ۱۷۹۰۰۰

قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار ندهید ۱۸۳۰۰۰!

مفسده دغل گرفتن سوگند ۱۸۵۰۰۰

عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید ۱۸۷۰۰۰!

فصل چهارم

مبانی احکام شهادت ۱۸۹۰۰۰

فهرست مطالب

(۳۰۶)

موضوع صفحه

حکم قیام به قسط در دادن شهادت ۱۸۹۰۰۰

نهی از شهادت مغرضانه ۱۹۵۰۰۰

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها ۱۹۷۰۰۰

فصل پنجم

بحثی در قوانین مورد نظر قرآن ۲۰۱۰۰۰

اختلاف هدف در قوانین موضوعه انسان‌ها با قوانین اسلام ۲۰۱۰۰۰

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی ۲۰۳۰۰۰

فهرست مطالب

(۳۰۷)

موضوع صفحه

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن ۲۱۷۰۰۰

عدل، مبنای تشریح قوانین الهی ۲۲۳۰۰۰

ظالم نبودن خدا به چه معنا است ۲۲۴۰۰۰

منشأ ایجاد قوانین ۲۲۷۰۰۰

قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود ۲۳۰۰۰۰

مجری قانون نباید قانون را بشکند! (اجرای قانون ظلم نیست!) ۲۳۱

قانون و اخلاق کریمه و توحید ۲۳۳۰۰۰

۳)

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا

وَ مَوْلَى الْمُؤَحَّدِينَ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعِهِ

الْمُصْطَفَى وَ بِهِجِهِ قَلْبُهُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي

شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّشْعَةَ

الْمَعْصُومِينَ الْمَكْرَمِينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ

الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،

الْحُجْبَةَ بِنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ

الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا

(۵)

وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنْنَا بِيضَاعِهِ

مُرْجَاهُ مِنْ وَ لَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنَّكَ وَ

فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرِهِ رَحْمَةً مِنْكَ

إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

(۶)

متن تأییدیه حضرت آیه الله سید علی اصغر دستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۸۹ / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبھائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هر کس عنوان و موضوع مدّ نظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه‌های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

(۷)

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمند جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن‌پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

۲۸/۹/۸۶

(۸)

(۹)

متن تأییدیه حضرت آیه‌الله خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشانند و رشد داد. جناب

(۱۰)

آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی این کار را به‌عهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

(۱۱)

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

(۱۲)

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود ۱۰/۰۰۰ نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از ۹۰٪ آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعراب‌گذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان ۱۵ سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه ۳۰ جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (۳۰ جلدی، قطع

جیبی

(۱۳)

کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، حقوق زن، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش ۳۰ ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه ۷۰ جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربرد است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه‌الله مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان

(۱۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبیری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از

مقدمه ناشر (۱۵)

اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به‌طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چند آیه از یک سوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با

(۱۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام. امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - بهار ۱۳۸۶

مقدمه ناشر (۱۷)

مقدمه مؤلف

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(۷۷ - ۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است.

(۱۸)

در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب ۷۰ عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش، از

مقدمه مؤلف (۱۹)

اواخر سال ۱۳۵۷ شروع و حدود ۳۰ سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

(۲۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس‌الله سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید. بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

مقدمه مؤلف (۲۱)

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه ۲۰ جلدی و ۴۰ جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید. و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

(۲۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست! و صلوات خدا بر محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

مقدمه مؤلف (۲۳)

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه‌الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه‌داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی حبیبی امین

(۲۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

فصل اول: آغازی بر مسأله قانون و قانون‌گذاری**آغاز تشریح قوانین الهی**

اولین فرمان در تشریح دین

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ

(۲۵)

«هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

«گفتیم همگی از بهشت پائین روید، اگر هدایتی از من به سوی شما آمد و البته خواهد آمد آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند، و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را دروغ شمارند اهل جهنمند و خود در آن جاودانند» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

این آیه اولین فرمانی است که در تشریح دین، برای آدم و ذریه او صادر شده، و دین را در دو جمله خلاصه کرده، که تا روز قیامت چیزی بر آن دو جمله اضافه نمی‌شود.

خواننده عزیز اگر در داستان بهشت آدم و مخصوصاً در آن شرحی که در سوره طه آمده، دقت کند، خواهد دید که جریان داستان طوری بوده که ایجاب می‌کرده، خداوند

(۲۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

این قضاء را درباره آدم و ذریه‌اش براند، و این دو جمله را در اولین فرمانش قرار بدهد.

خوردن آدم از آن درخت ایجاب کرد، تا قضاء هبوط او، و استقرارش در زمین، و زندگی را در آن براند، همان زندگی شقاوت باری که آن روز وقتی او را از آن درخت نهی می‌کرد، از آن زندگی تحذیرش کرد، و زنده‌اش داد.

و توبه‌ای که کرد باعث شد قضائی دیگر، و حکمی دوم، درباره او بکنند، و او و ذریه‌اش را بدین وسیله احترام کند، و با هدایت آنان به سوی عبودیت خود، آب از جوی‌رفته او را به جوی بازگرداند.

پس قضائی که اول رانده شد، تنها زندگی در زمین بود، ولی با توبه‌ای که کرد، خداوند همان زندگی را زندگی طیب، و طاهری کرد، به نحوی که هدایت به سوی عبودیت را با آن زندگی ترکیب نموده، یک زندگی خاصی از ترکیب دو زندگی زمینی و آسمانی فراهم آورد.

آغاز تشریح قوانین الهی (۲۷)

در آن روز که خطا و مخالفت از آدم سر زد، دینی تشریح نشده بود، و بعد از هبوط آدم دین خدا نازل شد، به شهادت این که در آیات همین داستان فرمود:

- «همگی از بهشت هبوط کنید و فرود شوید،

- پس هرگاه از ناحیه من دینی و هدایتی برایتان آمد، هرکس هدایتم را پیروی کند، ترسی بر آنان نیست، و دچار اندوهی نیز نمی‌شوند، و کسانی که پیروی آن نکنند، و کفر ورزیده، آیات ما را تکذیب نمایند، آنان اصحاب آتش، و در آن

جاودانه‌اند!» (۳۸ و ۳۹ / بقره)

این دو آیه کلامی است که تمامی تشریح‌ها و قوانینی را که خدای تعالی در دنیا از طریق ملائکه، کتاب‌های آسمانی، و انبیانش می‌فرستد، شامل است، و خلاصه، این آیه اولین تشریح و قانونی را که خدای تعالی در دنیای آدم، و برای بشر مقرر

(۲۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کرده، حکایت می‌کند. (۱)

فلسفه تشریح و قانون‌گذاری

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوْتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

۱- المیزان، ج: ۱ ص: ۲۰۶.

فلسفه تشریح و قانون‌گذاری (۲۹)

«مردم قبل از بعثت انبیاء همه یک امت بودند خداوند به خاطر اختلافی که در میان آنان پدید آمد انبیائی به بشارت و انذار برگزید و با آنان کتاب را به حق نازل فرمود تا طبق آن در میان مردم و در آنچه اختلاف کرده‌اند حکم کنند این بار در خود دین و کتاب اختلاف کردند و این اختلاف پدید نیامد مگر از ناحیه کسانی که اهل آن بودند و انگیزه‌شان در اختلاف حسادت و طغیان بود در این هنگام بود که خدا کسانی را که ایمان آوردند در مسائل مورداختلاف به سوی حق رهنمون شد و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند». (۲۱۳ / بقره)

این آیه سبب تشریح اصل دین را بیان می‌کند، که چرا اصلاً دینی تشریح شده که مردم مکلف به پیروی آن دین شوند و در نتیجه بینشان اختلاف بیفتد، یک دسته به دین (۳۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام خدا بگروند، دسته‌ای دیگر کافر شوند؟

این معنا را این طور بیان کرده: که انسان - این موجودی که به حسب فطرتش اجتماعی و تعاونی است - در اولین اجتماعی که تشکیل داد یک امت بود، آن گاه همان فطرتش و ادارش کرد تا برای اختصاص دادن منافع به خود با یکدیگر اختلاف کنند، از این جا احتیاج به وضع قوانین که اختلافات پدید آمده را برطرف سازد پیدا شد، و این قوانین لباس دین به خود گرفت، و مستلزم بشارت و انذار و ثواب و عقاب گردید، و برای اصلاح و تکمیلش لازم شد عباداتی در آن تشریح شود، تا مردم از آن راه تهذیب گردند، و به منظور این کار پیامبرانی مبعوث شدند، و رفته رفته آن اختلاف‌ها در دین راه یافت، بر سر معارف دین و مبدأ و معادش اختلاف کردند، و در نتیجه به وحدت دینی هم خلل وارد شد، شعبه‌ها و حزب‌ها پیدا شد، و به تبع اختلاف در دین اختلاف‌هایی دیگر نیز در

فلسفه تشریح و قانون‌گذاری (۳۱)

گرفت، و این اختلاف‌ها بعد از تشریح دین به جز دشمنی از خود مردم دین‌دار هیچ علت دیگری نداشت، چون دین برای حل اختلاف آمده بود، ولی یک عده از در ظلم و طغیان خود دین را هم این که اصول و معارفش روشن بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود، مایه اختلاف کردند.

پس در نتیجه اختلاف‌ها دو قسم شد: یکی اختلاف در دین که منشأ آن ستمگری و طغیان بود، یکی دیگر اختلاف که منشأ آن فطرت و غریزه بشری بود، و اختلاف دومی که همان اختلاف در امر دنیا باشد باعث تشریح دین شد، و خدا به وسیله دین خود، عده‌ای را به سوی حق هدایت کرد، و حق را که در آن اختلاف می‌کردند روشن ساخت، و خدا هر کس را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.

پس دین الهی تنها و تنها وسیله سعادت برای نوع بشر است، و یگانه عاملی است که

(۳۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حیات بشر را اصلاح می‌کند، چون فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند، و قوای مختلف فطرت را در هنگام کوران و طغیان

تعدیل نموده، برای انسان رشته سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتش را هموار می‌نماید. این بود یک تاریخ اجمالی از حیات اجتماعی و دینی نوع انسان، اجمالی که از آیه شریفه مورد بحث استفاده می‌شود، و اگر آن را به تفصیل بیان نکرد، در حقیقت به تفصیلی که در سایر آیات آمده، اکتفا نموده است. (۱)

چگونگی به وجود آمدن قانون

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۱۶۷.

چگونگی به وجود آمدن قانون (۳۳)

روزگاری بود که آسمان و زمین و همه موجودات زمینی بودند، ولی از این نسل بشر هیچ خبر و اثری نبود، آن‌گاه خدای تعالی از این نوع یک مرد و یک زن خلق کرد، که نسل فعلی بشر منتهی به آن دو نفر می‌شود. خدای تعالی این نوع از موجودات را - آن روز که ایجاد می‌کرد - از دو جزء و دو جوهر ترکیب کرد، یکی ماده بدنی، و یکی هم جوهری مجرد، که همان نفس و روح باشد، و این دو، مادام که انسان در دنیا زندگی می‌کند متلازم و با یکدیگرند، همین که انسان مرد بدنش می‌میرد، و روحش، هم‌چنان زنده می‌ماند، و انسان (که حقیقتش همان روح است)، به سوی خدای سبحان بازمی‌گردد.

خدای تعالی آن روز که بشر را می‌آفرید شعور را در او به ودیعه نهاد، و گوش و

(۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

چشم و قلب در او قرار داد، و در نتیجه نیروئی در او پدید آمد به نام نیروی ادراک و فکر، که به وسیله آن حوادث و موجودات عصر خود و آن‌چه قبلاً بوده، و عوامل آن‌چه بعداً خواهد بود نزد خود حاضر می‌بیند، پس می‌توان گفت: انسان به خاطر داشتن نیروی فکر به همه حوادث تا حدی احاطه دارد.

و نیز خدای تعالی برای این نوع از جنبندگان زمین سنخی از وجود اختیار کرده که قابل ارتباط با تمامی اشیاء عالم هست، و می‌تواند از هر چیزی استفاده کند، چه از راه اتصال به آن چیز، و چه از راه وسیله قرار دادن برای استفاده از چیز دیگر، هم‌چنان که می‌بینیم: چه حیل‌های عجیبی در امر صنعت به کار می‌برد و راه‌های باریکی با فکر خود برای خود درست می‌کند، و خدای تعالی هم در این باره فرموده: «خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (۲۹/بقره) و نیز فرموده: «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» چگونگی به وجود آمدن قانون (۳۵)

جَمِيعًا مِنْهُ» (۱۳ / جاثیه) و آیاتی دیگر که همه گویای این حقیقتند که موجودات عالم همه برای انسان رام شده‌اند.

این دو عنایت که خدا به انسان کرده، یعنی نیروی فکر و ادراک و رابطه تسخیر موجودات، خود یک عنایت سومی را نتیجه داده، و آن این است که توانست برای خود علوم و ادراکاتی دسته‌بندی شده تدوین کند، تا در مرحله تصرف در اشیاء و به کار بردن و تأثیر در موجودات خارج از ذات خود آن علوم را به کار بگیرد، و در نتیجه (با صرف کمترین وقت و گرفتن بیشترین بهره) از موجودات عالم برای حفظ وجود و بقای خود استفاده کند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۱۷۲.

(۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ادراک طبیعی قانون استخدام

این سلسله از علوم و ادراکات که در بالا- گفته شد واسطه و رابطه میان انسان و عمل در ماده می‌شود، و از جمله این افکار و

ادراکات تصدیقی، تصدیق به این معنا است که: «واجب است هر چیزی را که در طریق کمال او مؤثر است استخدام کند!»

و به عبارتی دیگر، این اذعان است که باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، و به هر سببی دست بزند، و به همین جهت است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می‌کند، تا با آن ادوات در ماده‌های دیگر تصرف کند، کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد، سوزن برای ادراک طبیعی قانون استخدام (۳۷)

خیاطی، و ظرف برای مایعات، و نردبان برای بالا رفتن، و ادواتی غیر این‌ها می‌سازد، که عدد آن‌ها از حیطه شمار بیرون است، و از حیث ترکیب و جزئیات قابل تحدید نیست، و نیز انواع صنعت‌ها و فنونی برای رسیدن به هدف‌هایی که در نظر دارد می‌سازد.

و باز به همین جهت انسان شروع می‌کند به تصرف در گیاهان، انواع مختلف تصرف‌ها در آن‌ها می‌کند، انواعی از گیاهان را در طریق ساختن غذا، لباس، سکنی و حوائج دیگر استخدام می‌کند، و باز به همین منظور در انواع حیوانات تصرفاتی نموده از گوشت، خون، پوست، مو، پشم، کرک، شاخ، و حتی پهن آن‌ها و شیر و نتاج، و حتی از کارهای حیوانات استفاده می‌کند، و به استعمار و استثمار حیوانات اکتفا ننموده، دست به استخدام هم‌نوع خود می‌زند، و به هر طریقی که برایش ممکن باشد

(۳۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آنان را به خدمت می‌گیرد، در هستی و کار آنان تا آن‌جا که ممکن باشد تصرف می‌کند.

این‌ها که گفتیم اجمالی بود از سیر بشر در استخدام موجودات دیگر. (۱)

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت اجتماعی

بشر هم‌چنان به سیر خود ادامه داد، تا به این مشکل برخورد، که هر فردی از فرد و یا افراد دیگر همان را می‌خواهد که آن دیگران از او می‌خواهند، لا-جرم ناگزیر شد این معنا را بپذیرد که همان‌طور که او می‌خواهد از دیگران بهره‌کشی کند، باید اجازه دهد دیگران هم به همان اندازه از او بهره‌کشی کنند، و همین‌جا بود که پی برد به این که

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۱۷۵.

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت (۳۹)

باید اجتماعی مدنی و تعاونی تشکیل دهد، و بعد از تشکیل اجتماع فهمید که دوام اجتماع، و در حقیقت دوام زندگیش منوط بر این است که اجتماع به نحوی استقرار یابد که هر صاحب حقی به حق خود برسد، و مناسبات و روابط متعادل باشد و این همان عدالت اجتماعی است.

پس این حکم یعنی حکم بشر به اجتماع مدنی و عدل اجتماعی حکمی است که اضطرار، بشر را مجبور کرد به این که آن را بپذیرد، چون اگر اضطرار نبود هرگز هیچ انسانی حاضر نمی‌شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود کند، این است معنای آن عبارت معروف که می‌گویند: «الانسان مدنی الطبع»، و این است معنای این که می‌گوئیم: «انسان حکم می‌کند به عدل اجتماعی»، و خلاصه در هر دو قضیه اضطرار او را وادار کرده به این که مدنیت و زندگی اجتماعی و دنبالش عدل اجتماعی را بپذیرد، چون می‌خواست از دیگران بهره‌کشی کند.

(۴۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و به همین جهت هر جای دنیا ببینیم انسانی قوت گرفت و از سایرین نیرومندتر شد در آن‌جا حکم عدالت اجتماعی و تعاون اجتماعی سست می‌شود، و قوی مراعات آن را در حق ضعیف نمی‌کند، و همه روزه شاهد رنج و محنتی هستیم که طبقه ضعیف دنیا

از طبقه قوی تحمل می‌کند، تاریخ هم تا به امروز به همین منوال جریان یافته، آری تا به امروز که عصر تمدن و آزادی است! این معنا از کلام خدای تعالی نیز استفاده می‌شود، آن‌جا که می‌فرماید:

«إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۷۲ / احزاب)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» (۱۹ / معارج)

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (۳۴ / ابراهیم)

ادراک طبیعی مدنی بودن انسان و قانون عدالت (۴۱)

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى.» (۷ و ۸ / علق)

و اگر عدالت اجتماعی اقتضای اولیه طبیعت انسان بود، باید عدالت اجتماعی در شؤون اجتماعات غالب می‌بود، و تشریک مساعی به بهترین وجه و مراعات تساوی در غالب اجتماعات حاکم می‌بود، در حالی که می‌بینیم دائما خلاف این در جریان است، و اقویای نیرومند خواسته‌های خود را بر ضعف‌تحمیل می‌کنند، و غالب مغلوب را به ذلت و بردگی می‌کشد، تا به مقاصد و مطامع خود برسد. (۱)

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۱۷۵.

(۴۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تا این‌جا روشن گردید که هر انسانی دارای قریحه‌ای است که می‌خواهد انسان‌های دیگر را استخدام کند، و از سایر انسان‌ها بهره‌کشی کند، حال اگر این نکته را هم ضمیمه کنیم که افراد انسان‌ها به حکم ضرورت از نظر خلقت و منطقه زندگی و عادات و اخلاقی که مولود خلقت و منطقه زندگی است، مختلفند، نتیجه می‌گیریم که این اختلاف طبقات همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند، و هر قوی می‌خواهد از ضعیف بهره‌کشی کند، و بیشتر از آن‌چه به او می‌دهد از او بگیرد، و از این بدتر این‌که غالب می‌خواهد از مغلوب بهره‌کشی کند، و بیگاری بکشد، بدون این‌که چیزی به او بدهد، و مغلوب هم به حکم ضرورت مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب دست به حيله و کید و خدعه بزند، تا روزی که به قوت برسد، آن وقت تلافی و انتقام ظلم

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی (۴۳)

ظالم را به بدترین وجهی بگیرد، پس بروز اختلاف سرانجام به هرج و مرج منجر شده، و انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشاند، یعنی فطرت او را از دستش گرفته سعادتش را تباه می‌سازد و این آیه شریفه: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (۱۹ / یونس) به همین معنا اشاره دارد، و هم‌چنین آیه شریفه: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ، وَلِتَذَكَّ خَلْقَهُمْ» (۱۱۸ و ۱۱۹ / هود) و هم‌چنین آیه مورد بحث که در آن می‌فرمود: «لِيُحَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»

و این اختلاف همان‌طور که توجه فرمودید امری است ضروری، و وقوعش در بین افراد جامعه‌های بشری حتمی است، چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هرچند که همگی به حسب صورت انسانند، و وحدت در صورت تا حدی باعث وحدت افکار و افعال می‌شود، ولیکن اختلاف در مواد هم اقتضائی دارد، و آن اختلاف در احساسات و

(۴۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ادراکات و احوال است، و پس انسان‌ها در عین این‌که به وجهی متحدند، به وجهی هم مختلفند، و اختلاف در احساسات و ادراکات باعث می‌شود که هدف‌ها و آرزوها هم مختلف شود، و اختلاف در اهداف باعث اختلاف در افعال می‌گردد، و آن

نیز باعث اختلال در نظام اجتماع می‌شود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲، ص: ۱۷۷.

اختلاف طبقاتی تهدیدی بر عدالت اجتماعی (۴۵)

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف

و پیدایش این اختلاف بود که بشر را ناگزیر از تشریح قوانین کرد، قوانین کلیه‌ای که عمل به آن‌ها باعث رفع اختلاف شود، و هر صاحب‌حقی به‌حقش برسد، و قانون‌گذاران را ناگزیر کرد که قوانین خود را بر مردم تحمیل کنند، و در عصر حاضر راه تحمیل قوانین بر مردم یکی از دو طریق است:

اول این که مردم را مجبور و ناچار کنند از این که قوانین موضوعه را که به منظور شرکت دادن همه طبقات در حق حیات و تساوی آنان در حقوق تشریح شده بپذیرند، تا آن که هر فردی از افراد به آن درجه از کمال زندگی که لیاقت آن را دارد برسد، حال چه این که معتقد به دینی باشد یا نباشد، چون در این طریقه از تحمیل، دین و معارف دینی از (۴۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

توحید و اخلاق فاضله را به کلی لغو می‌کنند، به این معنا که این عقائد را منظور نظر ندارند، و رعایتش را لازم نمی‌شمارند، اخلاق را هم تابع اجتماع و تحولات اجتماعی می‌دانند، هر خلقی که با حال اجتماع موافق بود آن را فضیلت می‌شمارند، حال چه این که از نظر دین خوب باشد و چه نباشد، مثلاً یک روز عفت از اخلاق فاضله به شمار می‌رود، و روز دیگر بی‌عفتی و بی‌شرمی، روزی راستی و درستی فضیلت می‌شود، و روزی دیگر دروغ و خدعه، روزی امانت، و روزی دیگر خیانت و هم‌چنین... .

طریقه دوم از دو طریق تحمیل قوانین بر مردم این است که مردم را طوری تربیت کنند و به اخلاقی متخلق بسازند که خود به خود قوانین را محترم و مقدس بشمارند، در این طریقه باز دین را در تربیت اجتماع لغو و بی‌اعتبار می‌شمارند.

این دو طریق از راه‌های تحمیل قانون بر مردم مورد عمل قرار گرفته، که گفتیم یکی

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف (۴۷)

تنها از راه زور و دیکتاتوری قانون را به خورد مردم می‌دهد، و دومی از راه تربیت اخلاقی، ولیکن علاوه بر این که اساس این دو طریق جهل و نادانی است، مفاسدی هم به دنبال دارد، از آن جمله نابودی نوع بشر است، البته نابودی انسانیت او.

چون انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده، و هستیش وابسته و متعلق به خداست، از ناحیه خدا آغاز شده، و به زودی به سوی او برمی‌گردد، و هستیش با مردن ختم نمی‌شود، او یک زندگی ابدی دارد، که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود، در این جا هر راهی که پیش گرفته باشد، و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهد بود، اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحید کسب کرده باشد، یعنی هر عملی که کرد بر این اساس کرد که بنده‌ای بود از خدای سبحان، که آغازش از او و انجامش به سوی اوست، قهراً فردی

(۴۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بوده که انسان آمده و انسان رفته است، و اما اگر توحید را فراموش کند، یعنی در واقع حقیقت امر خود را بپوشاند، فردی بوده که انسان آمده و دیو رفته است.

پس مثل انسان در سلوک این دو طریق مثل کاروانی را می‌ماند که راه بس دور و درازی در پیش گرفته، و برای رسیدن به هدف و طی این راه دور، همه رقم لوازم و زاد و توشه هم برداشته، ولی در همان اولین منزل اختلاف راه بیندازد، و افراد کاروان به جان هم بیفتند، یکدیگر را بکشند، هتک ناموس کنند، اموال یکدیگر را غارت کنند، و جای یکدیگر را غصب کنند، آن وقت دور هم

جمع شوند و به اصطلاح مجلس شورا و قانون‌گذاری درست کنند، که چه راهی پیش بگیرند که جان و مالشان محفوظ بماند؟ یکی از مشاورین بگوید: بیائید هرچه داریم با هم بخوریم، به این معنا هر کس به قدر وزن اجتماعیش سهم ببرد، چون غیر از این منزل، منزل دیگری نیست، و اگر کسی تخلف کرد او را سرکوب کنیم.

پیدایش قانون، نتیجه طبیعی پیدایش اختلاف (۴۹)

یکی دیگر بگوید: نه، بیائید نخست قانونی که عهده‌دار حل این اختلاف شود وضع کنیم، و برای اجرای آن قانون وجدان و شخصیت افراد را ضامن کنیم چون هر یک از ما در ولایت و شهر خود شخصیتی داشته‌ایم، به خاطر رعایت آن شخصیت با رفقا و همسفران خود به رحمت و عطف و شهامت و فضیلت رفتار نموده، هرچه داریم با هم بخوریم، چون غیر از این منزل منزلی دیگر نداریم.

و معلوم است که هر دوی این گویندگان به خطا رفته‌اند، و فراموش کرده‌اند که مسافرنده، و تازه به اولین منزل رسیده‌اند، و معلوم است که مسافر باید بیش از هر چیز رعایت حال خود را در وطن و در سرمنزلی که به سوی آن راه افتاده بکند، و اگر نکند جز ضلالت و هلاکت سرنوشتی دیگر ندارد.

(۵۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شخص سوم برمی‌خیزد و می‌گوید: آقایان در این منزل تنها از آن چه دارید باید آن مقداری را بخورید که امشب بدان نیازمندید، و بقیه را برای راه دور و درازی که در پیش دارید ذخیره کنید، و فراموش نکنید که وقتی از وطن بیرون می‌شدید از شما چه خواستند، در مراجعت باید آن خواسته‌ها را برآورده کرده باشید، و نیز فراموش نکنید که خود شما از این سفر هدفی داشتید، باید به آن هدف برسید. (۱)

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۱۷۷.

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۱)

و به همین جهت خدای سبحان (که انسان‌ها را بهتر از خود انسان‌ها می‌شناسد، چون خالق آنان است)، شرایع و قوانینی برای آنان تأسیس کرد، و اساس آن شرایع را توحید قرار داد که در نتیجه هم عقاید بشر را اصلاح می‌کند، و هم اخلاق آنان و هم رفتارشان را، و به عبارتی دیگر اساس قوانین خود را این قرار داد که نخست به بشر بفهماند حقیقت امر او چیست؟ از کجا آمده؟ و به کجا می‌رود؟ و اگر می‌رود باید در این منزلگاه موقت چه روشی اتخاذ کند؟ که برای فردایش سودمند باشد؟

پس تشریح دینی و تقنین الهی تشریحی است که اساسش تنها علم است و بس هم چنان که فرمود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» (۴۰ / یوسف)

و نیز در آیات مورد بحث فرمود: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ

(۵۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ،» (۲۱۳ / بقره) و به طوری که ملاحظه می‌کنید بعثت انبیاء را مقارن و توأم با بشارت و تهدید کرده، که همان فرستادن کتابی است مشتمل بر احکام و شرایعی که اختلافشان را از بین می‌برد.

و از همین باب است آیه شریفه: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ،» (۲۴ / جاثیه) چون که کفار اگر اصرار داشتند به این گفتار، برای این نبود که بخواهند تنها معاد را انکار کنند، بلکه بیشتر برای این بود که از زیر بار احکام شرع خارج گردند، چون اعتقاد به معاد مستلزم آن است که زندگی دنیا را با عبودیت و اطاعت

از قوانین دینی منطبق سازند، قوانینی که مواد و احکامی از عبادات و معاملات و سیاست دارد.

و سخن کوتاه آن که اعتقاد به معاد مستلزم تدین به دین، و آن هم مستلزم پیروی

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۳)

احکام دین در زندگی است، و مستلزم آن است که در تمام احوال و اعمال مراقب روز بعث و معاد باشند، لذا معاد را انکار کرده و اساس زندگی اجتماعی را بر صرف زندگی دنیا قرار دادند، بدون این که نظری به ماورای آن داشته باشند.

و هم چنین آیه شریفه: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» (۲۸ تا ۳۰ / نجم) که می‌فرماید کفار زندگی خود را بر اساس جهل و گمان بنا کرده‌اند، و خدای تعالی که مردم را به سوی دارالسلام می‌خواند دین خود را بر اساس حق و علم بنا کرده و رسول هم ایشان را به روشی دعوت می‌کند که مایه حیات آنان است.

و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» (۲۴ / انفال) و این حیات همان است که آیه زیر بدان اشاره نموده، می‌فرماید:

(۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيِيْنَهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلْمِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا.» (۱۲۲ / انعام)

و نیز فرموده: «أَقَمْنِ يَغْلَمُ أَنَّمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ.» (۱۹ / رعد)

و نیز فرموده: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (۱۰۸ / يوسف)

و نیز فرموده: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أَوْلُوا الْأَلْبَابِ.» (۹ / زمر) و باز فرموده: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...» (۲۹ / بقره) و از این قبیل آیاتی دیگر.

قرآن کریم بر است از آیاتی که علم را می‌ستاید و مردم را به سوی آن می‌خواند، و

دین، تنها راه صحیح رفع اختلاف (۵۵)

تشویق می‌کند، و تو را همین بس که به قول بعضی‌ها عهد سابق بر اسلام را عهد جاهلیت خوانده است.

سخن کوتاه آن که خدای تعالی که مخبری است صادق به ما خبر داده: اولین رفع اختلافی که در بشر صورت گرفته به وسیله دین بوده، و اگر قوانین غیر دینی هم به این منظور درست کرده‌اند الگویی را از دین گرفته‌اند. (۱)

اختلاف در خود دین

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۱۷۹.

(۵۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و نیز خبر می‌دهد به این که، همین دینی که مایه رفع اختلاف بود به تدریج مورداختلاف در میان بشر قرار گرفت، این بار در خود دین اختلاف کردند، و این اختلاف را حاملان دین و گردانندگان کلیسا و کسانی که به کتاب خدا علم داشتند از در حسادت که به یکدیگر می‌ورزیدند و تنها به انگیزه سرکشی و ظلم به راه انداختند، هم‌چنان که خدای تعالی فرمود: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...» (۱۳ / شوری) تا آنجا که می‌فرماید: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا- مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ.» (۱۴ / شوری)

و نیز فرموده: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّتْ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.» (۱۹ / یونس)

اختلاف در خود دین (۵۷)

و منظور از کلمه‌ای که در این دو آیه بدان اشاره شد، همان کلامی است که در آغاز خلقت به آدم فرمود که: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُشْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ.» (۳۶ / بقره)

و اختلاف در دین را مستند به بغی (حسادت و طغیان) کرد نه مستند به فطرت، و این برای این جهت بود که دین فطری است، و چیزی که سرچشمه از فطرت دارد خلقت در آن نه دگرگونگی می‌پذیرد و نه گمراهی، و در نتیجه حکمش مختلف نمی‌شود، هم‌چنان که درباره فطری بودن دین فرموده: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...» (۳۰ / روم)

این فرازهایی بود که در حقیقت زیربنای تفسیر آیه مورد بحث است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۱۸۲.

(۵۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آنها

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ شَيْءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَشَوْكُمْ وَأَن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر ظاهر شود بر شما ناراحت می‌شوید و اگر هنگام نزول قرآن از آنها پرسید معلوم می‌شود بر شما، و خداوند آنها را می‌بخشد، و خداوند بخشنده و حلیم است.» (۱۰۱ / مائده)

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آنها (۵۹)

«گروهی سؤال کرده‌اند پیش از شما از آنها و آن‌گاه صبح کردند در حالی که به آن کافر شدند.» (۱۰۲ / مائده)

این آیه مؤمنین را نهی می‌کند از این که از چیزهایی سراغ بگیرند و مطالبی را پرسند که اگر برایشان آشکار شود ناراحت می‌شوند، گرچه از بیان این که از چه کسی پرسند ساکت است، لیکن از این که بعداً می‌فرماید: «وَأَن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلَ لَكُمْ» و هم‌چنین از این که در آیه بعد می‌فرماید: «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»، به دست می‌آید که مقصود سؤال از رسول الله صلی الله علیه و آله است، و نیز گرچه در آیه روی سخن به مؤمنین عصر رسول الله صلی الله علیه و آله و غرض، نهی از سؤالات معینی است، لیکن از علتی که از آیه برای نهی استفاده می‌شود به دست می‌آید که آیه،

(۶۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

سؤالات غیرمورد غرض را که مشمول عفو خداوند شدند نیز شامل می‌شود، و در نتیجه سؤال هر چیزی که خدای تعالی دریچه اطلاع از آن (با اسباب عادی) را بروی بشر بسته است ممنوع شده است، زیرا خطری که در سؤال از این گونه امور است منحصر در سؤالات اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیست، پرسش از روز مرگ خود، مثلاً، و یا روز مرگ دوستان و عزیزان یا پرسش از زوال ملک و عزت، همیشه مظنه هلاکت و بدبختی است، و چه بسا همان جستجو و به دست آوردن مطلب خود باعث هلاکت و بدبختی شود، آری نظامی که خدای تعالی زندگی بشر بلکه جمیع عالم کون را به آن نظام منتظم ساخته نظامی است حکیمانه، و از روی حکمت است که اموری را برای آدمیان آشکار و امور دیگری را نهان داشته است، و دست و پا کردن برای اخفای آنچه ظاهر و اظهار آن چه مخفی است باعث اختلال نظامی است که گسترده شده است، مثلاً

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آنها (۶۱)

حیات انسانی که یکی از موجودات عالم است، پدیده نظامی است که آن نظام از ترکیب قوا و اعضا و ارکانی به وجود آمده، که اگر یکی از آن اعضا و ارکان کم و زیاد می‌شد آن نظام موجود نمی‌شد، و در نتیجه آن حیات به طور کامل تحقق نیافته و اجزای زیادی را فاقد می‌شد، و هم‌چنین اگر اجزای دیگر آن کم و زیاد شود همان اثر را دارد تا آن‌جا که یکباره باعث بطلان حقیقت یا کمال حیات بشود.

آیه شریفه از دو جهت ابهام دارد، یکی از جهت شخص مورد سؤال که گذشت، یکی هم از جهت سنخ مطالبی که از سؤال از آن‌ها نهی فرموده، و همین قدر فرموده سؤالاتی است که جواب صحیح آن باعث ناراحتی و نگرانی است، و شکی در این نیست که جمله «إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»، وصفی است برای کلمه اشیاء و این اشیاء چیزهایی است که اطلاع بر آن‌ها مایه نگرانی است، از این رو جستجوی از آن‌ها در حقیقت دردسر برای خود خریدن است.

(۶۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آیه «قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكَ...» و هم‌چنین جمله «وَإِنْ تَسْأَلُوا...» دلالت دارد بر این که سؤالات، سؤالاتی بوده مربوط به خرده‌ریزهای احکام دین، و چیزهایی که تفحص و کاوش در آن‌ها جز دشوار کردن دین و سنگین کردن بار تکلیف نتیجه دیگری ندارد، مانند سؤالاتی که بنی‌اسرائیل درباره خصوصیات گاوی که مأمور به ذبح آن شده بودند می‌کردند، و در نتیجه این قدر آن گاو را محدود و مشخص کردند تا منحصر شد به یک گاو، و مجبور شدند به قیمت گزافی خریداری کنند. مقصود از اشیاء همین مطالب است نه امور غیبی.

«عَفَا اللَّهُ عَنْهَا...» متعدی ساختن «عَفُو» به لفظ «عَنْ» بهترین شاهد است بر این که مراد از اشیای مذکور همان اموری است که مربوط به شرایع و احکام است، زیرا اگر

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آن‌ها (۶۳)

مراد از اشیاء امور تکوینی بود جا داشت بلکه واجب بود بفرماید: «عَفَا اللَّهُ»، به هر حال تعلیل به «عَفُو» می‌فهماند که مراد از کلمه اشیا خصوصیات است راجع به احکام، و شرایع و قیود و شرایطی است راجع به متعلقات آن‌ها، و این که اگر اسمی از آن نبرده نه از روی غفلت و یا سهل‌انگاری بوده، بلکه منظور خدای سبحان، تخفیف بر بندگان و تسهیل امر بر آنان بوده، چنانکه در همین آیه اشاره به این معنا کرده و فرموده: «وَاللَّهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ»، بنابراین، ساختن و پرداختن سؤالاتی از پیش خود در حقیقت خود را بیهوده به زحمت انداختن و در دینداری کار را بر خود تنگ گرفتن است، و البته این باعث بدحالی و اندوه می‌شود، چون در حقیقت این گونه سؤالات رد عفو پروردگار و نپذیرفتن آن است، با این که خدای تعالی جز تسهیل امر و تخفیف در تکلیف بندگان و تحکیم صفت مغفرت و حلم خود غرض دیگری از آن ندارد.

(۶۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

پس برگشت مفاد «لَا تَسْأَلُوا عَنِ أَشْيَاءٍ...» به مثل این است که کسی بگوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از چیزهایی که شریعت او از آن‌ها ساکت است و خدا هم از روی عفو و تسهیل و تخفیف بر بندگان متعرض بیان آن‌ها نشده سؤال مکنید، زیرا آن‌ها خصوصیات هستند که سؤال از آن‌ها در حین نزول قرآن - یعنی ساعتی که هر چه از احکام دین در آن ساعت سؤال شود - بیانش نازل می‌شود و باعث بدحالی و اندوهتان می‌گردد.

آیه شریفه گرچه از آن قومی که قبل از اسلام در اثر این گونه سؤالات کافر شدند اسمی نبرده، و معلوم نکرده که آن‌ها چه کسانی و امت چه پیغمبری بوده‌اند، و لیکن داستان‌هایی در قرآن کریم هست که می‌توان آن را با اقوامی تطبیق نمود، مانند داستان مائده که از داستان‌های ملت نصارا است و هم‌چنین داستان‌های دیگری از قوم

احکام مسکوت در شریعت و نهی از کنکاش در آن‌ها (۶۵)

موسی علیه‌السلام و دیگران. (۱)

روایات درباره احکام سکوت در قرآن

در الدر المنثور است که ابن جریر و ابوالشیخ و ابن مردویه از ابی‌هریره نقل کرده‌اند که گفت: روزی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما خطبه خواند و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» خداوند حج را بر شما واجب کرده، عکاشه بن محصن اسدی از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! آیا همه ساله بر ما واجب است؟ فرمود: اگر بگویم آری همه ساله واجب

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۲۲۱.

(۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌شود و اگر واجب شد و شما انجام ندادید گمراه خواهید شد. پس چیزی که از من صادر نشده شما به زبان نیاورید و از آن نپرسید و همان‌طوری که خدا و رسولش از آن ساکتند شما نیز سکوت کنید، زیرا مردانی که قبل از شما بودند و هلاک شدند هلاکتشان از همین جهت بود که زیاد نزد پیغمبر خود آمد و شد می‌کردند، و مرتباً از او چیز می‌پرسیدند، و همین باعث شد بار تکلیف بر آنان دشوار شده و ریسمان از زیر بار دین کشیده و یکباره گمراه شدند، آن‌گاه دنبال فرمایش رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه نازل شده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ.»

مؤلف: این داستان را عده‌ای از راویان خبر از ابی‌هریره و ابی‌امامه و دیگران نقل کرده‌اند، و در کتب امامیه از قبیل مجمع‌البیان و غیره نیز روایت شده است.

روایات درباره احکام سکوت در قرآن (۶۷)

این روایت با بیانی که ما سابقاً گذراندیم و گفتیم: مراد از اشیاء جزئیات احکام دین است نه امور غیبی، به خوبی تطبیق دارد. و نیز در الدر المنثور است که ابن جریر و ابن منذر و حاکم از ثعلبه الخشنی نقل کرده‌اند (البته حاکم آن را صحیح دانسته است)، خشنی می‌گوید: رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ... به درستی خدای تعالی حدودی را تحدید فرموده، شما مبدا از آن تجاوز کنید، واجباتی بر شما واجب کرده، مبدا که آن‌ها را ترک نموده و ضایع کنید، حرام‌هایی را بر شما حرام کرده، زنهار از این که حرمت خدای را نگهداری نکرده و آن‌ها را مرتکب شوید، و نیز نسبت به احکامی سکوت کرده و شما را نه از روی فراموشی بلکه از روی رحمت به آن تکلیف نفرموده زنهار متعرض آن‌ها نشوید.

در مجمع‌البیان و صافی از امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: خداوند

(۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر شما واجب کرده است واجباتی را مبدا ضایعش بگذارید، و تحدید کرده است حدودی را مبدا از آن تجاوز کنید، و نهی کرده است از اموری مبدا حرمت خدای را در آن‌ها رعایت نکنید و سکوت کرده است از اموری با این که سکوتش از روی فراموشی نبوده، مبدا در اثر جستجوی از آن‌ها خود را به زحمت اندازید.

و در تفسیر عیاشی از احمد بن محمد نقل می‌کند که گفت: امام ابی‌الحسن علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام مرقومه‌ای به من نوشته در آخر آن مرقوم فرموده بود: مگر جز این است که شما از پرسش زیاد نهی شده‌اید؟ چرا پس از این نهی منتهی نشده و در مقام اطاعت آن نیستید؟! بر شما باد که از این عمل زشت دست بردارید، و این قدر پیرامون سؤالات بی‌جا نگردید، و بدانید اگر کسانی که قبل از شما بودند هلاک شدند هلاکتشان از جهت همین پرسش‌های زیاد بوده، و خدا هم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ...» تا آن‌جا که فرموده: «... کافرین». (۱)

روایات درباره احکام سکوت در قرآن (۶۹)

ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ...» تا آن‌جا که فرموده: «... کافرین». (۱)

ریشه‌های شریعت اسلام

شریعت جامع

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...»

«برایتان از دین همان را تشریح کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آنچه ما به

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۲۲۵.

(۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم این بود که دین را بپا دارید، و در آن تفرقه نیندازید...!» (۱۳ / شوری)
 شریعت محمدی جامع‌ترین شرایعی است که از ناحیه خدا نازل شده است. این آیه در مقام منت نهادن و بیان این حقیقت است که شریعت نازل بر امت اسلام جامع همه متفرقات تمامی شرایع سابقه است، که بر انبیای گذشته نازل شده، به اضافه آن معارفی که به خصوص پیامبر اسلام وحی شده است.

مراد از آنچه به رسول خدا وحی شده معارف و احکامی است که مخصوص شریعت او است، و اگر نام آن را ایحاء نهاده، و فرموده: «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» ولی درباره شریعت نوح و ابراهیم علیهم‌السلام این تعبیر را نیاورده بلکه تعبیر به وصیت کرده برای این ریشه‌های شریعت اسلام (۷۱)

است که وصیت در جایی به کار می‌رود که بخواهیم از بین چند چیز به آنچه که مورد اهمیت و اعتناء ماست سفارش کنیم، و این درباره شریعت نوح و ابراهیم که چند حکم بیشتر نبود صادق است، چون در آن شریعت تنها به مسائلی که خیلی مورد اهمیت بوده سفارش شده، ولی درباره شریعت اسلام صادق نیست، چون این شریعت همه چیز را شامل است. هم مسائل مهم را متعرض است، و هم غیر آن را.

ولی در آن دو شریعت دیگر، تنها احکامی سفارش شده بود که مهم‌ترین حکم و مناسب‌ترین آن‌ها به حال امت‌ها و به مقدار استعداد آنان بود.

و اگر در آیه مورد بحث اول نام شریعت نوح را برد، برای این است که بفهماند قدیمی‌ترین شریعت‌ها، شریعت نوح است که عهدی طولانی دارد.

از این آیه شریفه چند نکته استفاده می‌شود:

(۷۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

۱- سیاق آیه بدان جهت که سیاق منت نهادن است - مخصوصا با در نظر داشتن ذیل آن، و نیز با در نظر داشتن آیه بعد از آن - این معنا را افاده می‌کند که شریعت محمدی جامع همه شریعت‌های گذشته است. و خواننده عزیز خیال نکند که جامع بودن این شریعت با آیه «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا»، (۴۸ / مائده) منافات دارد، چون خاص بودن یک شریعت با جامعیت آن منافات ندارد.

۲- شرایع الهی و آن ادیانی که مستند به وحی هستند تنها همین شرایع مذکور در آیه‌اند، یعنی شریعت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، صلوات الله علیهم اجمعین، چون اگر شریعت دیگری می‌بود باید در این مقام که مقام بیان جامعیت شریعت اسلام است نام برده می‌شد.

و لازمه این نکته آن است که اولاً قبل از نوح شریعتی یعنی قوانین حاکمه‌ای در

ریشه‌های شریعت اسلام (۷۳)

جوامع بشری آن روز وجود نداشته تا در رفع اختلافات اجتماعی که پیش می‌آمده به کار رود و ثانیاً انبیایی که بعد از نوح علیه‌السلام و تا زمان ابراهیم علیه‌السلام مبعوث شدند، همه پیرو شریعت نوح بوده‌اند، و انبیایی که بعد از ابراهیم و قبل از موسی مبعوث شده بودند، تابع و پیرو شریعت ابراهیم بودند، و انبیاء بعد از موسی و قبل از عیسی پیرو شریعت موسی، و انبیاء بعد از عیسی تابع شریعت آن جناب بوده‌اند.

۳- این که انبیاء صاحبان شریعت که قرآن کریم ایشان را اولوالعزم خوانده، تنها همین پنج نفرند، چون اگر پیغمبر اولوالعزم دیگری می‌بود باید در این مقام که مقام مقایسه شریعت اسلام با سایر شرایع است نامش برده می‌شد، پس این پنج تن بزرگان انبیاء هستند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۳۶.

(۷۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن

«أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا...» معنای اقامه دین حفظ آن است به این که پیروی‌اش کنند و به احکامش عمل نمایند، و الف و لام در کلمه «الدِّينَ» الف و لام عهد است، یعنی آنچه به همه انبیاء نامبرده وصیت و وحی کرده بودیم این بود که این دینی که برای شما تشریح شده پیروی کنید، و در آن تفرقه ننمائید، و وحدت آن را حفظ نموده، در آن اختلاف نکنید.

بعد از آن که تشریح دین برای نامبردگان به معنای این بود که همه را به پیروی و عمل به دین دعوت کند، و این که در آن اختلاف نکنند، در جمله مورد بحث

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن (۷۵)

همین را به اقامه دین تفسیر نموده، و این که در دین خدا متفرق نشوند.

حاصل معنای جمله فوق این می‌شود: بر همه مردم واجب است دین خدا را به طور کامل به پا دارند، و در انجام این وظیفه تبعیض قائل نشوند، که پاره‌ای از احکام دین را به پا بدارند، و پاره‌ای را رها کنند.

اقامه کردن دین عبارت است از این که به تمامی آنچه که خدا نازل کرده و عمل بدان را واجب نموده، ایمان بیاورند.

مجموع شرایعی که خدا بر انبیاء نازل کرده یک دین است که باید اقامه شود، و در آن ایجاد تفرقه نکنند، چون پاره‌ای از احکام الهی است که در همه ادیان بوده، و معلوم است که چنین احکامی مادام که بشر عاقل و مکلفی در دنیا باقی باشد، آن احکام هم باقی است، و وجوب اقامه آن واضح است.

(۷۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

احکام منسوخ ادیان گذشته: پاره‌ای دیگر از احکام هست که در شرایع قبلی بوده و در شریعت بعدی نسخ شده، این گونه احکام در حقیقت عمر کوتاهی داشته، و مخصوص طایفه‌ای از مردم و در زمان خاصی بوده، و معنای نسخ شدن آن آشکار شدن آخرین روز عمر آن احکام است نه این که معنای نسخ شدنش این باشد که آن احکام باطل شده، پس حکم نسخ شده هم تا ابد حق است، چیزی که هست مخصوص طایفه معینی و زمان معینی بوده، و باید آن طایفه و اهل آن زمان هم ایمان به آن حکم داشته باشند، و هم به آن عمل کرده باشند، و اما بر دیگران واجب است تنها به آن ایمان داشته باشند، و بس، و دیگر واجب نیست که به آن عمل هم بکنند، و معنای اقامه این احکام همین است که قبولش داشته باشند.

پس با این بیان روشن گردید که امر به اقامه دین و تفرقه نکردن در آن، در جمله «أَنْ

وجوب اقامه دین و رعایت تمامی احکام آن (۷۷)

أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ،» به اطلاقش باقی است، و شامل همه مردم در همه زمان‌ها می‌باشد. (۱)

وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء

«فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ...»

«و به همین جهت تو دعوت کن، و همان طور که مأمور شده‌ای استقامت بورز، و دنبال هواهای آنان مرو، و بگو من خود به آنچه خدا از کتاب نازل کرده ایمان

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۳۹.

(۷۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

دارم، و مأمور شده‌ام بین شما عدالت برقرار کنم، پروردگار ما و شما همان الله است...» (۱۵ / شوری)

«رَبِّ» همه یکی، و صاحب همه شریعت‌ها یکی است، و مردم همه و همه بندگان و مملوکین یکی هستند، یک خداست که همه را تدبیر می‌کند، و به منظور تدبیر آن‌ها شریعت‌ها را بر انبیاء نازل می‌کند، پس دیگر چرا باید به یک شریعت ایمان بیاورند، و به سایر شریعت‌ها ایمان نیاورند.

چرا یهود به شریعت موسی ایمان بیاورد، ولی شریعت مسیح و محمد را قبول نکند، و نصاری شریعت عیسی را بپذیرد و در مقابل شریعت محمدی سر فرود نیاورد؟ بلکه بر همه واجب است که به تمامی کتاب‌های نازل شده و شریعت‌های

وجوب ایمان به تمام شرایع و تمامی انبیاء (۷۹)

خدا ایمان بیاورند، چون همه از یک خدا است. (۱)

شریعت اسلام، دارای دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ،»

«و چون عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: من فرستاده خدا به سوی شما می‌ام در

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۴۵.

(۸۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حالی که کتاب آسمانی قبل از خود یعنی تورات را تصدیق دارم و به آمدن رسولی بعد از خودم که نامش احمد است بشارت می‌دهم ولی همین که آیات روشن برایشان آورد گفتند این سحری است آشکار.» (۶ / صف)

«و مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ،» این قسمت از آیه به قسمت دوم از رسالت عیسی علیه‌السلام اشاره دارد، هم‌چنان که جمله «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ،» به قسمت اول از رسالتش اشاره داشت.

بشارت عبارت است از خبری که شنونده از شنیدنش خوشحال گردد، و معلوم است که چنین خبری چیزی جز از خیری که به شنونده برسد و عاید او شود، نمی‌تواند باشد، و خیری که از بعثت پیامبر و دعوت او انتظار می‌رود این است که با بعثتش باب

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۱)

رحمت الهی به روی انسان‌ها باز شود، و در نتیجه سعادت دنیا و عقبایشان به وسیله عقائد حقه، و یا اعمال صالح، و یا هر دو تأمین گردد.

و بشارت به آمدن پیامبری بعد از پیامبری دیگر - با در نظر گرفتن این که پیغمبر سابق دعوتش پذیرفته شده، و جا افتاده، و با در نظر داشتن وحدت دعوت دینی در همه انبیاء - وقتی تصور دارد و دارای خاصیت بشارت است که پیامبر دوم دعوتی پیشرفته‌تر، و دینی کامل‌تر آورده باشد، دینی که مشتمل بر عقائد حقه بیشتر، و شرایع عادلانه‌تر برای جامعه، و نسبت به سعادت بشر در دنیا و آخرت فراگیرتر باشد، و گرنه انسان‌ها از آمدن پیامبر دوم چیز زائدی عایدشان نمی‌شود، و از بشارت آمدنش خرسند نمی‌گردند.

با این بیان روشن گردید که جمله «و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي»، هرچند از این

(۸۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نکته خبری نداده، اما معنایش می‌فهماند که آنچه پیامبر احمد می‌آورد پیشرفته‌تر و کامل‌تر از دینی است که تورات متضمن آن است، و آنچه عیسی علیه‌السلام بدان مبعوث شده در حقیقت واسطه‌ای است بین دو دعوت.

در نتیجه کلام عیسی بن مریم را این طور باید معنا کرد: من فرستاده‌ای هستم از ناحیه خدای تعالی به سوی شما تا شما را به سوی شریعت تورات و منهای آن دعوت کنم و بعضی از آنچه را که بر شما حرام شده برایتان حلال کنم، و این همان شریعتی است که خدای تعالی به دست من برایتان آورده، و به زودی آن را با بعثت پیامبری به نام احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که بعد از من خواهد آمد تکمیل می‌کند.

اگر در معارف الهی که اسلام بدان دعوت می‌کند، دقت کنیم خواهیم دید که از شریعت‌های آسمانی دیگر که قبل از اسلام بوده دقیق‌تر و کامل‌تر است، مخصوصاً

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۳)

توحیدی که اسلام بدان می‌خواند - و یکی از اصول عقائد اسلام است، و همه احکام اسلام بر آن اساس تشریح شده، و بازگشت همه معارف حقیقی بدانست - توحیدی است بسیار دقیق.

و هم‌چنین شرایع و قوانین عملی اسلام که در دقت آن همین بس که از کوچک‌ترین حرکات و سکانات فردی و اجتماعی انسان گرفته تا بزرگ‌ترین آن را در نظر گرفته، و همه را تعدیل نموده، و از افراط و تفریط در یک یک آن‌ها جلوگیری نموده، و برای هر یک حدی معین فرموده، و در عین حال تمامی اعمال بشر را بر اساس سعادت پایه‌ریزی کرده و بر اساس توحید تنظیم فرموده است.

آیه شریفه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمْ

(۸۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»، (اعراف / ۱۵۷) نیز به همین نکته اشاره نموده است و نظیر این آیه آیات دیگری است که در توصیف قرآن آمده است.

مراد از اسلام آن دینی است که رسول اسلام بشر را به سوی دعوت می‌فرمود، چون اساس این دین تسلیم شدن در برابر فرامینی است که او می‌خواهد و امر می‌کند از قبیل عقاید و اعمال. و بدون تردید مقتضای ربوبیت و الوهیت خدای تعالی هم همین است که بندگانش در برابر فرامینش تسلیم مطلق باشند، پس در نتیجه دینی که اساسش این تسلیم است، بدون شک دین حق است که عقل بر هر انسانی تدین بدان را واجب می‌داند.

شریعت اسلام، دقیق‌ترین و پیشرفته‌ترین قوانین (۸۵)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»،

«او کسی است که رسول خدا را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان غلبه دهد هرچند که مشرکین کراهت داشته باشند!» (۹ / صف) (۱)

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت هریک از آنها

در کتاب عیون از حضرت ابی‌الحسن الرضا علیه‌السلام روایت آورده که فرمود:

۱- المیزان، ج: ۱۹ ص: ۴۲۶.

(۸۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اولوالعزم از این جهت اولوالعزم نامیده شدند، که دارای عزائم و شرایعند، آری همه پیغمبرانی که بعد از نوح مبعوث شدند تابع شریعت و پیرو کتاب نوح بودند، تا وقتی که شریعت ابراهیم خلیل برپا شد، از آن به بعد همه انبیا تابع شریعت و کتاب او بودند، تا زمان موسی علیه‌السلام شد، و هر پیغمبری پیرو شریعت و کتاب موسی بود، تا ایام عیسی از آن به بعد هم سایر انبیائی که آمدند تابع شریعت و کتاب عیسی بودند، تا زمان پیامبر ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پس این پنج تن اولوالعزم انبیا و افضل همه انبیا و رسل علیه‌السلام بودند، و شریعت محمد تا روز قیامت نسخ نمی‌شود، و دیگر بعد از آن جناب، تا روز قیامت پیغمبری نخواهد آمد، پس بعد از آن جناب هرکس دعوی نبوت کند، و یا کتابی بعد از قرآن بیاورد، خونسش برای هرکس که بشنود مباح است.

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت آنها (۸۷)

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن ولید روایت کرده که گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تعالی در قرآن درباره موسی علیه‌السلام فرمود: «وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (۱۴۵ / اعراف) از این جا می‌فهمیم که پس همه چیز را برای موسی نوشته، بلکه از هر چیزی مقداری نوشته، و نیز درباره عیسی علیه‌السلام فرموده: «وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ» (۶۳ / زخرف) و ما می‌فهمیم که پس همه معارف مورد اختلاف را بیان نکرده، و درباره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ!» (۸۹ / نحل)

در بصائر الدرجات همین معنا را از عبدالله بن ولید به دو طریق روایت کرده است و این که امام علیه‌السلام فرمود: «قَالَ اللَّهُ لِمُوسَى...» اشاره است به این که آیه شریفه: «فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، بیانگر و مفسر آیه دیگری است که درباره تورات فرموده: «وَ...»

(۸۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ» (۱۵۴ / انعام) و می‌خواهد بفرماید تفصیل هر چیز از بعضی جهات است، نه از هر جهت، زیرا اگر در تورات همه چیز را از همه جهت بیان کرده بود دیگر معنا نداشت بفرماید: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»، پس همین جمله شاهد بر آن است که در تورات هر چند همه چیز بیان شده، ولی از هر جهت بیان نشده است، (دقت بفرمایید). (۱)

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۲۱۷.

کتاب‌های آسمانی و مدت اجرای شریعت آنها (۸۹)

فصل دوم: مبانی قوانین قضائی و حکومتی اسلام

ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها

«... اثنان ذوا عدل منکم أو اءخران من غیرکم...»

«می‌باید دو نفر شاهد عادل از مسلمین را در حین وصیت خود گواه بگیرد...» (۱۰۶ / مائده)
(۹۰)

عدالت که در لغت به معنای اعتدال و حد وسط بین عالی و دانی و میانه بین دو طرف افراط و تفریط است، در افراد مجتمعات بشری هم عبارتست از افرادی که قسمت عمده اجتماع را تشکیل می‌دهند و آنان همان افراد متوسط الحالند، که در حقیقت به منزله جوهره ذات اجتماعند، و همه ترکیب و تألیف‌های اجتماعی روی آنان دور می‌زند.

«وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.» (۲ / طلاق)
«شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ.» (۱۰۶ / مائده)

این که شرط کرده که این دو شاهد باید از دارندگان فضیلت عدالت باشند مفادش این ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها (۹۱)

است که شاهد باید نسبت به مجتمع دینی مردی معتدل باشد، نه نسبت به مجتمع قومی و شهری، و از همین جا استفاده می‌شود که شاهد باید در جامعه طوری مشی کند که مردم دین‌دار به دین وی وثوق و اطمینان داشته باشند، و کارهایی را که در دین گناه کبیره و منافی دین به‌شمار می‌رود مرتکب نشوند.

معنایی که ما برای عدالت کردیم معنایی است که از مذاق و مذهب امامان اهل بیت علیهم‌السلام بنابر روایاتی که از آن خاندان نقل شده نیز استفاده می‌شود، از آن جمله صدوق در کتاب فقیه به سند خود از ابن ابی‌یعفور نقل می‌کند که گفت حضور حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: در بین مسلمین عدالت مرد با چه چیز شناخته می‌شود تا شهادت‌هایی که له یا علیه مسلمین می‌دهد پذیرفته گردد؟ امام فرمود: به این که مسلمین او را به ستر و عفاف و جلوگیری از شکم و شهوت و دست و زبان بشناسند، و (۹۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

به اجتناب از گناهان کبیره‌ای که خداوند متعال مرتکب آن را وعده آتش داده از قبیل می‌گساری، زنا، ربا، عقوق پدر و مادر و فرار از جنگ و امثال آن معروف باشد، و دلیل بر این که شخص از جمیع این گناهان اجتناب دارد این است که جمیع معایب خود را بپوشاند، به طوری که بر مسلمانان تفتیش سایر معایب و لغزشهایش حرام باشد و ستودن وی به پاکی و اظهار عدالتش در بین مردم واجب شود، دلیل دیگرش این است که به رعایت نمازهای پنجگانه و مواظبت بر آن‌ها و حفظ اوقات آن‌ها معهود باشد و در جماعت‌های مسلمین حضور بهم برساند، و جز با عذر موجه از اجتماعاتی که در مصالحاها منعقد می‌شود تخلف نرزد، وقتی دارای چنین نشانه‌هایی بود و همواره در مواقع نماز در مصلاهی خود دیده شد و خلاصه اگر از اهل شهر و قبیله‌اش بپرسند فلانی چطور آدمی است بگویند ما جز نیکی از او ندیده‌ایم و همواره او را مواظب نماز و ضابطه‌های عدالت در رفتار انسان‌ها (۹۳)

مراقب اوقات آن یافته‌ایم، همین مقدار برای احراز عدالت و قبول شهادتش در بین مسلمین کافی است، زیرا نماز خود پرده و کفاره گناهانست، و ممکن نیست کسی که در جماعات حاضر نمی‌شود و نماز را در مساجد نمی‌خواند درباره‌اش شهادت دهند که وی نماز گزار است، جماعت و اجتماع تنها برای همین منظور تشریح شده که نماز گزار را از بی‌نماز بشناسند، و اگر غیر این بود کسی نمی‌توانست به صلاح و سداد و دیانت اشخاص شهادت دهد، و لذا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌تصمیم گرفت خانه‌های مردمی را به جرم کناره‌گیری از جماعت مسلمین آتش بزند، و بارها می‌فرمود: نماز کسی که بدون عذر در مسجد حاضر نمی‌شود نماز نیست.

ستر و عفافی که در این روایت است هر دو بنا بر آنچه در صحاح است به معنای تزکیه است، و این روایت همان طوری که می‌بینید

عدالت را امری معروف در بین

(۹۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

مسلمین دانسته، وسایل از نشانه‌های آن پرسشش نموده و امام علیه‌السلام درباره آثار آن فرموده: اثر مترتب بر عدالت که دلالت بر این صفت نفسانی و حکایت از آن می‌کند همانا ترک محرمات پروردگار و خودداری از شهوات ممنوع است، و درباره نشانه آن فرموده: نشانه عدالت اجتناب از گناهان کبیره است، و دلیل بر این اجتناب به آن تفصیلی که امام بیان داشت حسن ظاهرین مسلمین است. (۱)

قانون‌گزار در دین اسلام کیست؟

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ»
۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۲۹۸.

قانون‌گزار در دین اسلام کیست؟ (۹۵)

مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»

«هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن را سزاوار نیست که وقتی خدا و رسولش امری را صادر فرمودند، باز هم در امور خود، خود را صاحب اختیار بدانند، و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند، به ضلالتی آشکار گمراه شده است.» (۳۶ / احزاب)

سیاق آیه شهادت می‌دهد بر این که مراد از قضاء، قضاء تشریحی و گذراندن قانون است، نه قضاء تکوینی، پس مراد از قضای خدا، حکم شرعی او است که در هر مسأله‌ای که مربوط به اعمال بندگان است مقرر داشته، و بدان وسیله در شؤونات آنان دخل و تصرف می‌نماید، و البته این احکام را به وسیله یکی از فرستادگان خود بیان می‌کند.

و اما قضای رسول او، به معنای دومی از قضاء است، و آن عبارت است از این که

(۹۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

رسول او به خاطر ولایتی که خدا برایش قرار داده، در شأنی از شؤون بندگان دخل و تصرف کند، هم‌چنان که امثال آیه «الْأَنْبِيَاءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (۶ / احزاب) از این ولایت که خدا برای رسول گرامی خود قرار داده خبر می‌دهد. و به حکم آیه مذکور، قضای رسول خدا قضای خدا نیز هست، چون خدا قراردهنده ولایت برای رسول خویش است، و او است که امر رسول را در بندگان نافذ کرده است.

و سیاق جمله «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» از آنجایی که یک مسأله را هم مورد قضای خدا دانسته و هم مورد قضای رسول خدا، شهادت می‌دهد بر این که مراد از قضاء، تصرف در شأنی از شؤون مردم است، نه جعل حکم تشریحی که مختص به خدای تعالی است، آری رسول خدا جاعل و قانونگذار قوانین دین نیست، این شأن مختص به خدا است، و رسول او، تنها بیان‌کننده وحی او است، پس معلوم شد که مراد از قضای رسول، تصرف در شؤون مردم است.

قانون‌گزار در دین اسلام کیست؟ (۹۷)

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ» یعنی صحیح و سزاوار نیست از مؤمنین و مؤمنات، و چنین حقی ندارند، که در کار خود اختیار داشته باشند که هرکاری خواستند بکنند و جمله «إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا» ظرف است، برای این که فرمود اختیار ندارند، یعنی در موردی اختیار ندارند، که خدا و رسول در آن مورد امری و دستوری داشته باشند. (۱)

لزوم قضاوت بر اساس احکام الهی

۱- المیزان، ج: ۱۶ ص: ۴۸۱.

(۹۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«... وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ،»

«... هر کس بدان‌چه خدا نازل کرده حکم نکند او و همفکرانش کافراند.» (۴۴/مائده)

«... وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ،»

«... کسی که حکم نکند بدان‌چه خدا نازل کرده او و همفکرانش از ظالمانند.» (۴۵ / مائده)

«... وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ،»

«... و کسی که حکم نکند بدان‌چه خدا نازل کرده او همفکرانش فاسق و عصیان‌پیشه گانند.» (۴۷ / مائده)

این آیات سه‌گانه که در آخر یکی آمده: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ

لزوم قضاوت براساس احکام الهی (۹۹)

الْكَافِرُونَ،» و دیگری آمده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ،» و در سومی آمده: «فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ،» آیات منطقی است که شامل همه کسانی است که چنین کنند.

مفسرین در معنای کفر کسی که بدان‌چه خدا نازل کرده حکم نکند اختلاف کرده، هریک آن را بر مصداقی منطبق کرده‌اند، یکی گفته منظور آن قاضی‌ای است که به غیر ما انزل الله حکم کند، دیگری گفته آن حاکمی است که در زمامداریش برخلاف آن‌چه خدا نازل کرده رفتار نماید، سومی گفته آن اهل بدعتی است که غیر سنت اسلام را قرار داده و رواج دهد. گو این که این مسأله‌ای است فقهی و این‌جا جای بحث در آن نیست و لیکن به طور اجمال می‌گوئیم که مخالفت حکم شرعی و یا هر امری که در دین خدا ثابت شده باشد، در صورتی که انسان علم به ثبوت آن دارد اگر آن را رد کند کافر می‌شود، بله در

(۱۰۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

صورتی که علم به ثبوت آن دارد و آن را رد نمی‌کند بلکه تنها در عمل مخالفت می‌کند کافر نمی‌شود بلکه تنها باعث فسق می‌شود، برای این که در امر آن قصور کرده، و در صورتی که علم به ثبوت آن ندارد نه رد آن باعث کفر و نه مخالفت عمل آن باعث فسق می‌شود، چون در این صورت در قصورش معذور است، مگر آن که در پاره‌ای از مقدمات آن تقصیر کرده باشد، مثلاً با این که می‌توانسته در پی تحصیل علم به وظایف دینی خود برآید برنیامده باشد. پس آیه شریفه شامل همه آن مواردی که مفسرین ذکر کرده‌اند می‌شود و اختصاص به یک مورد و دو مورد ندارد و اطلاعات بیش از این را باید در کتب فقه جستجو کرد.

(۱)

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۵۶۸.

لزوم قضاوت براساس احکام الهی (۱۰۱)

انحصار داوری و صدور حکم به رسول الله صلی الله علیه و آله

«الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا،»

«مگر آن کسان را که خیال می‌کنند به کتاب تو و کتاب‌های سلف ایمان دارند نمی‌بینی که می‌خواهند محاکمه نزد حاکم طاغوتی ببرند، با این که مأمور شدند به طاغوت کفر بورزند، آری این شیطان است که می‌خواهد به ضلالتی دور

(۱۰۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

گمراهشان کند» (۶۰ / نساء)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا»

«وقتی به ایشان گفته می‌شود به سوی حکمی که خدا در کتابش نازل کرده - و حاکمی که نشانی‌هایش را در آن کتاب بیان نموده - بیاید، و به آن حکم گردن نهید، منافقین را می‌بینی که نمی‌گذارند این سخن اثر خود را بکنند، و با تمام نیرو مردم را از آمدن به نزد تو بازمی‌دارند.» (۶۱ / نساء)

می‌فرماید: متأسفانه می‌بینی که بعضی از مردم با این که معتقدند به آن چه بر تو نازل شده و به آن کتاب‌های دیگر که به انبیای دیگر نازل شده ایمان دارند، و با این که

انحصار داوری و صدور حکم به رسول الله (ص) (۱۰۳)

می‌دانند که کتاب‌های آسمانی نازل شده تا در بین مردم در آن چه اختلاف می‌کنند حکم کند، و همین حقیقت را خدای تعالی در قرآن کریم بیان کرده و فرموده: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ - مردم امتی واحد بودند، سپس خدای تعالی پیغمبران را برای بشارت و انذار مبعوث کرد، و با آنان کتاب را به حق نازل کرد تا بین مردم در آن چه اختلاف می‌کنند داوری کند،» با این حال محاکمات خود را نزد طاغوت می‌برند با این که در همین کتب آسمانی مأمور شده بودند به این که به طاغوت کفر بورزند، و نیز می‌دانند که تحاکم نزد طاغوت لغو کردن کتب خدا و ابطال شرایع او است!

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا...» آیه شریفه لحن تأسف دارد. این تأسف از عمل کسانی است که معتقدند ایمان دارند به آن چه خدا نازل کرده، پس اینان تجاهر به اعراض از

(۱۰۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کتاب خدا ندارند، چون کافر نیستند، بلکه منافقند و به داشتن ایمان به آن چه خدا نازل کرده تظاهر می‌کنند، و در عین حال از رسول او اعراض می‌کنند.

«فَكَيْفَ إِذَا آصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ...» این جمله اعلام می‌دارد که اعراض و انصراف از حکم خدا و رسول او و روی آوردن به حکم غیر خدا که همان حکم طاغوت باشد به زودی مصیبتی را برای این اعراض گران به بار خواهد آورد، مصیبتی که هیچ علتی جز این اعراضشان از حکم خدا و رسول و مراجعه کردنشان به حکام طاغوت ندارد. با این که خدای تعالی به رسول گرامیش فرموده بود: «لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ» و در آن هدف و غرض نهایی بعثت آن جناب را داوری در بین مردم معرفی کرده بود.

در آیه شریفه سخن از این رفته بود که مسلمانان نباید به غیر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مراجعه کنند، با این که خدا بر آنان واجب فرموده که تنها به او رجوع کنند

انحصار داوری و صدور حکم به رسول الله (ص) (۱۰۵)

قهر احکام تشریحی مورد گفتگو قرار می‌گیرد لیکن مسأله تسلیم منحصر به آن نیست، بلکه معنای آیه عام است، و شامل احکام تشریحی خدا و رسول و احکام تکوینی خدای تعالی هر دو می‌شود.

بلکه از این هم عمومی‌تر است و شامل قضای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی داوری آن جناب و حتی همه روش‌هایی که آن جناب در زندگیش سیره خود قرار داده می‌شود، و مسلمانان اگر ایمانشان مستعار و سطحی نباشد، باید اعمال آن جناب را سیره خود قرار دهند، هر چند که خوشایندشان نباشد.

پس هر چیزی که به نحوی از انحاء و به وجهی از وجوه انتسابی به خدا و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله داشته باشد، چنین مؤمنی نمی‌تواند آن را رد کند، و یا به آن اعتراض نماید و یا از آن اظهار خستگی کند و یا به وجهی از وجوه از آن بدش آید، چون اثر

در همه مشترک

(۱۰۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

است، و مخالفت در همه آن‌ها ناشی از شرک است، البته به مراتبی که در شرک هست. (۱)

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا

۱- المیزان، ج: ۷ ص: ۱۶۴.

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب (۱۰۷)

كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

«این کتاب را هم که به حق بر تو نازل کرده‌ایم مصدق باقی مانده از کتاب‌های قبلی و مسلط بر حفظ آن‌ها است پس در بین مسلمانان طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و پیروی هوا و هوس آنان تو را از دین حقی که نزدت آمده باز ندارد، برای هر ملتی از شما انسان‌ها، شریعتی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امتی واحد می‌کرد - و در نتیجه یک شریعت برای همه ادوار تاریخ بشر تشریح می‌کرد - ولیکن خواست تا شما امت‌ها را با دینی که برای هر فرد فردتان فرستاده بیازماید، بنابراین به سوی خیرات از یکدیگر سبقت بگیرید، که بازگشت همه شما به سوی خدا است، در آن هنگامه، شما را بدان‌چه در آن اختلاف می‌کردید خبر می‌دهد.» (۴۸ / مائده)

(۱۰۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

معنای جمله: «مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» این است که قرآن قبول دارد که تورات و انجیل و معارف و احکامش از ناحیه خدا نازل شده بود و مناسب با حال انسان‌های قبل از این بود، پس منافات ندارد که در عین این که از ناحیه خدا بوده امروز نسخ و تکمیل شود، چیزی از آن‌ها حذف و چیز دیگری اضافه شود، همان‌طور که مسیح علیه‌السلام و یا انجیل مسیح علیه‌السلام مصدق تورات بود، و در عین حال بعضی از محرّمات تورات را حذف نموده، آن‌ها را حلال کرد و قرآن کریم این معنا را از آن جناب حکایت نموده که فرمود:

«... وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلَلْ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ.» (۵۰ / آل عمران)

قضاوت براساس احکام اسلام در مورد اهل کتاب (۱۰۹)

«فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ، وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»

یعنی وقتی شریعت نازل به تو و شریعتی که در گنجینه قرآن به تو ودیعه سپرده شده حق باشد، به این معنا که هم آن احکامش که موافق با کتب آسمانی قبل است حق باشد، و هم آن‌چه که مخالف آن‌ها است حق باشد، بدان جهت که مهیمن بر آن‌ها است، پس تو جز این وظیفه نداری که بدان‌چه خدا به خود تو نازل کرده در بین مردم حکم کنی، و به خاطر به دست آوردن دل آن‌ها از طریقه حقی که به تو نازل شده عدول نکنی و منظور از مردم یا خصوص اهل کتاب است، هم‌چنان که ظاهر آیات قبلش آن را تأیید می‌کند، و یا عموم مردم است، هم‌چنان که آیات بعدیش آن را تأیید می‌نماید. (۱)

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۵۷۱.

(۱۱۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

مفهوم حکم

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا آءَ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»

«آنان کسانی بودند که کتاب و حکم و نبوت به ایشان داده بودیم، پس اگر این قوم به آن کافر شوند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند بر گماریم.» (۸۹ / انعام)

ماده «حُكْم» بر حسب آن‌چه که از موارد استعمال آن به دست می‌آید در اصل به

مفهوم حکم (۱۱۱)

معنای منع است، و به همین مناسبت احکام مولوی را حکم نامیده‌اند، چون مولای آمر با امر خود مأمور را مقید ساخته و او را از آزادی در اراده و عمل تا اندازه‌ای منع نموده و هوا و خواهش نفسانی او را محدود می‌سازد.

و هم‌چنین «حُكْم» به معنای قضا، که آن نیز دو طرف دعوا را از مشاجره و یا تعدی و جور بازمی‌دارد.

و حکم به معنی تصدیق که قضیه را از این که مورد تردید شود منع می‌نماید، و احکام و استحکام، که معنای منع در آن دو نیز خوابیده چون هر چیزی وقتی محکم و مستحکم می‌شود که از ورود منافی و فساد در بین اجزایش جلوگیری بوده باشد و نگذارد اجنبی در بین اجزایش تسلط پیدا کند.

و در آیه «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» (۱ / هود) به اعتباری

(۱۱۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

احکام در مقابل تفصیل استعمال شده و معنای اصلیش را از دست نداده، برای این که این احکام نیز از فصل که همان بطلان التیام و ترکیب اجزای هر چیزی است، جلوگیری به عمل می‌آورد، و به همین معنی است محکم در مقابل متشابه. این کلمه وقتی به خدای تعالی نسبت داده شود، اگر در مسأله تکوین و خلقت باشد معنای قضای وجودی را که ایجاد و آفرینش باشد می‌دهد که سوق‌دهنده وجود حقیقی و واقعیت‌خارجی به مراتب آن است، مانند آیه «وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» (۴۱ / رعد) و آیه «وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۱۱۷ / بقره) و به اعتباری می‌توان آیه «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ» (۴۸ / مؤمن) را از این باب گرفت.

و اگر در تشریح باشد معنای قانون‌گذاری و حکم مولوی را می‌دهد، و به این معنا

مفهوم حکم (۱۱۳)

است آیه «وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» (۴۳ / مائده) و آیه «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا» (۵۰ / مائده) و لذا در آیه «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا - تَا أَنْ جَاكَه مِي فَرْمَايد - سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۱۳۶ / انعام) کسانی را که به خود اجازه تشریح و قانون‌گذاری را داده‌اند ملامت کرده است.

و وقتی همین لفظ به انبیاء علیهم‌السلام نسبت داده شود معنای قضا را که یکی از منصب‌های الهی است و خداوند انبیای خود را به آن منصب تشریف و اکرام کرده افاده می‌کند، و در این باره فرموده است: «فَاَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» و نیز فرموده: «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ»

و شاید بعضی آیات اشعار یا دلالت کند بر این که به انبیاء حکم به معنی تشریح داده شده، مانند آیه: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» (۸۳ / شعراء) و اگر به غیر

(۱۱۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

انبیاء نسبت داده شود معنای قضاوت را افاده می‌کند، هم‌چنان که در آیه «وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» (۴۷ / مائده) به این

معنا آمده است.

معنای دیگری نیز برای حکم هست، و آن عبارت است از منجز کردن وعده و اجرای حکم و قانون، و آیه «وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكِيمِينَ» (۴۵ / هود) به همین معنا است. (۱)

آلَا لَهُ الْحُكْمُ

۱- المیزان، ج: ۷ ص: ۳۵۳.

آلَا لَهُ الْحُكْمُ (۱۱۵)

«... ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ آلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِبِينَ»

«... بعد از آن برگردانیده می‌شوند به سوی خدائی که مستولی امور ایشان و راست گو و درست کردار است، بدانید که از برای خدا است حکم در آن روز، و خداوند سریع‌ترین حساب‌کنندگان است.» (۶۲ / انعام)

از جنس «حُكْم» هیچ چیزی برای غیر خدای تعالی نیست، و زمام حکم تنها و تنها به دست خدای سبحان است. ماده حکم دلالت دارد بر اتقان و استحکامی که اگر در هر چیزی وجود داشته باشد، اجزایش از تلاشی و تفرقه محفوظ است، خلاصه هر موجودی که از روی حکمت به وجود آمده باشد، اجزایش متلاشی نگشته و در نتیجه، اثرش ضعیف و نیرویش درهم (۱۱۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شکسته نمی‌شود، این است همان معنای جامعی که برگشت جمیع مشتقات این ماده، از قبیل احکام و تحکیم و حکمت و حکومت و... به آن است.

قاضی را هم حاکم می‌گویند زیرا وقتی قاضی در قضیه‌ای حکم و مرجع قرار می‌گیرد و حکم می‌کند به این که ملک و حق مورد نزاع، مال فلان است، در حقیقت با حکم خود، ضعف و فتوری که در رابطه با ملک و مالک و حق و صاحب آن روی داده، جبران نموده و مبدل به قوت و اتقان می‌سازد، و بدین وسیله به غائله نزاع و مشاجره خاتمه می‌دهد، دیگر آن شخص نمی‌تواند بین مالک و ملک و ملکش و بین حق و صاحبش، فاصله و حائل شود.

بعد از واضح شدن این معنا می‌گوییم که: نظریه توحید که قرآن کریم معارف خود را براساس آن بنا نهاده، حقیقت تأثیر را در عالم وجود، تنها برای خدای تعالی اثبات

آلَا لَهُ الْحُكْمُ (۱۱۷)

می‌کند، و در موارد مختلف انتساب موجودات را به خدای سبحان به انحاء مختلفی بیان می‌نماید، به یک معنا - استقلال - آن را به خدای سبحان نسبت داده و به معنای دیگر همان را - غیراستقلالی و تبعی - به غیر او منسوب نموده است.

قرآن کریم هم در بسیاری از آیات، این معنا را تأیید نموده است که از آن جمله آیات زیر است:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۵۷ / انعام)

«أَلَا لَهُ الْحُكْمُ» (۶۲ / انعام)

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ» (۷۰ / قصص)

«وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ!» (۴۱ / رعد)

(۱۱۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و معلوم است که اگر غیر خداوند کسی دارای حکم بود، می‌توانست حکم خدا را به وسیله حکم خود دنبال کند و با خواست او معارضه نماید: «فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» (۱۲ / مؤمن) و هم چنین آیات دیگری که به‌طور عموم یا به‌طور خصوص، دلالت دارند بر

اختصاص حکم تکوینی به خدای تعالی.

و اما حکم تشریحی: از جمله آیاتی که دلالت دارند بر اختصاص حکم تشریحی به خدای تعالی این آیه می‌باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (۴۰ / یوسف) با این که این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر این که حکم تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست، در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصاً حکم تشریحی را به غیر خداوند هم نسبت داده است، از آن جمله این چند مورد است:

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ (۱۱۹)

«يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ» (۹۵ / مائده)

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ.» (۲۶ / ص)

و درباره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (۴۹ / مائده)

«فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (۴۸ / مائده)

«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» (۴۴ / مائده)

(۱۲۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و هم چنین آیات دیگری که اگر ضمیمه شوند با آیات دسته اول، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور استقلال و اولاً و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است، و غیر او کسی مستقل در آن نیست، و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته، و او در مرتبه دوم است. (۱)

قضاوت به عدالت، و رد امانت

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»

۱- المیزان، ج: ۷ ص: ۱۶۳.

قضاوت به عدالت، و رد امانت (۱۲۱)

«خدا دستور مؤکد به شما می‌دهد که امانت مردم را به آنان برگردانید، و چون بین مردم داوری کنید به عدل حکم برانید، که خدا با اندرز خوبی شما را پند می‌دهد چون او در هر لحظه شنوا و بینای کار شما است.» (۵۸ / نساء)

این آیه شریفه دو فقره است یکی دستور به ادای امانات به صاحبانش و دیگر حکم به عدالت کردن. وقتی در مرحله تشریح گفته شود: امانت را به صاحبش برسانید، و بین دو نفر که اختلاف دارند به عدالت حکم کنید، این معنا به ذهن شنونده تبادر می‌کند که منظور از امانت، امانت مالی، و منظور از داوری هم داوری در اختلافات مالی است، برای این که تشریح وقتی مطلق شد مقید به موضوعات احکام فرعی فقهی نمی‌شود، بلکه وقتی مثلاً

(۱۲۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قرآن کریم به طور مطلق می‌فرماید: رد امانت واجب است، و یا به طور مطلق می‌فرماید حکم به عدل واجب است، از این دو مطلق هر موضوعی که مربوط به فقه باشد حکم مناسب خود را می‌گیرد، و هر موضوعی که مربوط به اصول معارف باشد آن نیز حکم خود را می‌گیرد، و هم چنین هر فن دیگری از معارف دینی حکم مناسب خود را می‌گیرد. (۱)

خطاب آیه به حکام است!

در تفسیر برهان در ذیل آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...» از

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۶۰۲.

خطاب آیه به حکام است! (۱۲۳)

محمد بن ابراهیم نعمانی نقل کرده که او به سند خود از زاره از امام باقر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که گفت: من از آن جناب معنای این آیه را پرسیدم، فرمود: خدای تعالی امام را دستور داده که امانت را به امام بعد از خود بسپارد، و امام حق ندارد امانت را از امام بعدی دریغ بدارد، مگر نمی‌بینی که دنبالش فرموده: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» و چون در بین مردم حکم کنید دستورتان داده به این که به عدالت حکم کنید، پس ای زاره خطاب در این آیه به حکام است. مؤلف: صدر این حدیث به طرق بسیاری از ائمه اهل بیت علیه السلام روایت شده، و ذیل آن دلالت دارد که منظور ائمه علیه السلام تطبیق مصداق امامت بر مضمون کلی آیه است، و خلاصه آیه شریفه درباره مطلق حکم نازل شده، دستور می‌دهد

(۱۲۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هر حقی را به صاحبش بدهید، و قهرا بر مسأله امامت هم منطبق می‌گردد.

و در معنای این احادیث حدیث دیگری است، که الدر المنثور آن را از سعید بن منصور، و فاریابی، و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، آن را از علی بن ابی طالب روایت کرده‌اند که فرمود: این حق به عهده امام است، که طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کند، و این که امانت را به صاحبش بدهد، که اگر چنین امامی باشد بر مردم واجب و حق است که دعوت او را بپذیرند و اطاعتش کنند و اشخاصی را که به سوی چنین امامی دعوت می‌کنند اجابت نمایند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۶۱۳.

خطاب آیه به حکام است! (۱۲۵)

توصیه به عدل در داوری و قضاوت

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»

«ما این کتاب را به حق به تو نازل کردیم، تا در بین مردم طبق آنچه تعلیمت دادیم حکم کنی، پس طرف خیانتکاران را مگیر!» (۱۰۵ / نساء)

این آیات در یک زمینه سخن دارند، و آن توصیه به عدل در داوری، و نهی از این است که قاضی در قضای خود به یکی از دو طرف دعوی متمایل بشود، و حاکم در حکم راندنش به سوی مبطلین گرایش یابد و بر صاحبان حق جور کند، حال مبطل هر که می‌خواهد باشد، و محق هر که می‌خواهد باشد.

(۱۲۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ظاهر حکم بین مردم داوری در بین آنان در مخاصمات و منازعاتی است که با یکدیگر دارند، منازعاتی که تا حکم حاکمی در کار نباید برطرف نمی‌شود.

خدای تعالی در این آیه شریفه داوری بین مردم را غایت و نتیجه انزال کتاب قرار داده است.

آیه مورد بحث دلالت می‌کند بر این که خدای تعالی حق حکم و داوری را خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و رأی آن

جناب و نظریه‌اش در داوری را حجت قرار داده است، چون کلمه حکم به معنای بریدن نزاع به وسیله قضا است و معلوم است که این معنا و فصل خصومت جز با اعمال نظر از ناحیه قاضی حاکم و جز با اظهار عقیده او صورت نمی‌گیرد، علاوه بر این که آن جناب به احکام عامه و قوانین کلیه در مورد هر خصومتی عالم و آگاه است.

توصیه به عدل در داوری و قضاوت (۱۲۷)

آری علم به کلیات احکام و حقوق الناس یک مسأله است و قطع و فصل خصومت یک مسأله دیگری است، زیرا فصل خصومت کردن و بریدن نزاع نیازمند به این است که حاکم بداند مورد نزاع منطبق با فلان قانون هست، و با قانون دیگر منطبق نیست. پس مراد از کلمه «مَا أَرَيْكَ اللَّهُ - آن رأیی که خدا به تو داده»، ایجاد رأی و معرفی حکم است، نه تعلیم احکام و شرایع، و مضمون آیه به طوری که سیاق آن را می‌رساند این می‌شود که خدای تعالی کتاب را بر تو نازل کرد، و احکام و شرایعش را و طریقه داوری را به تو بیاموخت، تا تو خود نیز در مرافعات و نزاع‌ها آن رأیی را که خدا به نظرت می‌رساند اضافه کنی و به این وسیله اختلاف طرفین نزاع را برطرف سازی. (۱)

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۱۲.

(۱۲۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت

«وَلَا تُكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» کلمه «خَصِيم» به معنای کسی است که از دعوی مدعی و یا هر چیزی که در حکم دعوی است دفاع می‌کند، و در این جمله رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نهی کرده از این که خصیم خیانت‌کاران باشد و حق کسانی که واقعا محق هستند و حق خود را از خائنین مطالبه می‌کنند، باطل نموده از مبطلین طرفداری کند.

«وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (۱۰۶ / نساء) ظاهرا منظور از استغفار در این جا این است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدای تعالی بخواهد آنچه که در طبع آدمی نهی از پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۲۹)

است که ممکن است احیانا حقوق دیگران را غصب کند و به سوی هوای نفس متمایل شود را بیامرزد، و بیوشاند، و خلاصه کلام معنای استغفار طلب آمرزش گناهیانی که از آن جناب سرزده باشد نیست، زیرا آن جناب معصوم از گناه است، بلکه معنایش جلوگیری از امکانی است که گفتیم.

و اما این که حکمی که بر حسب قواعد قضائی رانده حتما مطابق باواقع باشد - که آن قواعد را هم خودش تشریح کرده و مثلاً از آن جمله فرموده: مدعی باید شاهد بیاورد و اگر نیاورد منکر باید سوگند یاد کند - و به خاطر وجود شاهد حکم به نفع مدعی کردن، و یا به خاطر نبود آن و وجود سوگند، حکم به نفع منکر کردن همیشه مصادف باواقع باشد، نه، معنای قضاوت کردن برطبق شاهد و سوگند، این نیست که اگر بر این معیار قضاوت بشود همیشه محق غالب و مبطل مغلوب می‌شود زیرا آیات شریفه هیچ دلالتی

(۱۳۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر این معنا ندارد و خود ما نیز به‌طور قطع می‌دانیم که قوانین ظاهری چنین قدرتی ندارد که حاکم را همواره به سوی حق هدایت کند، بلکه این قوانین امارات و نشانه‌هایی است برای تشخیص دادن حق از باطل، و داشتن این تشخیص در غالب اوقات پیش می‌آید، نه در همه اوقات و همه مرافعات و معنا ندارد چیزی که اثرش غالبی است مستلزم اثر دائمی بشود، و این معنا روشن است.

(۱)

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۱۴.

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۳۱)

«وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا»

«و از آن‌هایی که به خویش‌نشان خیانت می‌کنند، دفاع مکن که خدا کسی را که خیانت‌گر و گنه‌پیشه باشد دوست ندارد.» (۱۰۷ / نساء)

قرآن کریم همه مؤمنین را نفس‌واحد، و مال یک فرد از مؤمنین را مال همه مؤمنین دانسته، و حفظ آن را و نگهداری آن از تلف و ضایع شدن را بر همه واجب شمرده، و تعدی بعضی بر بعض دیگر و مثلاً دزدیدن مال بعضی به دست بعضی دیگر را خیانت به آن نفس‌واحد می‌داند، و یا خیانت به خود خائن می‌داند.

و این که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا» دلالت دارد بر استمرار خائنین موردنظر در خیانت خود. و معنای آیه - با قطع نظر از مورد نزولش - این است که، ای

(۱۳۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

رسول در قضا و داوری‌هایت از کسانی که اصرار بر خیانت دارند و مستمر در آنند دفاع مکن، برای این که خدای تعالی خیانت‌کار گنه‌پیشه را دوست نمی‌دارد، و هم‌چنان که او کثیرالخیانه را دوست نمی‌دارد، قلیل‌الخیانه را نیز دوست نمی‌دارد، چون اگر ممکن بود قلیل‌الخیانه را دوست بدارد، ممکن هم هست که کثیرالخیانه را دوست بدارد، و چون چنین است پس خدا از دفاع کردن از قلیل‌الخیانه نهی می‌کند، همان‌طور که از دفاع کردن از کثیرالخیانه نهی فرموده: و اما کسی که در امری خیانت کرده و سپس در یک نزاعی دیگر حق به جانب او است، دفاع کردن از او دفاعی بی‌مانع است، و از ناحیه شرع از آن منع نشده و خدای تعالی از چنین دفاعی نهی نفرموده، و جمله: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا...» شامل آن نمی‌شود.

با جمله: «وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا» (۱۰۸ / نساء) و با این قید

فلسفه نهی پشتیبانی و دفاع از خیانت (۱۳۳)

فهمانده که خدای تعالی در هر حالی که یکی از آن احوال جرمی است که مرتکب شدند، عالم و آگاه است. (۱)

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»

هان ای مردم ما شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را تیره‌هایی بزرگ و

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۱۷.

(۱۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تیره‌هایی کوچک قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید نه این که به یکدیگر فخر کنید و فخر و کرامت نزد خدا تنها به تقوی است و گرامی‌ترین شما باتقوی‌ترین شما است که خدای دانا باخبر است! (۱۳ / حجرات)

مردم از این جهت که مردمندها با هم برابرنند، و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست، و کسی بر دیگری برتری ندارد، و اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود که شعبه شعبه و قبیله قبیله هستند تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر

را بشناسند، تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام بپذیرد، و ائتلاف در بینشان تمام گردد، چون اگر شناسائی نباشد، نه پای تعاون در کار می‌آید و نه ائتلاف، پس غرض از اختلافی که در بشر قرار داده شده این است، نه این که به یکدیگر تفاخر تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۵)

کنند، یکی به نسب خود ببالد، یکی به سفیدی پوستش فخر بفروشد، و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم دیگران را در بند بندگی خود بکشد، و یکی دیگری را استخدام کند، و یکی بر دیگری استعلا و بزرگی بفروشد، و در نتیجه کار بشر به این جا برسد که فسادش تری و خشکی عالم را پر کند، و حرث و نسل را نابود نموده، همان اجتماعی که دواى دردش بود، درد بی‌درمانش شود.

در این جمله می‌خواهد امتیازی را که در بین آنان باید باشد بیان کند، اما نه امتیاز موهوم، امتیازی که نزد خدا امتیاز است، و حقیقتاً کرامت و امتیاز است.

توضیح این که: این فطرت و جبلت در هر انسانی است که به دنبال کمالی می‌گردد که با داشتن آن از دیگران ممتاز شود، و در بین اقربان خود دارای شرافت و کرامتی خاص گردد. از آنجایی که عامه مردم دل‌بستگی‌شان به زندگی مادی دنیا است قهراً این (۱۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

امتیاز و کرامت را در همان مزایای زندگی دنیا، یعنی در مال و جمال و حسب و نسب و امثال آن جستجو می‌کنند، و همه تلاش و توان خود را در طلب و به دست آوردن آن به کار می‌گیرند، تا با آن به دیگران فخر بفروشند، و بلندی و سروری کسب کنند.

در حالی که این گونه مزایا، مزیت‌های موهوم و خالی از حقیقت است، و ذره‌ای از شرف و کرامت به آنان نمی‌دهد، و او را تا مرحله شقاوت و هلاکت ساقط می‌کند.

آن مزیتی که مزیت حقیقی است و آدمی را بالا-می‌برد، و به سعادت حقیقی که همان زندگی طیبه و ابدی در جوار رحمت پروردگار است می‌رساند، عبارت است از تقوی و پروای از خدا.

آری، تنها و تنها وسیله برای رسیدن به سعادت آخرت همان تقوی است که به طفیل سعادت آخرت سعادت دنیا را هم تأمین می‌کند، و لذا خدای تعالی فرموده: «تُرِيدُونَ»

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۷)

عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ» (۶۷ / انفال) و نیز فرموده: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»، (۱۹۷ / بقره) و وقتی یگانه مزیت تقوی باشد، قهراً گرامی‌ترین مردم نزد خدا باتقوی‌ترین ایشان است، هم‌چنان که در آیه مورد بحث هم همین را فرموده است.

و این آرزو و این هدفی که خدای تعالی به علم خود آن را هدف زندگی انسان‌ها قرار داده، هدفی است که بر سر به دست آوردن آن دیگر پنجه به رخ یکدیگر کشیدن پیش نمی‌آید، به خلاف هدف‌های موهوم مذکور که برای به دست آوردن آن مزاحمت‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها پیش می‌آید. او می‌خواهد بیش از دیگران ثروت را به خود اختصاص دهد، و این می‌خواهد قبل از دیگران به ریاست برسد. او می‌خواهد در تجمل دادن به زندگی از دیگران سبقت بگیرد، و این می‌خواهد آوازه‌اش همه آوازه‌ها را تحت الشعاع قرار دهد، و هم‌چنین سایر مزایای موهوم، همچون انساب و غیره.

(۱۳۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» این جمله مضمون جمله قبل را تأکید می‌کند، و در ضمن اشاره‌ای هم به این معنا دارد که اگر خدای تعالی از بین سایر مزایا تقوی را برای کرامت یافتن انسان‌ها برگزید، برای این بود که او به علم و احاطه‌ای که به مصالح بندگان خود دارد می‌داند که این مزیت، مزیت حقیقی و واقعی است، نه آن مزایایی که انسان‌ها برای خود مایه کرامت و شرف قرار داده‌اند، چون

آن‌ها همه، مزایای وهمی و باطل است، و زینت‌های زندگی مادی دنیایند که خدای تعالی درباره آن‌ها فرموده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.» (۶۴ / عنکبوت)

آیه شریفه دلالت دارد بر این که بر هر انسانی واجب است که در هدف‌های زندگی خود تابع دستورات پروردگار خود باشد، آنچه او اختیار کرده اختیار کند، و راهی که او به سوی هدایت کرده پیش گیرد، و خدا راه تقوی را برای او برگزیده، پس او باید

تساوی حقوق انسان‌ها، و تفوق عامل تقوی (۱۳۹)

همان را پیش گیرد.

علاوه بر این، بر هر انسانی واجب است که از بین همه سنت‌های زندگی دین خدا را سنت خود قرار دهد.

در الدر المنثور است که ابن مردویه و بیهقی از جابر بن عبدالله روایت آورده‌اند که گفت: در وسط ایام تشریق (یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روز وسطش دوازدهم می‌شود)، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما خطبه وداع را ایراد کرد و فرمود:

ایها الناس! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است، پدرتان یکی است و هیچ فضیلتی برای عربی بر غیرعرب نیست، و هیچ غیرعربی بر عرب فضیلتی ندارد و هیچ سیاهی بر سرخی، و هیچ سرخی بر سیاهی، فضیلت ندارد مگر به تقوی. و گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقوی‌ترین شما است!

(۱۴۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

با شما هستم آیا ابلاغ کردم؟

همه گفتند بله یا رسول‌الله!

فرمود: پس حاضرین به غائبین برسانند! (۱)

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا،»

«بلی، کسی که احیانا عمل بدی می‌کند و یا به خود ستم روا می‌دارد و سپس از

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۴۸۹.

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان (۱۴۱)

خدا طلب مغفرت می‌کند، خدا را آمرزگار و رحیم می‌یابد،» (۱۱۰ / نساء)

«وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا،»

«و هر کس قلب خود را با ارتکاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش می‌رود و علم و حکمت از طرف خدا است،» (۱۱۱ /

نساء)

«وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا،»

«و کسی که خود مرتکب خطائی یا گناهی می‌شود، سپس آن را به گردن بی‌گناهی می‌اندازد بهتان و گناهی آشکار گردن

گرفته است.» (۱۱۲ / نساء)

این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تأمین کنند و آن غرض بیان گناهی است که

آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود،

(۱۴۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هریک از سه آیه جهتی از جهات آن گناه را بیان می‌کند:

آیه اولی روشن می‌سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می‌گذارد، و در نامه اعمالش نوشته می‌شود، و بنده خدا می‌تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

آیه دوم تذکر می‌دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنهکار بی‌خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی‌گناهی نیندازد، و دست به افتراء و تهمت نزند.

و آیه سوم توضیح می‌دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می‌شود،

حکم نهی از بدی، ظلم، معصیت و بهتان (۱۴۳)

به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی‌گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

جمله: «فَإِنَّمَا يَكْسِبُهَا عَلَى نَفْسِهِ» در این صدد است که اثر گناه را منحصرًا معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می‌کنند، و سپس آن را به گردن بی‌گناهی می‌اندازند، و معنای آیه - و خدا داناتر است - این است که بر هر کس که گناهی مرتکب می‌شود واجب است متوجه این معنا بشود که هر گناهی بکند علیه خودش می‌کند، و دود گناه او تنها به چشم خودش می‌رود، و نه به چشم دیگران، و گناه را او مرتکب شده، نه غیر او، هر چند که به گردن دیگران بیندازد، و یا کسی گناه او را گردن بگیرد، نه تهمت گناه او را به گردن دیگران می‌اندازد و نه تعهد دیگران اثر گناه او را از او دور می‌سازد، چون خدا می‌داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او

(۱۴۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شخص گنهکار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی‌کند، و وزر گناه را جز بر وازرش نمی‌دهد، هم‌چنان که در جای دیگر فرموده: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (۲۸۶ / بقره) و نیز فرموده: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (۷ / زمر) (۱)

مکافات خطا

«وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمْ بِهَا بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا»

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۱۹.

مکافات خطا (۱۴۵)

کلمه «خَطِيئَةٌ» به معنای عملی است که خطا در آن انباشته شده و استقرار یافته، و خطا آن فعلی است که بدون قصد از انسان سرزده باشد، مانند قتل خطا.

به عنوان مجاز هر عملی که نمی‌بایست انجام شود را از مصادیق خطا شمرده‌اند، و هر عملی و یا اثر عملی که از آدمی بدون قصد سرزده باشد، خطیئه خوانده‌اند - و معلوم است که چنین عملی معصیت شمرده نمی‌شود، و هم‌چنین هر عملی که انجام دادنش سزاوار نباشد را خطیئه نامیده‌اند هر چند که با قصد انجام شود - و معلوم است که به این اعتبار آن عمل را معصیت و یا وبال معصیت می‌نامند.

و اما خدای سبحان از آن‌جا که در جمله: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً» خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می‌داند نباید انجام داد. پس مراد از «خَطِيئَةً» در آیه شریفه، آن عملی است که با قصد و عمد (۱۴۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

انجام‌شود، هرچند که وضع آن عمل وضعی باشد که جا دارد کسی قصد انجام آن را نکند.

کلمه «اِثْم» به معنای عملی است که با وبال خود، انسان را از خیرهای بسیاری محروم بسازد، مانند شرب خمر، قمار و سرقت، کارهایی که هیچ انسانی آن را به منظور به دست آوردن خیرات زندگی انجام نمی‌دهد، و برعکس موجب انحطاط اجتماعی و سقوط آدمی از وزن اجتماعی و سلب اعتماد و وثوق جامعه از آدمی می‌شود.

بنابراین پس اجتماع هر دو کلمه «خَطِيئَةً» و «اِثْم» به نحو تردید و نسبت دادن هر دو به «كَسَب» در جمله: «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ اِثْمًا...» ایجاب می‌کند که هریک از آن دو معنای خاص خود را بدهد، و آیه شریفه - و خدا داناتر است - به این معنا باشد: هر کس معصیتی کند که وبال آن از مورد خودش تجاوز نکند چون ترک واجبات یا فعل بعضی مکافات خطا (۱۴۷)

از محرّمات چون ترک روزه، خوردن خون، و نیز هر کس معصیتی کند که وبال آن استمرار دارد، مانند قتل نفس بدون حق و مانند سرقت، و آن‌گاه معصیت خود را به بی‌گناهی تهمت بزند، بهتانی و اثمی آشکار را مرتکب شده است. در این آیه شریفه دو استعاره لطیف بکار رفته است: اول این که تهمت زدن را رمی خوانده، و رمی به معنای انداختن تیر به طرف دشمن و یا به طرف شکار است. دوم این که تن در دادن به این عمل زشت و قبول وزر و وبال بهتان را تحمل و یا به عبارتی احتمال خوانده است، گویا تهمت زنده که بی‌گناهی را متهم می‌کند، مثل کسی می‌ماند که شخصی را بدون اطلاع ترور کند و به نامردی از پای درآورد، و چنین عملی بار سنگینی به دوش او می‌گذارد که او را از هر خیری در تمامی زندگی‌اش بازدارد، و محروم سازد و هرگز از دوش او نیفتد.

(۱۴۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و از آن‌چه گذشت این معنا روشن شد که چرا تعبیر از معصیت در آیات کریمه مختلف است، یک جا آن را «اِثْم» خوانده، جایی دیگر «خَطِيئَةً» نامیده، یک جا سوء، و جایی دیگر ظلم، یک جا خیانت و جایی دیگر ضلالت خوانده است. و روشن شد که هریک از این الفاظ معنایی دارد که مناسب با محلی است که در آن‌جا استعمال شده است. (۱)

نهی از تشریح حکم از طرف بندگان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۲۲.

نهی از تشریح حکم از طرف بندگان (۱۴۹)

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید در حکم کردن از خدا و رسول او پیشی مگیرید و از خدا پروا کنید که خدا شنوای دانا است.» (۱ / حجرات)

حاصل معنای آیه این است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در جایی که خدا و رسول او حکمی دارند، شما حکم نکنید - یعنی حکمی نکنید مگر به حکم خدا و رسول او - و باید که همواره این خصیصه در شما باشد که پیرو و گوش به فرمان خدا و رسول باشید.

و لیکن از آنجایی که هر فعل و ترک فعلی که آدمی دارد، بدون حکم نمی‌تواند باشد، و هم‌چنین هر تصمیم و اراده‌ای که نسبت به فعل و یا ترک فعلی دارد آن اراده نیز خالی (۱۵۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام از حکم نیست، در نتیجه می‌توان گفت که مؤمن نه تنها در فعل و ترک فعلش باید گوش به فرمان خدا باشد، بلکه در اراده و تصمیمش هم باید پیرو حکم خدا باشد.

و نهی در آیه شریفه ما را نهی می‌کند از این که هم به سخنی اقدام کنیم که از خدا و رسول نشنیده‌ایم و هم به فعلی و یا ترک فعلی اقدام کنیم که حکمش را از خدا و رسول نشنیده‌ایم. و هم نسبت به عملی اراده کنیم که حکم آن اراده را از خدا و رسولش نشنیده‌ایم.

و این اتباعی که در جمله «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» بدان دعوت می‌کند، همان داخل شدن در ولایت خدا، و وقوف در موقف عبودیت، و سیر در آن مسیر است، به طوری که عبد در مرحله تشریح مشیت خود را تابع مشیت خدا کند، همان‌طور که در مرحله تکوین مشیتش تابع مشیت خدا است و خدای تعالی در آن باره فرموده:

نهی از تشریح حکم از طرف بندگان (۱۵۱)

«وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۳۰ / انسان) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (۶۸ / آل عمران) و نیز فرموده: «وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ» (۱۹ / جاثیه) (۱)

نهی از عمل به خبر فاسق

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برایتان آورد تحقیق کنید تا

۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۴۵۶.

(۱۵۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

مبادا ندانسته به قومی بی‌گناه حمله کنید و بعدا که اطلاع یافتید از کرده خود نادم شوید.» (۶ / حجرات)

کلمه «فاسق» به طوری که گفته‌اند به معنای کسی است که از طاعت خارج و به معصیت گرایش کند. و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فاسقی نزد شما خبری مهم آورد، خبرش را تحقیق و پیرامون آن بحث و فحص کنید، تا به حقیقت آن واقف شوید، تا مبادا بدون جهت و به نادانی بر سر قومی بتازید، و بعدا از رفتاری که با آنان کرده‌اید پشیمان شوید.

خدای سبحان در این آیه اصل عمل به خبر را که اصلی است عقلایی امضاء کرده، چون اساس زندگی اجتماعی بشر به همین است که وقتی خبری را می‌شنوند به آن عمل

نهی از عمل به خبر فاسق (۱۵۳)

کنند، چیزی که هست در خصوص خبر اشخاص فاسق دستور فرموده، تحقیق کنید، و این در حقیقت نهی از عمل به خبر فاسق است، و حقیقت این نهی این است که می‌خواهد از بی‌اعتباری و عدم حجیت خبر فاسق پرده بردارد، و این هم خودش نوعی امضاء است، چون عقلا هم رفتارشان همین است که خبر اشخاص بی‌بند و بار را حجت نمی‌دانند، و به خبر کسی عمل می‌کنند که به وی وثوق داشته باشند.

پس اعتماد به خبر به این معنا است که عملاً ترتیب اثر به آن بدهیم و با مضمون آن تا حدی معامله علمی بکنیم که گویا خود از راه مشاهده به‌دست آورده‌ایم، و این لازمه زندگی اجتماعی انسان است، و احتیاج ابتدائی او است، و بنای عقلا و مدار عملکرد

آنان بر قبول خبر دیگران است. حال اگر خبری که به ما می‌دهند متواتر باشد یعنی از بسیاری آورندگان آن برای انسان یقین‌آور باشد و یا اگر به این حد از کثرت نیست (۱۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حداقل همراه با قرینه‌هایی قطعی باشد که انسان نسبت به صدق مضمون آن یقین پیدا کند، چنین خبری حجت و معتبر است، و اما اگر خبر متواتر نبود، و همراه با قرینه‌هایی قطعی نیز نبود، و در نتیجه بعد از شنیدن خبر یقین به صحت آن حاصل نشد، و به اصطلاح علمی خبر واحد بود، چنین خبری در نظر عقلا وقتی معتبر است که اگر برای انسان یقین نمی‌آورد، حداقل وثوق و اطمینانی بیاورد، حال یا به حسب نوعش خبری وثوق‌آور باشد (مانند خبری که متخصص یک فن به ما می‌دهد)، و یا به حسب شخصش وثوق‌آور باشد (مثل این که شخص آورنده خبر مورد وثوق ما باشد)، عقلا بنا دارند که بر این خبر نیز ترتیب اثر دهند.

و سرش هم این است که عقلا یا به علم عمل می‌کنند، و یا به چیزی که اگر علم حقیقی نیست علم عادی هست، و آن عبارت است از مظنه و اطمینان.

نهی از عمل به خبر فاسق (۱۵۵)

حال که این مقدمه روشن گردید، می‌گوییم: این که در آیه شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را تعلیل فرموده به این که «أَنْ تُصَيِّبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ...» می‌فهماند که آنچه بدان امر فرموده، رفع جهالت است، و این که انسان اگر خواست به گفته فاسق ترتیب اثر دهد، و به آن عمل کند باید نسبت به مضمون خبر او علم حاصل کند، پس در آیه شریفه همان چیزی اثبات شده که عقلا آن را ثابت می‌دانند، و همان عملی نفی شده که عقلا هم آن را نفی می‌کنند، و این همان امضاء است، نه تأسیس حکمی جدید. (۱)

دستور العمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۴۶۳.

(۱۵۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«وَأَنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تِ قَاتِلُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»

«اگر دو طائفه از مؤمنین به جان هم افتادند بینشان اصلاح کنید پس اگر معلوم شد یکی از آن دو طائفه بر دیگری ستم می‌کند با آن طائفه کارزار کنید تا به حکم اجبار تسلیم امر خدا شود و اگر به سوی خدا برگشت بین آن دو طائفه به عدل اصلاح کنید (و باز هم توصیه می‌کنم که) عدالت را گسترش دهید که خدا عدالت گستران را دوست می‌دارد،» (۱۰۹ / حجرات)

«أِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

دستور العمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم (۱۵۷)

«تنها مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروا کنید، شاید مورد رحمتش قرار گیرید.» (۱۰۹ / حجرات)

اگر دو طائفه از مؤمنین به جان هم افتادند بینشان اصلاح کنید، «فَأِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»، اگر یکی از دو طائفه مسلمین به طائفه دیگر بدون حق ستم کرد، باید با آن طائفه که تعدی کرده قتال کنند تا به امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند.

«فَأِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ»، یعنی اگر با قتال شما طائفه تجاوزکار سر جای خود نشست، و اوامر خدا را گردن

نهاد، آن وقت در مقام اصلاح بین آن دو طائفه برآید.

(۱۵۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اما اصلاح تنها به این نباشد که سلاح‌ها را زمین بگذارید، و دست از جنگ بکشید، بلکه اصلاحی توأم با عدل باشد، به این معنا که احکام الهی را در مورد هر کسی که به او تجاوز شده - مثلاً کسی از او کشته شده، و یا عرض و مال او و یا حق او تضییع شده - اجراء کنید.

«وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» دستور می‌دهد به هر یک، آن حقی را که مستحق است و آن سهمی را که دارد بدهید. و جمله «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» هم علت دستور به اصلاح و عدالت را تعلیل و تأکید می‌کند، گویا فرموده: بین آن دو طائفه به عدالت اصلاح کنید، باز هم می‌گویم، دائماً عدالت کنید، و در همه امور عدالت را رعایت نمایید، برای این که خداوند عدالت‌گستران را به خاطر عدالتشان دوست دارد.

دستورالعمل اصلاح بین طوایف مؤمن و متخاصم (۱۵۹)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» این جمله هر چند مطلب جدیدی را بیان می‌کند، لیکن باز مطالب قبلی را تأکید می‌نماید، و اگر ارتباط بین مؤمنین را منحصر کرد در ارتباط اخوت، برای این بود که مقدمه و زمینه‌چینی باشد برای تعلیلی که برای حکم صلح می‌آورد، و می‌فرماید: پس بین دو برادر خود اصلاح کنید، و در نتیجه بفهماند این دو طائفه‌ای که شمشیر به روی یکدیگر کشیدند، به خاطر وجود اخوت در بین آن دو، واجب است که صلح در بینشان برقرار گردد، و اصلاحگران هم به خاطر این که برادران آن دو طائفه هستند، واجب است صلح را در هر دو طائفه برقرار نموده، هر دو را از نعمت صلح برخوردار سازند - نه این که به طرف یک طائفه متمایل شوند.

جمله مورد بحث دو چیز را می‌فهماند: یکی این که دو طائفه‌ای که با هم جنگ

(۱۶۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌کنند برادر یکدیگرند، و باید صلح بین آن دو برقرار شود، دوم این که سایر مسلمانان هم برادر هر دو طرف جنگ هستند، و آنان باید رعایت برادری و اصلاح را در بین هر دو طائفه بنمایند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» - و از خدا بترسید شاید مشمول رحمت خدا گردید. این جمله هر سه طائفه، یعنی دو طائفه مقاتل، و طائفه اصلاح‌گر را موعظه و نصیحت می‌کند. (۱)

قانونی بنام «اخوت اسلامی»

۱- المیزان، ج: ۱۸، ص: ۴۶۹.

قانونی بنام «اخوت اسلامی» (۱۶۱)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

«مؤمنین برادر یکدیگرند پس بین برادران خود اصلاح کنید و از خدا پروا کنید، شاید مورد رحمتش قرار گیرید.»

باید دانست که جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» قانونی را در بین مسلمانان مؤمن تشریح می‌کند، و نسبتی را برقرار می‌سازد که قبلاً برقرار نبود، و آن نسبت برادری است که آثار شرعی، و حقوقی قانونی نیز دارد.

اخوت یک معنایی است که هم می‌تواند طبیعی باشد و هم اعتباری:

برادر در عالم اعتبار اسلامی از برادر خود ارث می‌برد، نه بدین جهت که برادر

(۱۶۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

طبیعی او، یعنی متولد از پدر یا از مادر و یا از پدر و مادر او است تا برادر و ولد زنا هم از پدرش ارث ببرد چون برادر طبیعی او است، بلکه از این جهت ارث می‌برد که در عالم اعتبار اسلامی برادر شناخته شده است.

اخوت طبیعی در شرایع و قوانین هیچ اثری ندارد، و قوانین به صرف این که دو انسان دارای یک پدر و یا یک مادر و یا یک پدر و مادر باشند ارتباطی بین این دو از نظر قانون نمی‌بیند، ولی اخوت اعتباری در اسلام آثاری اعتباری دارد.

و اخوت در اسلام عبارت است از نسبتی که بین دو نفر برقرار است، و در نکاح و ارث آثاری دارد، حال چه این که اخوت طبیعی باشد و چه رضاعی که البته اخوت رضاعی آثاری در مسأله ازدواج دارد ولی در ارث ندارد - و چه اخوت دینی که آثاری اجتماعی دارد، و در نکاح و ارث اثر ندارد.

قانونی بنام «اخوت اسلامی» (۱۶۳)

امام صادق علیه‌السلام درباره حقوق اخوت دینی فرموده: مؤمن برادر مؤمن و چشم او و راهنمای او است، به او خیانت نمی‌کند، و ستم بر او روا نمی‌دارد و او را فریب نمی‌دهد، و اگر وعده‌ای به او داد خلف وعده نمی‌کند.

و این معنا بر بعضی از مفسرین مخفی مانده و اطلاق اخوت در آیه را درباره مؤمنین، اطلاق مجازی و از باب استعاره گرفته‌اند. در کتاب محاسن به سند خود از ابی حمزه ثمالی از امام ابی جعفر باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مؤمن برادر مؤمن است، برادر پدری و مادریش، برای این که خدای عزوجل مؤمن را از طینت باغهای آسمانی آفریده، و از باد و بوی جنان بر او دمیده و به همین جهت مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۸ ص: ۴۷۱.

(۱۶۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بیان احکام مستضعفین

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»

«کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی که جانشان را می‌گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می‌پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می‌گویند: در سرزمینی که زندگی می‌کردیم، اقویا ما را به استضعاف بیان احکام مستضعفین (۱۶۵)

کشیدند، می‌پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی‌شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سرانجامی است،» (۹۷ / نساء)

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»

«مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می‌توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند، و نه می‌توانند از آن سرزمین به جایی دیگر مهاجرت کنند،» (۹۸ / نساء)

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا»

«که اینان امید هست خدا از آن‌چه نباید می‌کردند درگذرد، که عفو و مغفرت

(۱۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

کار خدا است. (۹۹ / نساء)

ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می‌شود، و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد

شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می‌آید. انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را بیاموزد و بدان‌چه دین خدا او را بدان می‌خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید. (۱)

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۷۸.

بیان احکام مستضعفین (۱۶۷)

عذر استضعاف

«قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ، قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»

سؤال ملائکه که می‌پرسند: «فیم کنتم؟» سوالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند، و این‌ها که مورد سؤال قرار می‌گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای این که حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می‌کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین

(۱۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آنان و بین این که به شرایط دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند.

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند)، بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته‌اند از آن شهر و آن سرزمین چشم ببوشند، و گرنه دچار این استضعاف نمی‌شدند، چون مشرکین نیرومند آن‌جا در سایر سرزمین‌ها نیروئی نداشته‌اند، پس استضعاف این مستضعفین به‌طور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می‌توانستند با کوچ کردن از سرزمین مشرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم، تکذیب می‌کنند و می‌گویند: زمین خدا فراخ‌تر از آن بود که شما خود را در چنان شرایط قرار دهید، شما می‌توانستید از حومه استضعاف درآید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف نبودید، چون می‌توانستید از آن حومه

عذر استضعاف (۱۶۹)

خارج شوید، پس این وضع را خود برای خود و به سوء اختیار خود پدید آوردید.

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار درباره ستمکاران حکم کرده به این که اینان منزلگاهشان جهنم است و بدمنزلگاهی است. (۱)

مستضعفین واقعی

«الْأَلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ...» این استثنا می‌فهماند افرادی که قبلاً مورد بحث بودند صرفاً ادعای استضعاف می‌کردند، ولی در حقیقت مستضعف

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۷۷.

(۱۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نبودند، چون می‌توانستند شرایط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند که نمی‌توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

و اگر به‌طور مفصل یکی یکی طبقات آن‌ها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را به‌طور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

«لَا يَشِيءُ تَطْيُئُونَ حِيَلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» می‌فرماید: همه ستمکاران نامبرده جایشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی‌توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان است با حیلتی از خود برگردانند و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی‌برند، و بنابراین مراد از سبیل به طوری که سیاق آن را می‌رساند اعم از راه‌های محسوس و غیر محسوس است، هر دو را شامل می‌شود. (۱)

مستضعفین واقعی (۱۷۱)

بیان احکام مهاجرت فی سبیل الله

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»

«و کسی که در راه خدا از وطن چشم می‌پوشد و مهاجرت می‌کند، اگر به موانعی

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۷۸.

(۱۷۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

برمی‌خورد به گشایش‌هایی نیز برخورد می‌نماید، و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است.» (۱۰۰ / نساء)

هر کس در راه خدا یعنی به طلب خشنودی او مهاجرت کند، و به این منظور از خانه و کاشانه‌اش چشم‌پوشد که هم از نظر اعتقادی و هم از نظر عملی پای‌بند به دین خدا باشد، خواهد دید که در زمین نقاط بسیاری برای زندگی او هست. هر نقطه‌ای را که موانع نمی‌گذارد او در آن نقطه دین خدا را اقامه کند، به وسیله مهاجرت به نقطه‌ای دیگر پناهنده می‌شود و به این وسیله دماغ آن مانع را به خاک می‌مالد، و آن مانع را به خشم درمی‌آورد و یا با آن به نزاع برمی‌خیزد، و آن وقت است که می‌فهمد زمین خدا فراخ است.

بیان احکام مهاجرت فی سبیل الله (۱۷۳)

«و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده...» مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسان‌ها می‌توانند در آنجا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند. و ادراک موت، استعاره به کنایه است از فرارسیدن مرگ به‌طور طبیعی، و یا ناگهانی.

و همچنین این که از لزوم اجر و ثواب الهی بر خدای تعالی و به عهده گرفتن خدای تعالی که به آنان پاداش دهد، تعبیر فرمود به این که: «فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، تعبیری است کنایه‌ای و می‌فهماند که در نزد خدای عزوجل اجری است جمیل و ثوابی است جزیل، که به‌طور حتم و صددرصد بنده مهاجر آن اجر را دریافت خواهد کرد. (۱)

(۱۷۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمان‌ها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و در خصوص شبه جزیره عربستان، و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته‌اند.

آن روز شبه جزیره عربستان به دو منطقه تقسیم می‌شده:

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۸۳.

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک (۱۷۵)

یکی سرزمین اسلام که عبارت بوده از مدینه و قراء اطراف آن، که جماعتی از مسلمانان در آن زندگی می‌کرده‌اند و آزادانه مراسم دینی خود را انجام می‌دادند و مشرکین و یهود و نصاری که آنجا بودند، مزاحمتی برای آنان فراهم نمی‌کردند، حال یا این که کاری به کار مسلمانان نداشتند، و یا این که با مسلمانان پیمان و معاهده‌ای داشته‌اند. قسمت دوم، سرزمین شرک بود که عبارت بود از مکه و اطراف آن، که در تحت سیطره مشرکین متعصب در بت پرستی قرار داشت.

و مردم این قسمت مزاحم مسلمانان بودند و در کار دینداری آنان در دسر ایجاد می‌کردند، و برای برگرداندن مؤمنین از دین اسلام به سوی شرک، به بدترین جنایات و شکنجه‌ها دست می‌زدند.

(۱۷۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و این عمومیت ملاک، اختصاص به مسأله مورد بحث ندارد بلکه ملاک‌هایی که در اسلام هست، در همه زمان‌ها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که برایش امکان دارد، این ملاک‌ها را برپا دارد، یعنی تا آنجا که می‌تواند معالم دین را بیاموزد (و خود را به استضعاف نزند)، و باز تا حدی که می‌تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می‌کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته و احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده به جایی دیگر مهاجرت نماید، حال چه این که سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه این که سرزمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد. (۱)

حکم مسلمانان امروز در سرزمین شرک (۱۷۷)

تکلیف هیچ‌گاه از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود!

«فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ»،

«با خدای یکتا خدای دیگر مخوان و گرنه جزو معذبین خواهی بود» (۲۱۳/شعراء)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، او را از شرک به خدا نهی می‌کند.

عصمت الهی منافات با نهی از شرک ندارد و باعث نمی‌شود که به طور کلی امر و

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۸۵.

(۱۷۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی به معصوم باطل شود و تکلیف از او برداشته شود، زیرا معصوم نیز بشری است مختار در فعل و ترک، و طاعت و معصیت از ناحیه شخص او متصور است، هر چند که از ناحیه خدا دارای عصمت است. آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بر مکلف بودن انبیاء علیهم‌السلام دلالت دارد.

و این که بعضی از مفسرین گفته‌اند: تکلیف‌هایی که خدای تعالی به بندگان خود می‌کند برای این است که آنان را به حد کمال برساند و در نتیجه اگر بنده‌ای به حد کمال رسید، دیگر تکلیف از او برداشته می‌شود، زیرا در آن صورت تکلیف، تحصیل حاصل است، که آن نیز عملی لغو است و به همین جهت انبیاء مورد تکلیف قرار نمی‌گیرند صحیح نیست، برای این که اعمال صالح که

تکلیف بدان تعلق می‌گیرد، همان‌طور که نفس آدمی را به کمال سوق می‌دهد، خود نیز آثار کمال نفس تکلیف هیچ‌گاه از هیچ‌کس ساقط نمی‌شود! (۱۷۹)

است و معقول نیست نفس کسی به کمال برسد، ولی آثار کمال را نداشته باشد.

پس همان‌طور که واجب است برای به کمال رساندن نفس، آثار کمال را که همان اعمال صالح است بیاوریم، و در آن تمرین و ممارست داشته، همواره با آن ریاضت و جهاد با نفس کنیم، هم‌چنین بعد از به کمال رسیدن نفس نیز باید به آن آثار، مداومت داشته باشیم، تا دوباره نفس ما از کمال، رو به نقص نگذارد.

پس مادامی که انسان وابسته به زندگی زمینی است چاره‌ای ندارد جز این که زحمت تکلیف را تحمل نماید. (۱)
۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۴۶۵.

(۱۸۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم‌فروشی و خیانت

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»

«آسمان را برافراشته و میزان نهاده»، (۷ / رحمن)

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»

«تا شما هم در سنجیدن‌ها خیانت نکنید»، (۸ / رحمن)

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»

«و باید که وزن را با رعایت عدالت برقرار نموده و کم و زیاد نکنید». (۹ / رحمن)

مراد از میزان همان چیزی است که به وسیله آن هر چیزی را می‌سنجند و

امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم‌فروشی و خیانت (۱۸۱)

اندازه‌گیری می‌کنند اعم از این که میزان برای عقیده باشد یا فعل و یا قول و از مصادیق آن میزانی است که اشیای سنگین را به وسیله آن وزن می‌کنند، چیزی که هست میزان هر چیزی به حسب خود آن چیز است، مثلاً میزان حرارت، چیزی است و میزان طول چیزی دیگر، میزان کاه چیزی است و میزان طلا- چیزی دیگر و میزانی که با آن عقاید و اخلاق و گفتار و کردارها را می‌سنجند چیزی دیگر است.

در آیه مورد بحث منظور از میزان همان معنایی است که در آیه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» منظور است.

و از ظاهر آن برمی‌آید که منظور از آن هر چیزی است که به وسیله آن حق از باطل و راست از دروغ و عدل از ظلم و فضیلت از رذیلت تمیز داده شود، چون شأن رسول همین است که از ناحیه پروردگارش چنین میزانی بیاورد.

(۱۸۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» ظاهراً مراد از میزان در این آیه غیر از میزان در آیه قبلی است،

در آن جا گفتیم منظور مطلق هر چیزی است که وسیله سنجش باشد، ولی در این آیه منظور خصوص ترازوهای معمولی است، که سنگینی‌ها را با آن می‌سنجند، و بنابراین این که فرموده: «أَلَّا تَطْغَوْا...» در حقیقت خواسته است از یک حکم کلی یعنی حکم و وضع میزان حکمی جزئی بیرون بکشد، و معنایش این است که لازمه این که ما با وضع میزان حق و عدل را در بین شما تقدیر کردیم، این است که در سنجش اجناس خود نیز رعایت درستی ترازو و سنجش را بکنید و در آن طغیان روا مدارید! مبدا وقتی

جنسی را می‌خرید با سنگی سنگین‌تر بکشید، و چون می‌فروشید با سنگی سبک‌تر بفروشید. (۱)
 ۱- المیزان، ج: ۱۹ ص: ۱۶۲.

امر به اقامه عدل و میزان و نهی از کم‌فروشی و خیانت (۱۸۳)

اقامه عدل بین انسان‌ها: (هدف تشریح دین و انزال آهن)

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»

«ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند، و آهن را که نیروی شدید در آن است و منافع بسیاری دیگر برای مردم دارد نازل کردیم، تا با سلاح‌های آهنین (۱۸۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

از عدالت دفاع کنند، و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می‌کند، آری خدا خودش هم نیرومند و عزیز است.» (۲۵ / حدید)

منظور از «میزان»، دین است، چون دین عبارت است از چیزی که عقاید و اعمال اشخاص با آن سنجیده می‌شود، و این سنجش مایه قوام زندگی سعیده انسان اجتماعی و انفرادی است.

«بأس» به معنای تأثیر شدید است، لیکن غالباً در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود.

این آیه مطلب تازه‌ای از سر گرفته، و با آن معنای تشریح دین از راه ارسال رسل و انزال کتاب و میزان را بیان می‌کند و می‌فرماید که: غرض از این کار این است که مردم به قسط و عدالت عادت کرده و خوی بگیرند. (۱)

اقامه عدل بین انسان‌ها: هدف تشریح دین و انزال آهن (۱۸۵)

۱- المیزان، ج: ۱۹ ص: ۳۰۱.

(۱۸۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

فصل سوم: عهدها، پیمان‌ها، و سوگندها

دعوت به وفای عهد و پیمان‌ها و قراردادهای

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...»

«هان ای کسانی که ایمان آوردید به قراردادهای و تعهدات وفا کنید...» (۱ / مائده)

غرض جامع از سوره مائده دعوت به وفای به عهدها، و پایداری در پیمان‌ها، و تهدید

(۱۸۷)

و تحذیر شدید از شکستن آن و بی‌اعتنائی نکردن به امر آن است و این که عادت خدای تعالی به رحمت و آسان کردن تکلیف بندگان و تخفیف دادن به کسی که تقوا پیشه کند و ایمان آورد و باز از خدا بترسد و احسان کند جاری شده، و نیز بر این معنا جاری شده که نسبت به کسی که پیمان با امام خویش را بشکند، و گردن کشی و تجاوز آغاز نموده از بند عهد و پیمان درآید، و طاعت امام را ترک گوید، و حدود و میثاق‌هایی که در دین گرفته شده بکشند، سخت‌گیری کند.

«عَقْد» به معنای گره زدن و بستن چیزی است به چیز دیگر، بستن به نوعی که به خودی خود از یکدیگر جدا نشوند. در عقد

معاملات از خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات معمول و نیز در عهدها و پیمان‌ها کلمه عقد را اطلاق کردند، چون اثری که در گره زدن هست در این‌ها نیز وجود داشت و آن اثر عبارت بود از لزوم آن پیمان و التزام در آن.

(۱۸۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و چون عقد - که همان عهد باشد - شامل همه پیمان‌های الهی و دینی که خدا از بندگانش گرفته می‌شود و نیز شامل ارکان دین و اجزای آن چون توحید و نبوت و معاد و سایر اصول عقائد و اعمال عبادتی و احکام تشریحی و امضائی و از آن جمله شامل عقد معاملات و غیره می‌شود، مناسب‌تر و صحیح‌تر آن است که کلمه عقود در آیه را حمل کنیم بر هر چیزی که عنوان عقد بر آن صادق است. (۱)

بحثی پیرامون معنای عقد

۱- المیزان، ج: ۵، ص: ۲۵۶.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۸۹)

اسلام حرمت عهد و وجوب وفای به آن را به‌طور اطلاق رعایت کرده، چه این که رعایت آن به نفع صاحب عهد باشد، و چه به ضرر او، آری کسی که با شخصی دیگر هرچند که مشرک باشد پیمان می‌بندد، باید بداند که از نظر اسلام باید به پیمان خود عمل کند و یا آن که از اول پیمان نبندد، برای این که رعایت جانب عدالت اجتماعی لازم‌تر، و واجب‌تر از منافع و یا متضرر نشدن یک فرد است، مگر آن که طرف مقابل عهد خود را بشکند، که در این صورت فرد مسلمان نیز می‌تواند به همان مقداری که او نقض کرده نقض کند و به همان مقدار که او به وی تجاوز نموده وی نیز به او تجاوز کند زیرا اگر در این صورت نیز نقض و تجاوز جائز نباشد، معنایش این است که یکی دیگری را برده و مستخدم خود نموده و بر او استعلاء کند، و این در اسلام آن قدر مذموم و مورد نفرت است که می‌توان گفت نهضت دینی جز برای از بین بردن آن نبوده است.

(۱۹۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

و به جان خودم سوگند که این یکی از تعالیم عالی‌ه‌ای است که دین اسلام آن را برای بشر و به منظور هدایت انسان‌ها به سوی فطرت بشری خود آورده، و عامل مهمی است که عدالت اجتماعی را که نظام اجتماع جز به آن تحقق نمی‌یابد حفظ می‌کند و مظلومه استخدام و استثمار را از جامعه نفی می‌کند، و قرآن این کتاب عزیز به آن تصریح و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر طبق آن مشی نموده و سیره و سنت شریفه خود را بر آن اساس بنا نهادند و اگر نبود که ما در این کتاب تنها به بحث قرآنی می‌پردازیم، داستان‌هایی از آن جناب در این باره برای نقل می‌کردیم، و تو خواننده عزیز می‌توانی به کتبی که در سیره و تاریخ زندگی آن حضرت نوشته شده مراجعه نمایی.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۹۱)

و اگر بین سنت و سیره اسلام و سنتی که سایر امت‌های متمدن و غیر متمدن در خصوص احترام عهد و پیمان دارند مقایسه کنی، و مخصوصاً اخباری را که همه روزه از رفتار امت‌های قوی با کشورهای ضعیف می‌شنویم که در معاملات و پیمان‌هایشان چگونه معاملات می‌کنند؟! و در نظر بگیری که تا زمانی که با پیمان خود آن‌ها را می‌دوشند پای بند پیمان خود هستند، و زمانی که احساس کنند که عهد و پیمان به نفع دولتشان و مصالح مردمشان نیست آن را زیر پا می‌گذارند، آن وقت فرق بین دو سنت را در رعایت حق و در خدمت حقیقت بودن را لمس می‌کنی.

آری سزاوار منطق دین همین، و لایق منطق آنان همان است، چون در دنیا بیش از دو منطق وجود ندارد یک منطق می‌گوید: باید حق رعایت شود، حال رعایت آن به هر قیمتی که می‌خواهد تمام شود، زیرا در رعایت حق، مجتمع سود می‌برد، و منطقی دیگر

(۱۹۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌گوید: منافع مردم باید رعایت شود، حال به هر وسیله‌ای که می‌خواهد باشد، هرچند که منافع امت با زیر پا گذاشتن حق باشد، منطق اول منطق دین، و دوم منطق تمامی سنت‌های اجتماعی دیگر است، چه سنت‌های وحشی، و چه متمدن، چه استبدادی و دموکراتی، و چه کمونیستی و چه غیر آن.

خواننده عزیز توجه فرمود که اسلام عنایتی که در باب رعایت عهد و پیمان دارد را منحصر در عهد اصطلاحی نکرد، بلکه حکم را آن قدر عمومیت داد که شامل هر شالوده و اساسی که بر آن اساس بنائی ساخته می‌شود بگردد، و درباره همه این عهد‌ها چه اصطلاحی و چه غیر اصطلاحی سفارش فرمود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۲۶۱.

بحثی پیرامون معنای عقد (۱۹۳)

سوگندهای صحیح و اعتبار آن

«... تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْ آذَا لِمَنِ الْأَثْمِينِ،»

«... آنان را بعد از نماز بازداشت کنید تا سوگند یاد کنند که ما شهادت خود را به منظور سود مادی اگرچه رعایت جانبداری از خویشان باشد تحریف نکرده و شهادت خدای را کتمان نکرده‌ایم چه می‌دانیم که اگر چنین کنیم از گناهکاران خواهیم بود.» (۱۰۶ / مائده)

(۱۹۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

مفهوم سوگند

معنای این که می‌گوییم: تو را به خدا قسم فلان کار را مکن و یا فلان کار را بکن، این است که می‌خواهیم امر و نهی خود را به مقام و منزلتی که خدای سبحان در نظر مؤمنین دارد پیوند داده و مربوط سازیم، به طوری که مخالفت امر و نهی ما، خوار شمردن مقام خدای تعالی باشد و هم‌چنین غرض و معنای این که می‌گوییم: واللّه هر آینه فلان کار را می‌کنم، پیوند مخصوصی است که بین تصمیمی که بر کاری گرفته‌ایم و بین مقام و منزلتی که خدای متعال در نظرمان دارد برقرار کنیم، به طوری که فسخ آن عزیمت و نقض آن تصمیم ابطال منزلت و اهانت به حرمتی باشد که خدای سبحان در نظر ما دارد، و نتیجه این پیوند این است که خود را از فسخ عزیمت و شکستن عهدی که بسته‌ایم بازداریم.

مفهوم سوگند (۱۹۵)

بنابراین می‌توان گفت: قسم عبارت است از ایجاد ربط خاصی بین خبر و یا انشاء و بین چیز دیگری که دارای شرافت و منزلت است، به طوری که برحسب این قرارداد، بطلان و دروغ بودن انشا یا خبر مستلزم بطلان آن چیز باشد، و چون آن چیز در نظر صاحب قرارداد دارای مکان و احترام لازم الرعایه است و هیچگاه راضی به اهانت به آن نیست از این جهت فهمیده می‌شود که در خبری که داده راستگو است، و در تصمیمی که گرفته پایدار است، پس قسم در این گونه امور تأکیدی است بالغ.

اسلام کمال اعتبار را نسبت به سوگندی که با نام خداوند واقع شود مبذول داشته و این نیست مگر برای خاطر عنایتی که اسلام به رعایت احترام مقام ربوبی دارد، آری اسلام ساحت قدس خدای تعالی را از این که مواجه با صحنه‌هایی که با مراسم ربوبیت و

(۱۹۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

عبودیت منافی باشد حفظ کرده، و لذا کفاره‌های مخصوصی برای شکستن سوگند وضع نموده و سوگند زیاد را هم مکروه دانسته، و فرموده: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَرْتُمْ أَطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ،» (۸۹ / مائده) و نیز فرموده: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ،» (۲۲۴ / بقره) و سوگند را در مواردی که مدعی در محکمه، شاهدهی بر دعوی خود ندارد معتبر دانسته و فرموده: «فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتَيْهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا.» (۱۰۷ / مائده). (۱)

اعتبار قانونی سوگند

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۳۰۲.

اعتبار قانونی سوگند (۱۹۷)

و از کلمات رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرموده: شاهد آوردن به عهده مدعی و سوگند خوردن به عهده منکر است. و این اعتبار سوگند در حقیقت اکتفا کردن محکمه است به دلالت سوگند بر ایمان درونی طرف در جایی که دلیل دیگری بر صدق گفتارش نباشد، توضیح این که: مجتمع دینی مجتمعی است که بر پایه ایمان به خدای تعالی بنا نهاده شده و اجزای این مرکب که با هم تألیف شده و اجتماع را تشکیل داده‌اند، انسان‌های باایمان است، خلاصه در چنین مجتمع سرچشمه همه سنت‌هایی که پیروی می‌شود و محور جمیع احکامی که جاری می‌گردد ایمان به خدا است.

مؤید این مطلب انزجار و تنفر شدیدی است که مسلمین صدر اسلام در برابر کسانی

(۱۹۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

که از سنن دینی مانند نماز جماعت و حضور در جبهه جنگ تخلف می‌ورزیدند از خود نشان داده‌اند، چه از اعتراض مسلمین آن روز که در حقیقت روزگار سلطه دین بر همه هواها بوده به خوبی می‌فهمیم تا چه اندازه یک مرد متخلف از سنن دینی در نظر مجتمع مطرود و منفور بوده است، و عالم در نظر آن بی‌نوا، تا چه اندازه تنگ می‌شده است.

این که گفتیم مسلمین در صدر اسلام برای این بود که اسلام، مجتمعی که به تمام معنی دینی باشد و دین بر تمامی شؤون اجتماعی حکومت کند جز در صدر اسلام به خود ندیده است.

مجتمع کشورهای اسلامی امروز با این که اسمش اسلامی است در حقیقت مجتمعی است که دین در آن‌ها رسماً حکومت و نفوذ ندارد. البته در چنین روزگاری سوگند بلکه هر قانون دیگری هرچه هم در حفظ حقوق مردم از سوگند قوی‌تر باشد در مجتمعات اعتبار قانونی سوگند (۱۹۹)

امروز کوچک‌ترین اثری ندارد، برای این که در این اجتماع نه تنها سلب اعتماد از قوانین دینی موجود در مجتمع شده، بلکه به هیچ یک از نوامیس و مقررات جدید هم اعتمادی نیست.

این را هم باید تذکر داد که ما نمی‌خواهیم بگوییم چون امروز ایمان مردم ضعیف شده پس باید احکام مربوط به یمین (سوگند) از بین برود، نه، خدای تعالی به مقتضات هر عصر و روزگاری احکامش را نسخ نمی‌کند و اگر مردم از دین اعراض کنند و از آن به ستوه آیند، خداوند از شرایع دینیش دست برنمی‌دارد. (۱)

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۳۰۳.

(۲۰۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هر تعظیمی شرک نیست، بلکه شرک عبارت است از این که عظمتی را که مخصوص ذات خداوندی است و با آن از هر چیزی

بی‌نیاز است برای غیر خدا قائل شویم، به دلیل این‌که اگر هر تعظیمی شرک بود خود پروردگار در کتاب مجیدش مخلوقات خود را تعظیم نمی‌کرد.

با این حال چه مانعی دارد همان‌طوری که خداوند اشیاء را به عظمتی که خودش به آن‌ها داده یاد فرموده، ما نیز آن‌ها را به همان موهبت تعظیم، و به همان مقدار از تعظیم یاد کنیم؟ و اگر این تعظیم شرک بود، کلام خداوند به احتراز از چنین تعظیم و اجتناب از چنین شرک سزاوارتر بود.

و نیز خداوند متعال امور بسیاری را در کلام خود احترام نموده، مثلاً درباره قرآن آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟ (۲۰۱)

خود فرموده: «وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (۸۷ / حجر) و درباره عرش فرموده: «وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (۱۲۹ / توبه) و درباره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۴ / قلم) و نیز برای انبیا و پیغمبران خود و هم‌چنین برای مؤمنین حقوقی برعهده خود واجب نموده و آن حقوق را تعظیم و احترام کرده، از آن جمله فرموده: «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» (۱۷۱ و ۱۷۲ / صافات) و نیز فرموده: «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (۴۷ / روم) با این حال چه مانعی دارد که ما نیز این امور را تعظیم نماییم؟ و از کلامی که خدای تعالی درباره مطلق قسم دارد تبعیت نموده و خدا را به یکی از همان چیزهایی که خودش به آن قسم یاد کرده و یا به یکی از حقوقی که خودش برای اولیایش قرار داده قسمش بدهیم؟ و چطور می‌توان گفت که این نحوه قسم شرک به خدا است؟! آری این نحو قسم، قسم شرعی که در فقه در باب یمین و قضا،

(۲۰۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

آثار و احکام مخصوصی دارد نیست، و قسم شرعی تنها قسمی است که به اسم خدای سبحان منعقد شود، ولیکن کلام ما در این جهت نبود.

و اگر مقصود این است که به‌طور کلی تعظیم غیر خدا چه در قسم و چه در غیر قسم جایز نیست، این مدعایی است بدون دلیل بلکه دلیل قطعی بر خلافش هست.

بعضی هم گفته‌اند که خدا را به حق رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و سایر اولیایش قسم دادن و به آنان تقرب جستن و آنان را به هر وجهی که شده شفیع قرار دادن جایز نیست، زیرا این عمل خود یک نحوه پرستش و برای غیر خدا نفوذ معنوی قایل شدن است. جواب این حرف هم نظیر جوابی است که از حرف قبلی داده شد، زیرا از این آقایان می‌پرسیم مراد شما از این نفوذ و سلطه غیبی چیست؟ اگر مراد از این سلطه، سلطه و نفوذ استقلالی است به‌طوری که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و یا امامان علیهم‌السلام در مقابل خدای تعالی مستقل در

آیا سوگند به غیر اسم خدا شرک است؟ (۲۰۳)

تأثیر باشند که خود روشن است هیچ مسلمانی که به کتاب خدا ایمان داشته باشد چنین خیالی را هرگز نمی‌کند. (۱)

راه قانونی شکستن سوگندها

«قَدْ فَارَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلِيكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»

«خداوند راه چاره شکستن سوگند را برای شما بیان کرد و خدا سرپرست شما است و او دانای حکیم است.» (۲ / تحریم)

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۳۰۶.

(۲۰۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

هرجا کلمه «فَرَضَ» در مورد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن آمده، و با حرف «عَلَى» متعدی شده، دلالت دارد بر وجوب آن

عمل بر همه امت، که رسول خدا هم داخل آنان است، و هر جا این کلمه در مورد آن جناب به وسیله حرف لام آمده، دلالت دارد بر این که آن عمل برای آن جناب ممنوع و حرام نیست.

معنای آیه «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ»، این است که خدای تعالی راه چاره شکستن سوگند را که همان دادن کفاره است برای شما بیان کرده است.

در نتیجه معنای آیه چنین می‌شود: خدای تعالی برای شما تقدیر کرد - گویی شکستن سوگند سود و بهره‌ای است که خدای تعالی به انسان داده، و از آن منع نرموده، چون فرمود: «لَكُمْ»، و نرمود: «علیکم» - که سوگند خود را با دادن کفاره بشکنید، و خدا ولی شما است، چون تدبیر امورتان به دست او است، و او است که

راه قانونی شکستن سوگندها (۲۰۵)

برایتان تشریح احکام می‌کند و هدایتان می‌نماید، و او است دانای فرزانه. (۱)

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها

«لا- يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْاَيْمَانَ فَكَفَرْتُمْ أَطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»

۱- المیزان، ج: ۱۹ ص: ۵۵۳.

(۲۰۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«خداوند شما را به قسم‌های لغو و بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌فرماید و لیکن مؤاخذه می‌کند از قسم‌هایی که با آن عهد و پیمانی بسته‌اید، پس کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذاهای متوسطی که به اهل و عیال خود می‌خورانید یا از لباسی که به آنان می‌پوشانید یا آزاد کردن بنده‌ای. پس کسی که استطاعت مالی ندارد و نمی‌تواند این کفارات را انجام دهد سه روز روزه بگیرد، این است کفاره قسم‌هایتانی که قسم خوردید، و حفظ کنید سوگندهایتان را و آن را بشکنید، خداوند این چنین بیان می‌کند آیات خود را باشد که شما شکرگزاری کنید.» (۸۹ / مائده)

مراد از لغو در سوگندها، سوگندهای بیهوده‌ای است که غرض از آن‌ها عقد و پیمان

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها (۲۰۷)

و معاهده‌ای نباشد، و صرفاً از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری شود، و سوگند لغو عبارتست از همان گفتن نه والله! آری والله! که مخصوصاً در معامله‌ها و خرید و فروش‌ها بیشتر بر زبان جریان می‌یابد، و اما سوگندهائی که به منظور عقد و التزام به عملی و یا به ترک آن بر زبان جاری می‌شود مثلاً - گفته می‌شود والله فلان عمل نیک را انجام می‌دهم، و یا والله فلان عمل زشت را ترک می‌کنم، سوگند لغو نیستند.

این است آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود، و این منافات ندارد با این که شارع مقدس گفتن: والله فلان حرام را مرتکب و یا والله فلان واجب را ترک می‌کنم، را جزو سوگند لغو بشمارد، و اثری برای آن قائل نشود، و بفرماید: هر عملی که سوگند بر انجام آن و یا ترک آن خورده می‌شود باید آن عمل و یا آن ترک رجحان و حسن داشته باشد، و گرنه لغو و بی‌اثر است زیرا این حکمی است که از ناحیه سنت به حکم قرآن

(۲۰۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ضمیمه و ملحق شده است، و لازم نیست آنچه را که سنت بر آن دلالت دارد قرآن نیز به‌خصوص آن دلالت کند.

ممکن است کسی خیال کند که جمله «وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمْ الْأَيْمَانَ» دلیل است بر این که سوگند همین که در عقد و التزام بکار رفت صحیح و مؤثر و مورد مؤاخذه است، چون مطلق است و شامل می‌شود جائی را که رجحان داشته باشد، و مواردی را که فاقد رجحان باشد، ولیکن این خیال باطل است و در آیه چنین دلالتی نیست، برای این که آیه سوگندی را می‌گوید که برحسب موازین شرع صحیح و ممضی باشد، زیرا در ذیل آیه این جمله است: «وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»، است مؤاخذه بر شکستن سوگند است نه بر خود آن.

خواهید پرسید پس چرا فرمود خداوند شما را به خاطر عقد سوگند به آن

حکم و کفاره شکستن سوگندها و عهد و پیمان‌ها (۲۰۹)

مؤاخذه می‌کند؟ با این که بنا بر این بیان عقد سوگند خودش مؤاخذه ندارد، و مؤاخذه در شکستن آن است، جواب این است که چون متعلق مؤاخذه که همان شکستن سوگند است از متعلقات آن است، به عبارت ساده‌تر چون اگر سوگندی نبود شکستن پیش نمی‌آمد، از این جهت فرمود: به خاطر سوگندتان مؤاخذه می‌کند. (۱)

تعیین نوع و مقدار کفاره شکستن سوگند

«... أَطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْفُ نُهْمٍ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ...»

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۱۶۳.

(۲۱۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«... پس کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذاهای متوسطی که به اهل و عیال خود می‌خورانید یا از لباسی که به آنان می‌پوشانید یا آزاد کردن بنده‌ای. پس کسی که استطاعت مالی ندارد و نمی‌تواند این کفارات را انجام دهد سه روز روزه بگیرد، این است کفاره قسمه‌ایتان زمانی که قسم خوردید، و حفظ کنید سوگندهایتان را و آن را مشکیند، خداوند این چنین بیان می‌کند آیات خود را باشد که شما شکر گزاری کنید.» (۸۹/مائده)

آیه فوق در بیان خصال سه گانه کفارات است که چون با لفظ «أو» که برای تردید است عطف شده، دلالت دارد بر این که یکی از آن سه، وجوب دارد نه هر سه، و از این هم که فرمود: «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»، استفاده می‌شود که خصال مذکور تخییری تعیین نوع و مقدار کفاره شکستن سوگند (۲۱۱)

است، و چنان نیست که سومی در صورت عجز از دومی و دومی در صورت عجز از اولی واجب باشد، بلکه هر سه در عرض هم واجبند، و ترتیبی در ایشان نیست چه اگر ترتیبی در ذکر آنها بود این تفریع که در جمله «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ...» است لغو بود، و به طور متعین سیاق اقتضای این را داشت که بفرماید: «أَوْ صِيَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»، در این آیه اباحت و فروع فقهی زیادی است که مرجع آنها علم فقه است و باید آن‌جا بحث شود.

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سنان نقل شده که گفت از امام علیه‌السلام پرسیدم از مردی که به زنش می‌گوید: اگر از این به بعد من شربت حلال و یا حرامی بیاشامم تو طالق باشی، و یا به بردگان خود می‌گوید اگر چنین کنم شما آزاد باشید. آیا طلاق و عتق او صحیح است؟ حضرت فرمود: اما حرام، که نباید نزدیکش برود چه سوگند بخورد و چه نخورد، و اما حلالی که سوگند بر آن

خورده چون تحریم حلال است آن نیز حرام

(۲۱۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نمی‌شود، باید که آن را بیاشامد، زیرا حق ندارد حلالی را حرام کند. خدای تعالی می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرَّمُوا

طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ»، (۸۷ / مائده) پس در سوگندی که بر ترک حلال خورده چیزی بر او نیست. (۱)

نهی از سوگند خوردن به خدا برای ترک کارهای نیک و عالم‌المنفعه

«وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۱۶۴.

نهی از سوگند به خدا برای ترک کار نیک و عالم‌المنفعه (۲۱۳)

«خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و سوگند او را مانع از پرهیزکار بودن و اصلاح بین مردم نسازید که خدا

شنوا و دانا است.» (۲۲۴ / بقره)

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

«خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان بازخواست نمی‌کند ولی به آنچه دل‌هایتان مرتکب شده مؤاخذه می‌نماید، و خدا

آمرزنده و بردبار است.» (۲۲۵ / بقره)

می‌فرماید: خدا را در معرضی که هدف سوگندهایتان شود قرار ندهید، آن هم سوگند به این که دیگر نیکی نکنید، و تقوا به

خرج ندهید، و بین مردم اصلاح نکنید، برای این که خدای سبحان راضی نیست که نامش را وسیله‌ای قرار دهید برای امتناع از

آن چه که بدان امر کرده، چون خدا به نیکی و تقوا و اصلاح امر فرموده است. (۱)

(۲۱۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نهی از سوگندهای لغو

«لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ...»

«لغو» از کارهایی است که اثری به دنبال نداشته باشد، و معلوم است که اثر هر چیزی به خاطر اختلاف متعلقات و جهاتش مختلف

می‌شود، سوگند هم اثری از جهت لفظش دارد، و هم اثر دیگری از این جهت دارد که گفتار آدمی را تأکید می‌کند، و اثر

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۳۳۳.

نهی از سوگندهای لغو (۲۱۵)

سومش از این جهت است که خود عقد و پیمانی است، و نیز اثر دیگری دارد از حیث مخالفت و شکستن آن، و هم‌چنین از جهات

دیگر آثار دیگری دارد، الا این که چون در آیه شریفه مقابله شده میان عدم مؤاخذه بر سوگند لغو، و مؤاخذه بر آثار سوئی که هر

گناهی و مخصوصاً سوگند لغو، در دل‌ها باقی می‌گذارد، لذا به نظر می‌رسد که مراد از سوگند لغو، آن سوگندی باشد که هیچ

اثری در قصد صاحب سوگند نداشته باشد، سوگندهای بیهوده‌ای است که صاحبش نمی‌خواهد به وسیله آن عقدی و پیمانی

ببندد، و به اصطلاح فارسی زبان‌ها، تکیه کلامی است که بعضی به آن عادت کرده‌اند، و مرتب می‌گویند، آره والله، نه والله.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»

مراد از قلب خود آدمی یعنی خویشتن او و نفس و روح او است، برای این که هرچند

(۲۱۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

طبق اعتقاد بسیاری از عوام ممکن است تعقل و تفکر و حب و بغض و خوف و امثال این‌ها را به قلب نسبت داد، به این پندار که در

خلقت آدمی، این عضو است که مسؤول درک است، هم‌چنان که طبق همین پندار، شنیدن را به گوش، و دیدن را به چشم، و

چشیدن را به زبان، نسبت می‌دهیم، ولیکن مدرک واقعی خود انسان است، و این اعضاء، آلت و ابزار درک هستند، چون درک

خود یکی از مصادیق کسب و اکتساب است که جز به خود انسان نسبت داده نمی‌شود.

در این جا اثر شکستن آن سوگند را که همان اثم یا گناه باشد ذکر نمود، اشاره است به این که خدای سبحان تنها با قلب انسان‌ها کار دارد.

و در جمله: «وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَلِيْمٌ»، اشاره‌ای است به این که قسم اول سوگند هم که همان سوگندهای لغو بود، کراهت دارد و سزاوار نیست از مؤمن سر بزند
نهی از سوگندهای لغو (۲۱۷)

هم‌چنان که در جای دیگر نیز از مطلق لغو نهی کرده و فرموده: «قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ، الَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صِيْلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ، وَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنِ اللّٰغُوْ مُعْرِضُوْنَ.» (۱ تا ۳ / مؤمنون) (۱)

وفا به عهدالله، و نهی از نقض سوگندها

«وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّٰهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُواْ الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُوْنَ،»

«به پیمان خدا وقتی که پیمان بستید وفا کنید و قسم‌ها را از پس محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده‌اید مشکند که خدا می‌داند چه می‌کنید.» (۹۱ / نحل)

۱- المیزان، ج: ۲ ص: ۳۳۴.

(۲۱۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«عَهْدِ اللّٰهِ» این است که مراد از آن، عهدی باشد که شخص آن را با خدا بسته باشد، نه هر عهدی، و نظیر این حرف در نقض یمین یعنی سوگندشکنی خواهد آمد.

«وَلَا تَنْقُضُواْ الْاِيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»، نقض یمین به معنای مخالفت مقتضای آن است، و مراد از یمین، سوگند به خداست، گویا غیر از این سوگند را یمین ندانسته است دلیلش هم جمله «قَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيْلًا»، است.

و مراد از توکید سوگند، محکم کردن آن به قصد و تصمیم است، آن هم درباره امری راجح، به خلاف جمله‌های نه به خدا، آری به خدا و امثال آن از سوگندهای لغو.

پس «تَوَكِيْدٌ» در این آیه معنای تقصید را افاده می‌کند که در آیه «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ

وفا به عهدالله، و نهی از نقض سوگندها (۲۱۹)

بِاللّٰغُوْ فِيْ اِيْمَانِكُمْ وَ لٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْاِيْمَانَ»، آمده است.

گو این که از شکستن قسم و عهد هر دو نهی شده و لیکن شکستن قسم در اعتبار عقلی شنیع‌تر است، علاوه بر این عنایت به سوگند در شرع اسلام بیشتر از عهد است، زیرا در باب قضاء، قسم یکی از دو وسیله فصل خصومت است.

و توضیح شنیع‌تر بودن نقض سوگند این است که: حقیقت معنای سوگند ایجاد ربط خاصی است میان کلام، چه خبر و چه انشاء، و میان یک امر مهم و شریفی که دروغ بودن کلام خبری و مخالفت مقتضای کلام انشائی مستلزم بطلان آن امر شریف و توهین به آن باشد، مثل این که می‌گوییم به خدا سوگند فلان کار را می‌کنم، و در انشاء می‌گوییم تو را به خدا قسم فلان کار را بکن و یا مکن، که معنای این سوگند این است که اگر در آن خبر دروغ گفته باشیم و در این انشاء مخالفتی بشود کرامت و عزتی که نسبت

(۲۲۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

به مقسم به یعنی خدای تعالی معتقد هستیم از بین برده‌ایم، پس برگشت امر به این است که در صورت مخالفت، اول خدا که به وی قسم خورده شده مسؤول باشد دوم آن کسی که قسم خورده نزد خدا مسؤول بوده باشد، اما خدا مسؤول شخص فریب خورده باشد چون او به احترام خدا تکیه و اعتماد نمود و این فریب را به خاطر خدا خورد، و اما شخص قسم خورده نزد خدا مسؤول باشد چون

او صحت مطلب خود را منوط و مربوط به کرامت و عزت خدا نمود، و خلاصه آبروی خدا را برده، عیناً مانند کسی که عقد معامله‌ای می‌بندد و به طرفش وثیقه‌ای که مورد اعتماد او باشد می‌دهد مثلاً مالی گرو او می‌گذارد و یا فرزندش را نزد او گروگان می‌سپارد، و یا شخص شریفی معامله او را با شرافت خود ضمانت می‌کند.

با این بیان معنای جمله «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» روشن می‌شود، زیرا وفا به عهدالله، و نهی از نقض سوگندها (۲۲۱)

شخص سوگند خورده وقتی می‌گوید: به خدا قسم فلان کار را می‌کنم، و یا نمی‌کنم وعده خویش را به نوعی بر خدای سبحان معلق می‌کند، و خدا را در وفای به آن، کفیل از طرف خود می‌نماید، و اگر با این حال سوگند خود را بشکند و به آن عهد وفا نکند باید کفیلش او را عقوبت کند، پس در نقض سوگند اهانتی به ساحت عزت خدا کرده است.

علاوه بر این نقض سوگند و عهد هر دو یک نوع انقطاع و جدایی از خدای سبحان است بعد از تأکیدی که به اتصال به او نموده است.

پس جمله «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ...» چنین افاده می‌کند که این عمل مبعوض خداست و خدا از آن آگاه است. (۱)
۱- المیزان، ج: ۱۲ ص: ۴۸۱.

(۲۲۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار ندهید!

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَغِيدٍ فَوْهُ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»

«و چون آن کس که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مباحثید که قسم‌هایتان را ما بین خودتان برای آن که گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب کنید، حق این است که خدا شما را به قسم‌ها امتحان می‌کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته‌اید برایتان بیان می‌کند.»

قسم‌های خود را وسیله غدر و خیانت قرار ندهید! (۲۲۳)

(۹۲ / نحل)

مثال می‌زند نقض عهد را به زنی که با کمال محکمی، چیزی را بریسند، سپس با زحمت فراوان همان رشته را باز کند، و به صورت انکاثش در آورد که هیچ استحکامی نداشته باشد.

و جمله «تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» معنایش این است که شما قسم‌های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار می‌دهید، و با آن، دل‌های مردم را خوش می‌کنید آن وقت خیانت و خدعه را پیاده می‌سازید و عهدی که با مردم بسته‌اید نقض می‌کنید تا به این وسیله خود را امتی پولدارتر از امت دیگری قرار دهید.

«إِنَّمَا يَبُلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ...» یعنی این خود امتحانی است الهی که شما را با آن

(۲۲۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌آزمایید، و سوگند می‌خورم که به زودی در روز قیامت شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید متوجه می‌سازد آن وقت خواهید فهمید حقیقت آنچه که در دنیا بر سرش دعوا می‌کردید و به جان هم می‌افتادید و برای محو آثار حق، راه باطل را طی می‌کردید، آن روز به خوبی معلوم می‌شود که چه کسی گمراه و چه کسی غیر گمراه بوده است. (۱)

مفسده دغل گرفتن سوگند

«وَلَا تَخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ

۱- المیزان، ج: ۱۲ ص: ۴۸۳.

مفسده دغل گرفتن سوگند (۲۲۵)

تَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»

«قسم‌هایتان را میان خودتان دستاویز فریب مکنید که قدمی از پس استوارشدنش بلغزد و شما را به سزای بازماندنتان از راه خدا

بدی رسد و عذابی بزرگ داشته باشید» (۹۴ / نحل)

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

«پیمان خدا را به بهای اندک مفروشید، حق این است که آن‌چه نزد خداست بهتر است اگر بدانید!» (۹۵ / نحل)

این آیه از دغل گرفتن سوگند، نهی می‌کند، بعد از آن‌که از اصل سوگندشکنی نهی

(۲۲۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

فرموده، چون خصوص دغل گرفتن مفسده‌ای اضافه بر سوگندشکنی دارد و چون مفسده مستقلی دارد نهی مستقلی از آن کرده،

جمله «وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا...» به مفسده اصل سوگندشکنی اشاره می‌کند، و این آیه به مفسده دغل گرفتن آن، و

می‌فرماید که: این عمل باعث می‌شود شخصی بعد از ثبات قدم، مجدداً قدمش بلغزد، و شما که او را دچار لغزش کرده‌اید و از راه

خدا جلوگیری نمودید طعم عذاب را بچشید و شما عذابی بزرگ دارید.

و این دو ملاک - به طوری که از ظاهر آن‌ها پیداست - دو ملاک مختلفند، یکی به منزله مقدمه برای دیگری است، هم‌چنان‌که خود

سوگندشکنی مقدمه برای دغلی است، چون انسان وقتی به جهتی از جهات، سوگند خود را برای بار اول شکست، کم‌کم اهمیت

آن از نظرش می‌رود و آماده نقض برای بار دوم و سوم می‌شود، تا آن‌جا که سوگند و

مفسده دغل گرفتن سوگند (۲۲۷)

سوگندشکنی را وسیله خدعه و خیانت هم قرار می‌دهد، و پس از یکبار و دو بار خیانت و دغلکاری آن وقت سوگند را وسیله

دغلکاری خود می‌سازد و با آن خدعه و خیانت نموده مردم را فریب می‌دهد، مکر می‌کند، دروغ می‌گوید، دیگر هیچ باکی ندارد

که چه می‌کند و چه می‌گوید، و در آخر جرثومه و مجسمه فساد می‌گردد، که هر جا برود مجتمع انسانی آن‌جا را فاسد

می‌سازد، و در راهی غیر راه خدا که فطرت سالم آن را ترسیم نموده قرار می‌گیرد. (۱)

عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید!

۱- المیزان، ج: ۱۲ ص: ۴۸۶.

(۲۲۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

ظاهراً آیه شریفه بعد از آن‌که در آیه قبلی امر به وفای به عهد می‌کرد، از شکستن عهد نهی می‌کند تا اهمیت

مطلب و اعتناء به شأن آن را برساند، هم‌چنان‌که نظیر این امر و نهی و اهتمام، در مسأله سوگند شکستن گذشت.

این آیه مطلق است، و مراد از عهد خدا همان عهدی است که خدا با مطلق بندگان خود بسته، و مراد از اشتراء بهای اندک به وسیله

عهد خدا به قرینه ذیل آیه این است که آدمی عهد خدا را با چیزی از متاع دنیا معاوضه کند، و برای رسیدن به آن متاع عهد خدا را

بشکند، آن متاعی که عوض عهد خدا قرار گرفته ثمن یا بها نامیده شده، چون عوض است.

عهد خدا را به قیمت ناچیزی نفروشید! (۲۲۹)

«مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان را

بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم»، (۹۶/نحل)

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«هرکس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل

می‌کرده‌اند می‌دهیم!» (۹۷/نحل) (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۲، ص: ۴۸۸.

(۲۳۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

فصل چهارم: مبانی احکام شهادت

حکم قیام به قسط در دادن شهادت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

(۲۳۱)

«هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! عمل به عدالت را به‌پا دارید - از روشن‌ترین مصادیق آن این است که - طبق رضای خدا

شهادت دهید، هرچند که به ضرر خودتان و یا پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد، ثروت توانگر، و دلسوزی در حق فقیر و ادارتان

نسازد به این که برخلاف حق شهادت دهید، چون خدا از تو، به آن دو مهربان‌تر است، پس هوا و هوس را پیروی نکنید که بیم آن

هست از راه حق منحرف شوید و بدانید که اگر شهادت را تحریف کنید و یا اصلاً شهادت ندهید خدا بدان‌چه می‌کنید آگاه است.»

(۱۳۵/نساء)

کلمه «قِسْطٌ» به معنای «عَدْلٌ» است و قیام به قسط به معنای عمل به قسط و تحفظ

(۲۳۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

بر آن است. «قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»، قائمینی هستند که قیامشان به قسط تام و کامل‌ترین قیام است. شخص قوام به قسط کمال مراقبت را به

خرج می‌دهد تا به انگیزه‌ای از هوای نفس یا عاطفه یا ترس و یا طمع و یا غیره از راه وسط و عادلانه عدول نکند و به راه ظلم نیفتد.

این صفت از عوامل سریع‌التأثیر و کامل‌ترین اسباب برای پیروی حق و حفظ آن از پایمال شدن است. و البته این قیام به

قسط برای خود آثار و شاخه‌ها و لوازمی دارد که یکی از شاخه‌های آن این است که شخص قوام به قسط دیگر دروغ

نمی‌گوید و شهادت به ناحق نمی‌دهد.

و از این جا روشن می‌شود که علت این که در این آیه که غرض از آن بیان حکم شهادت است، قبل از پرداختن به اصل غرض

صفت قوام بالقسط را آورد، برای این بوده که خواسته است مطلب را به تدریج بیان کند، از بالا گرفته در دایره وسیعی حکم

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۳)

عمومی قیام به قسط را بیان کند، آن‌گاه به مسأله مورد غرض گریز بزند، چون این مسأله یکی از فروع آن صفت است، پس گویا فرموده: «كُونُوا شُهَدَاءَ لِلَّهِ - گواهانی در راه خدا باشید»، و این برای شما میسر نمی‌شود مگر بعد از آن که قوامین به قسط باشید، ناگزیر باید نخست قوامین به قسط شوید تا بتوانید گواهانی برای خدای تعالی بوده باشید.

در جمله: «شُهَدَاءَ لِلَّهِ»، می‌فرماید: گواهانی باشید که گواهیتان برای خدا باشد، یعنی در شهادت خود غایت و هدفی به جز رضای خدای تعالی نداشته باشید.

معنای برای خدا بودن شهادت این است که شهادت مصداق پیروی حق و به خاطر اظهار حق و زنده کردن حق باشد، هم‌چنان که جمله: «فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا - پس پیروی هوا نکنید که منحرف می‌شوید»، این معنا را توضیح می‌دهد.

«وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»، یعنی به حق شهادت بدهید هر چند که

(۲۳۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

برخلاف نفع شخصیتان و یا منافع پدر و مادران و یا خویشاوندانتان باشد، پس زنده کردن حق به منافع شخصیتان و محبتی که نسبت به والدین و خویشاوندان خود دارید شما را بر آن ندارد که شهادت را، یعنی آن‌چه را که دیده‌اید، تحریف کنید و یا از ادای آن مضایقه نمائید، پس مراد از این که شهادت بر ضرر و یا بر ضرر والدین و یا خویشاوندان باشد این است که آن‌چه را که دیده‌اید اگر بخواهی در مقام اداء بدون کم و کاست بگوئی به حال تو ضرر داشته باشد و یا به منافع والدین و خویشاوندان لطمه بزند، حال چه این که مشهود علیه خود شاهد بدون واسطه باشد، مثل این که پدر شاهد یا انسانی دیگر نزاعی داشته باشد و شاهد علیه پدر خود و به نفع آن انسان شهادت دهد و یا آن که تضرر شاهد از شهادت خودش با واسطه باشد، مثل این که دو نفر با یکدیگر نزاع داشته باشند و شاهد صحنه‌ای به نفع یکی از آن دو را مشاهده و تحمل کرده باشد

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۵)

که اگر در مقام ادای شهادت آن صحنه را بازگو کند خود شاهد نیز مانند مشهود علیه گرفتار می‌شود.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا»، زنده کردن غنی، شما را وادار نسازد به این که از حق منحرف شوید، و فقر فقیر هم شما را وادار نکند به این که به خاطر دلسوزی نیست به او به ناحق به نفع او شهادت دهید. خدای تعالی اولای به آن دو و مهربان‌تر از تو نسبت به آن دو است، دلیل مهربان‌تریش این است که حق را واجب‌الاتباع کرده و به سوی قسط و عدالت دعوت فرموده و معلوم است که اگر در جامعه، حق پیروی شود و قسط بپا داشته شود، آن مجتمع سر پای خود خواهد ایستاد و از پا در نخواهد آمد و در نتیجه هم غنی و توانگر باقی می‌ماند و از پای در نمی‌آید و هم حال فقیر اصلاح می‌گردد.

و یکی از این دو طائفه هر چند که در یک حادثه و یک نزاع اگر به ناحق به نفعش

(۲۳۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

شهادت دهند در خصوص آن واقعه بهره‌مند می‌شود و حتی ممکن است در چند واقعه از شهادت به ناحق شاهدی خدانشناس بهره‌مند شود و لیکن این شهادت‌های به ناحق باعث می‌شود که حق ضعیف گشته و عدالت در آن جامعه بمیرد و معلوم است که در چنین جامعه‌ای باطل نیرومند گشته و ظلم و جور جان می‌گیرد و این خود درد بی‌درمان جامعه و هلاک انسانیت است.

«فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»، یعنی پیروی هوا نکنید که ترس آن هست که از حق عدول کنید و منحرف شوید.

«وَإِنْ تَلَوُا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»، اگر متولی و عهده‌دار امر شهادت شدید و آن را به خوبی انجام دادید، خدا عملتان را می‌بیند و اگر هم عهده‌دار نشدید و از این کار سر برتافتید، باز خدای تعالی اعمال شما را می‌بیند و

حکم قیام به قسط در دادن شهادت (۲۳۷)

در هر دو صورت پاداشتان را می‌دهد. (۱)

نهی از شهادت مغرضانه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

«هان ای مردمی که ایمان آوردید در آن‌جا که هوای نفس و ادارتان می‌کند تا به انگیزه دشمنی، بناحق شهادت دهید به خاطر خدا قسط را به پا دارید، و دشمنی
۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۱۷۵»

(۲۳۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

با اشخاص و اقوام شما را به انحراف از حق نکشانند، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و از خدا بترسید که خدا از آن‌چه می‌کنید باخبر است.» (۸/مائه)

این آیه شریفه نظیر آیه‌ای است که در سوره نساء آمده که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُّوْا أَوْ تُغْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» با این تفاوت که آیه سوره نساء در مقام نهی از انحراف از راه حق و عدالت در خصوص شهادت است و می‌فرماید: که هوای نفس شما را به انحراف نکشانند، مثلاً به نفع کسی به خاطر این که قوم و خویش شما است برخلاف حق شهادت ندهید، و یا به نفع فقیری به خاطر دلسوزیتان و به نفع
نهی از شهادت مغرضانه (۲۳۹)

توانگری به طمع پول او شهادت بناحق ندهید، ولی آیه مورد بحث در مقام شهادت بناحق دادن علیه کسی است به انگیزه بغضی که شاهد نسبت به مشهود علیه دارد، به این وسیله یعنی با از بین بردن حقیقت انتقام و داغ دلی گرفته باشد.
«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...» می‌فرماید: عدالت پیشه کنید که عدالت به تقوا نزدیک‌تر است. (۱)

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَدَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ...»

۱- المیزان، ج: ۵ ص: ۳۸۳»

(۲۴۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«ای کسانی که ایمان آوردید شهادتی که برای یکدیگر در حال احتضار و هنگام ادای وصیت تحمل می‌کنید...» (۱۰۶ / مائه)

«شهادت» که عبارت است از تشریح زبانی، تحمل و ضبطش از خطر دستخوش عوارض شدن، دورتر از سایر وسایل است، و نسبت به نوشتن و امثال آن از دستبرد حوادث مصون‌تر است، و لذا می‌بینیم هیچ یک از امت‌ها با همه اختلافی که در سنن اجتماعی و سلیقه‌های قومی و ملی و با آن تفاوت فاحشی که در ترقی و عقب‌ماندگی و تمدن و توحش دارند، با این همه در مجتمعات خود نسبت به شهادت، خود را بی‌نیاز ندانسته و از قبول آن شانه خالی نکرده و تا اندازه‌ای به اعتبار آن اعتراف دارند، روی این حساب شهادت کسی معتبر است که یکی از افراد مجتمع و جزئی از اجتماع به‌شمار

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۱)

آید و لذا اعتباری به شهادت اطفال غیر ممیز و دیوانگانی که نمی‌فهمند چه می‌گویند، نیست، و نیز از همین جهت بعضی از ملل

وحشی که زنان را جزو اجتماع بشری نمی‌شمارند شهادتشان را هم معتبر نمی‌دانند، چنان که سنن اجتماعی غالب امت‌های قدیمی مانند روم و یونان و غیر آن‌ها به همین منوال جریان داشته است، و اسلام هم که دین فطرت است شهادت را معتبر دانسته و در بین سایر وسایل تنها آن را معتبر داشته و سایر وسایل را از درجه اعتبار ساقط دانسته، مگر در صورتی که افاده علم کند و درباره اعتبار شهادت فرموده: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» و نیز فرموده: «وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»، (۲۸۳ / بقره) و نیز فرموده: «وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ.» (۳۳ / معارج)

و درباره عدد شهود جز در مسأله زنا در جمیع موارد دو نفر را کافی دانسته که هر کدام دیگری را تأیید کند و فرموده:

(۲۴۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«وَأَشْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُمُوا صِيغَةً كَثِيرَةً أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَذْنَىٰ آثَمًا تَرْتَابًا...» (۲۸۲ / بقره)

چون ذیل آیه افاده می‌کند که آن‌چه در صدر آیه درباره احکام شهادت ذکر شده که از آن جمله ضمیمه شدن یکی است به دیگری به عدالت و اقامه شهادت و رفع سوء غرض بیشتر مطابقت دارد، چون اسلام در تشخیص این که چه کسی از افراد مجتمع به شمار می‌رود و خلاصه چه کسانی مجتمع انسانی را تشکیل می‌دهند زنان را هم جزو

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۳)

مجتمع و مشمول حکم شهادت می‌دانست، از این رو زنان را هم در اقامه شهادت با مردان سهیم نموده و حق ادای شهادت را هم به آنان داده، الا این که چون مجتمعی را که اسلام به وجود آورده مجتمعی است که ساختمانش بر پایه عقل نهاده شده نه بر عواطف، و زنان جنبه عواطفشان بر تعقلشان غلبه دارد، از این رو از این حق به زنان نصف مردان داده است.

بنابراین شهادت دو نفر از زنان معادل یک نفر از مردان خواهد بود، چنان که آیه شریفه گذشته نیز به این حکمت اشاره کرده و فرموده: «أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى - تا اگر یکی از دو گمراه و دستخوش عواطف شد دیگری متذکرش سازد.»

درباره شهادت در کتب مفصله فقه احکام زیاد و فروع بسیار مبسوطی هست که چون از غرض ما در این بحث خارج است متعرض آن نمی‌شویم. (۱)

(۲۴۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

۱- المیزان، ج: ۶ ص: ۲۹۷.

طبقات شهود در وصیت و اعتبار شهادت آن‌ها (۲۴۵)

فصل پنجم: بحثی در قوانین مورد نظر قرآن

اختلاف هدف در قوانین موضوعه انسان‌ها با قوانین اسلام

هدف و جهت جامعی که (و یا نقطه ضعفی که) در همه قوانین جاری در دنیای امروز هست، بهره‌برداری و بهره‌مندی از مزایای حیات مادی و دنیائی است و این هدف است که در همه قوانین، منتها درجه سعادت آدمی در نظر گرفته شده، در حالی که اسلام آن را قبول ندارد، زیرا از نظر اسلام سعادت، در برخورداری از لذات مادی خلاصه

(۲۴۶)

نمی‌شود، بلکه مدار آن وسیع‌تر است، یک ناحیه‌اش همین برخورداری از زندگی دنیا است و ناحیه دیگرش برخورداری از سعادت

اخروی است، که از نظر اسلام، زندگی واقعی هم همان زندگی آخرت است و اسلام سعادت زندگی واقعی یعنی زندگی اخروی بشر را جز با مکارم اخلاق و طهارت نفس از همه رذائل، تأمین شدنی نمی‌داند، و باز به حد کمال و تمام رسیدن این مکارم را وقتی ممکن می‌داند که بشر دارای زندگی اجتماعی صالح باشد، و دارای حیاتی باشد که بر بندگی خدای سبحان و خضوع در برابر مقضیات ربوبیت خدای تعالی و بر معامله بشر براساس عدالت اجتماعی، متکی باشد.

اسلام براساس این نظریه، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت بشر اصلاحات خود را از دعوت به توحید شروع کرد، تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند، و آن‌گاه قوانین خود را بر همین اساس تشریح نمود و تنها به تعدیل خواست‌ها و اعمال اکتفا اختلاف هدف در قوانین انسان‌ها با قوانین اسلام (۲۴۷) نکرد، بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را بر آن اضافه کرد.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی

اسلام ضمانت اجرا را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند.

و از مهم‌ترین مزایا که در این دین به چشم می‌خورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع به یکدیگر است، ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می‌شود، به این معنا که روح توحید در فضائل اخلاقی که این آئین بدان دعوت می‌کند ساری و روح اخلاق نامبرده در (۲۴۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است، در نتیجه تمامی اجزای دین اسلام بعد از تحلیل به توحید برمی‌گردد و توحیدش بعد از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه‌گر می‌کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می‌شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می‌شود، هم‌چنان که قرآن کریم فرمود:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۱۰ / فاطر)

ممکن است کسی بگوید: عین همان اشکالی که به قوانین مدنی وارد گردید به قوانین اسلامی نیز وارد است، یعنی همان‌طور که قوه مجریه در آن قوانین نمی‌تواند آن قوانین را حتی در خلوت‌ها اجرا کند، چون اطلاعی از عصیان‌های پنهانی ندارد، قوه مجریه در اسلام نیز همین نارسائی را دارد، دلیل روشنش این ضعفی است که به چشم خود در ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۴۹)

قوانین دینی مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که چگونه سیطره خود بر جامعه اسلامی را از دست داده و این نیست مگر به خاطر همین که کسی را ندارد که نوامیس و قوانینش را حتی برای یک روز بر بشر تحمیل کند؟

در پاسخ می‌گوییم حقیقت قوانین عمومی چه الهی و چه بشری، چیزی جز صورت‌هائی ذهنی در اذهان مردم نیست، یعنی تنها معلوماتی است که جایز ذهن و دل مردم است، بلکه وقتی اراده انسان به آن تعلق بگیرد مورد عمل واقع می‌شود، یعنی اعمالی بر طبق آن‌ها انجام می‌دهند و قهراً اگر اراده و خواست مردم به آن تعلق نگیرد و نخواهند به آن قوانین عمل کنند چیزی در خارج به عنوان مصداق و منطبق علیه آن‌ها یافت نمی‌شود.

پس مهم این است که کاری کنیم تا خواست مردم به وقوع آن قوانین، تعلق بگیرد و

(۲۵۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تا قانون قانون بشود و قوانین تدوین شده در تمدن حاضر بیش از این هم و اراده ندارد که افعال مردم بر طبق خواست اکثریت انجام

یابد، به همین اندازه است و بس، و اما چه کنیم که خواست‌ها این‌طور شود، چاره‌ای برایش نیندیشیده‌اند، هر زمانی که اراده‌ها زنده و فعال و عاقلانه بوده، قانون به طفیل آن جاری می‌شده است، و هر زمان که در اثر انحطاط جامعه و ناتوانی بنیه مجتمع می‌مرد و یا اگر هم زنده بوده به خاطر فرورفتگی جامعه در شهوات و گسترش یافتن دامنه عیاشی‌ها شعور و درک خود را از دست می‌داده و یا اگر، هم زنده بوده و هم دارای شعور، از ناحیه حکومت استبدادیش جرأت حرف زدن نداشته و اراده آن حاکم مستبد، اراده اکثریت را سرکوب کرده و قانون به بوت‌ه فراموشی سپرده می‌شد.

باید گفت که در وضع عادی هم قانون تنها در ظاهر جامعه حکومت دارد و می‌تواند

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۱)

از پاره‌ای خلافت‌کاری‌ها و تجاوزات جلوگیری کند، اما در جنایاتی که سری انجام می‌شود، قانون راهی برای جلوگیری از آن ندارد و نمی‌تواند دامنه حکومت خود را تا پستوها و صندوق‌خانه‌ها و نقاطی که از منطقه نفوذش بیرون است گسترش دهد و در همه این موارد امت به آرزوی خود که همان جریان قانون و صیانت جامعه از فساد و از متلاشی شدن است نمی‌رسد، و انشعاب‌هایی که بعد از جنگ جهانی اول و دوم در سرزمین اروپا واقع شد خود از بهترین مثال‌ها در این باب است.

و این خطر یعنی شکسته شدن قوانین و فساد جامعه و متلاشی شدن آن، جوامع را دستخوش خود نکرد، مگر به خاطر این که جوامع توجه و اهتمامی نورزید در این که تنها علت صیانت خواست‌های امت را پیدا کند، و تنها علت حفظ اراده‌ها و در نتیجه تنها ضامن اجرای قانون همانا اخلاق عالی‌ه انسانی است، چون اراده در بقایش و استدام

(۲۵۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

حیاتش تنها می‌تواند از اخلاق مناسب با خود استمداد کند، و این معنا در علم‌النفس کاملاً روشن شده است. (کسی که دارای خلق شجاعت است، اراده‌اش قوی‌تر از اراده کسی است که آن خلق را ندارد و آن که دارای تواضع است اراده‌اش در مهر ورزیدن قوی‌تر از اراده کسی است که مبتلا به تکبر است، در عکس قضیه نیز چنین است آن که ترسو تر و یا متکبرتر است اراده‌اش در قبول ظلم و در ستمگری قوی‌تر از اراده کسی است که شجاع و متواضع است. مترجم.)

پس اگر سنتی و قانونی که در جامعه جریان دارد متکی بر اساسی قویم از اخلاق عالی‌ه باشد، بر درختی می‌ماند که ریشه‌ها در زمین و شاخه‌ها در آسمان دارد و به عکس اگر چنین نباشد به بوت‌ه خاری می‌ماند که خیلی زود از جای کنده شده و دستخوش بادها می‌شود.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۳)

شما می‌توانید این معنا را در پیدایش کمونیسم که چیزی جز زائیده دموکراسی نیست، موردنظر قرار دهید، چون این نظام در دنیا به وجود نیامد مگر به خاطر تظاهر طبقه مرفه به عیاشی، و به خاطر محرومیت طبقات دیگر اجتماع و روز به روز فاصله این دو طبقه از یکدیگر بیشتر و قساوت و از دست دادن انصاف در طبقه مرفه زیاده‌تر و خشم و کینه از آنان در دل طبقات محروم شعله‌ورتر گردید و اگر قوانین کشورهای متمدن می‌توانست سعادت آدمی را تضمین کند و ضمانت اجرائی می‌داشت هرگز این مولود نامشروع (کمونیسم) متولد نمی‌شد.

و نیز می‌توانید صدق گفتار ما را با سیری در جنگ‌های بین‌المللی به دست آورید، که نه یک‌بار و نه دوبار، زمین و زندگی انسان‌های روی زمین را طعمه خود ساخت و خون هزاران هزار انسان را به زمین ریخت، حرث و نسل را نابود کرد، برای چه؟ تنها و

(۲۵۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تنها برای این که چند نفر خواستند حس استکبار و غریزه حرص و طمع خود را پاسخ دهند.

آیا اینک تصدیق خواهی کرد که قوانین غربی به خاطر نداشتن پشتوانه‌ای در دل انسان‌ها نمی‌تواند سعادت انسان را تأمین کند؟

انسانی که این قدر خطرناک است، چه اعتنائی به قانون دارد؟ قانون در نظر چنین انسانی چیزی جز بازیچه‌ای مسخره نیست. و لیکن اسلام سنت جاریه و قوانین موضوعه خود را براساس اخلاق تشریح نموده و در تربیت مردم براساس آن اخلاق فاضله سخت عنایت به خرج داده است.

چون قوانین جاریه در اعمال، در ضمانت اخلاق و بر عهده آن است و اخلاق همه جا با انسان هست، در خلوت و جلوت وظیفه خود را انجام می‌دهد بهتر از یک پلیس می‌تواند عمل کند، چون پلیس و هر نیروی انتظامی دیگر تنها می‌توانند در ظاهر نظم را برقرار سازند.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۵)

خواهی گفت: معارف عمومی در ممالک غربی نیز در مقام تهذیب اخلاق جامعه هست و از ناحیه مجریان قوانین، برای این منظور تلاش بسیار می‌شود تا مردم را براساس اخلاق پسندیده تربیت کنند.

می‌گوئیم بله همین طور است، اما این اخلاق و دستوراتش مانند قوانین آنان در نظر آن‌هائی که می‌خواهند بند و باری نداشته باشند مسخره‌ای بیش نیست و لذا می‌بینیم که هیچ سودی به حالشان نداشته است.

خواهی پرسید چرا؟ می‌گوئیم اولاً: برای این که تنها چیزی که منشأ همه رذائل اخلاقی است، اسراف و افراط در لذت‌های مادی در عده‌ای و تفریط و محرومیت از آن در عده‌ای دیگر است، و قوانین غربیان مردم مرفه را در آن اسراف و افراط آزاد گذاشته و

(۲۵۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نتیجه‌اش محرومیت عده‌ای دیگر شده، خوب در چنین نظامی که اقلیتی از پرخوری شکمشان به درد آمده و اکثریتی از گرسنگی می‌نالند آیا دعوت به اخلاق دعوت به دو امر متناقض و درخواست جمع بین دو ضد نیست؟!

علاوه بر این همان طور که قبلاً توجه فرمودید غربی‌ها تنها اجتماعی فکر می‌کنند و پیوسته مجتمعات و نشست آنان برای به دام کشیدن جامعه‌های ضعیف و ابطال حقوق آنان است، و با مایملک آنان زندگی می‌کنند و حتی خود آنان را برده خویش می‌سازند، تا آن جا که بتوانند به ایشان زور می‌گویند! با این حال اگر کسی ادعا کند که غربی‌ها جامعه و انسان‌ها را به سوی صلاح و تقوا می‌خوانند، ادعائی متناقض نیست؟ قطعاً همین است و لا-غیر و سخن این گونه گروه‌ها و سازمان‌ها در کسی اثر نمی‌گذارد.

و دلیل دوم این که: غربی‌ها به اصلاح اخلاق نیز می‌پردازند لیکن کمترین نتیجه‌ای

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۷)

نمی‌گیرند، این است که اخلاق فاضله اگر بخواهد مؤثر واقع شود باید در نفس ثبات و استقرار داشته باشد و ثبات و استقرارش نیازمند ضامنی است که آن را ضمانت کند و جز توحید یعنی اعتقاد به این که برای عالم تنها یک معبود وجود دارد تضمین نمی‌کند، تنها کسانی پای بند فضائل اخلاقی می‌شوند که معتقد باشند به وجود خدائی واحد و دارای اسماء حسنا، خدای حکیم که خلاق را به منظور رساندن به کمال و سعادت آفرید، خدائی که خیر و صلاح را دوست می‌دارد و شر و فساد را دشمن، خدائی که به زودی خلاق اولین و آخرین را در قیامت جمع می‌کند تا در بین آنان داوری نموده و هرکسی را به آخرین حد جزایش برساند، نیکوکار را به پاداشش و بدکار را به کیفرش.

و پرواضح است که اگر اعتقاد به معاد نباشد هیچ سبب اصیل دیگری نیست که بشر را از پیروی هوای نفس بازدارد، و وادار سازد به این که از لذائذ و بهره‌های

(۲۵۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

طبیعی نفس صرف‌نظر کند، چون طبع بشر چنین است که به چیزی اشتها و میل کند و چیزی را دوست بدارد که نفعش عاید خودش

شود، نه چیزی که نفعش عاید غیرخودش شود، مگر آن‌که برگشت نفع غیر هم به نفع خودش باشد (به خوبی دقت بفرمائید). خوب، بنابراین در مواردی که انسان از کشتن حق غیر، لذت می‌برد و هیچ رادع و مانعی نیست که او را از این لذت‌های نامشروع بازدارد و هیچ قانونی نیست که او را در برابر این تجاوزها مجازات کند و حتی کسی نیست که او را سرزنش نموده و مورد عتاب قرار دهد، دیگر چه مانعی می‌تواند او را از ارتکاب این گونه خطاها و ظلم‌ها (هرقدر هم که بزرگ باشد)، جلوگیری نماید؟ و اما این‌که این توهم (که اتفاقاً بسیاری از اهل فضل را به اشتباه انداخته)، که مثلاً حب وطن، نوع دوستی ثنا و تمجید در مقابل صحت عمل و امثال این‌ها بتواند کسی را از ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۵۹)

تجاوز به حقوق هم‌نوع و هم‌وطن بازدارد (توهمی است که جایش همان ذهن است، و در خارج وجود ندارد)، و خیالی است باطل چراکه امور نامبرده، عواطفی است درونی و انگیزه‌هایی است باطنی که جز تعلیم و تربیت، چیزی نمی‌تواند آن را حفظ کند و خلاصه اثرش بیش از اقتضا نیست، و به حد سببیت و علیت نمی‌رسد، تا تخلف‌ناپذیر باشد، پس این گونه حالات، اوصافی هستند اتفاقی و اموری هستند عادی که با برخورد موانع زایل می‌شوند و این توهم مثل توهم دیگری است که پنداشته‌اند عوامل نامبرده یعنی حب وطن، علاقه به هم‌نوع، و یا عشق به شهرت و نام نیک، اشخاصی را وادار می‌کند به این‌که نه تنها به حقوق دیگران تجاوز نکند بلکه خود را فدای دیگران هم بکند، مثلاً خود را به کشتن دهد تا وطن از خطر حفظ شود و یا مردم پس از مردنش او را تعریف کنند، آخر کدام انسان بی‌دین، انسانی که مردن را نابودی می‌داند حاضر است برای بهتر (۲۶۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

زندگی کردن دیگران و یا برای این‌که دیگران او را تعریف کنند و او از تعریف دیگران لذت ببرد خود را به کشتن دهد؟ او بعد از مردنش کجا است که تعریف دیگران را بشنود و از شنیدنش لذت ببرد؟ و کوتاه سخن این‌که هیچ متفکر بصیر، تردید نمی‌کند در این‌که انسان (هرچه می‌کند به منظور سعادت خود می‌کند، و هرگز) بر محرومیت خود اقدامی نمی‌کند، هرچند که بعد از محرومیت او را مدح و ثنا کنند، و وعده‌هایی که در این باره به او می‌دهند که اگر مثلاً برای سعادت جامعه‌ات فداکاری کنی (قبرت به نام سرباز گمنام مزار عموم می‌گردد)، و نامت تا ابد به نیکی یاد می‌شود، و افتخاری جاودانی نصیب می‌شود و... تمام این‌ها وعده‌هایی است پوچ و فریب‌کارانه که می‌خواهند او را با این گونه وعده‌ها گول بزنند، و عقلش را در کوران احساسات و عواطف بدزدند و چنین ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۶۱)

شخص فریب‌خورده‌ای این گونه خیال می‌کند که بعد از مردنش و به اعتقاد خودش بعد از باطل شدن ذاتش همان حال قبل از مرگ را دارد، مردم که تعریف و تمجیدش می‌کنند او می‌شنود و لذت می‌برد و این چیزی جز غلط در وهم نیست همان غلط در وهمی است که می‌گساران مست در حال مستی دچار آن می‌شوند، وقتی احساساتشان به هیجان درمی‌آید بنام فتوت و مردانگی از جرم مجرمین درمی‌گذرند و جان و مال و ناموس و هر کرامت دیگری را که دارند در اختیار طرف می‌گذارند، و این خود سفاهت و جنون است، چون اگر عاقل بودند هرگز به چنین اموری اقدام نمی‌کردند.

پس این لغزش‌ها و امثال آن خطرناکی است که غیر از توحیدی که ذکر شد، هیچ سنگری نیست که انسان را از آن حفظ کند و به همین جهت است که اسلام اخلاق کریمه را که جزئی از طریقه جاریه او است براساس توحید پی‌ریزی نموده است، توحیدی که (۲۶۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اعتقاد به توحید هم از شؤون آن است و لازمه این توحید و آن معاد این است که انسان هر زمان و هر جا که باشد روحاً ملتزم به احسان و دوری از بدی‌ها باشد، چه این‌که تک‌تک موارد را تشخیص بدهد که خوبی است یا بدی است و یا نداند، و چه این‌که

ستایشگری، او را بر این اخلاق پسندیده ستایش بکند و یا نکند، و نیز چه این که کسی با او باشد که بر آن وادار و یا از آن بازش بدارد یا نه، برای این که چنین کسی خدا را با خود و دانای به احوال خود و حفیظ و قائم بر هر نفس می‌داند و معتقد است که خدای تعالی عمل هر انسانی را می‌بیند و نیز معتقد است که در ماورای این عالم روزی است که در آن روز هر انسانی آنچه را که کرده حاضر می‌بیند (چه خیر و چه شر)، و در آن روز هر کسی بدان چه کرده جزا داده می‌شود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۴ ص: ۱۴۳.

ضمانت اجرائی قوانین اسلامی (۲۶۳)

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن

در خلال بحث‌های نبوت، و چگونگی نشو و نمای شرایع آسمانی در میان بشر - که ما در این کتاب گذرانیم - این معنا گذشت که: هر نوعی از انواع موجودات برای خود هدف و غایتی از کمال دارند که از بدو پیدایش به سوی آن حد از کمال سیر می‌کند و با حرکت وجودیش آن کمال را جستجو می‌کند و لذا همه حرکاتش طوری است که با آن کمال متناسب است، و تا خود را به آن حد نرساند آرام نمی‌گیرد مگر آن که مانعی در سر راهش درآید و او را از سیر بازبدارد و قبل از رسیدن به هدف او را از بین ببرد، مثلاً درخت به خاطر آفتابی که به آن حمله‌ور می‌شود از رشد و نمو بازایستد.

و نیز این معنا گذشت که محرومیت از رسیدن به هدف، مربوط به افراد مخصوصی از هر نوع است، نه نوعیت نوع، که همواره محفوظ است، و تصور ندارد که تا آخرین فردش دچار آفت گردد.

یکی از انواع موجودات، آدمی است که او نیز غایتی وجودی دارد که به آن نمی‌رسد مگر آن که به طور اجتماع و مدنیت زندگی کند، دلیل و شاهدش هم این است که به چیزهای مجهز است که به خاطر آنها از هم‌نوع خود بی‌نیاز نیست، مانند نر و مادگی، و عواطف و احساسات، و کثرت حوائج و تراکم آنها.

و همین اجتماع و مدنیت، آدمیان را به احکام و قوانینی محتاج می‌کند که با احترام نهادن به آن و به کار بستن آن، امور مختلف زندگی را منظم ساخته و اختلافات خود را

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۵)

که غیر قابل اجتناب است برطرف سازند، و هر فردی در جایی قرار بگیرد که سزاوار آن است، و به همین وسیله سعادت و کمال وجودی خود را دریابد، و این احکام و قوانین عملی در حقیقت ناشی از حوائجی است که خصوصیت وجودی انسان و خلقت مخصوصش، یعنی تجهیزات بدنی و روحیش آنرا ایجاب می‌کند، هم‌چنان که همین خصوصیات وجودی و خلقتش مرتبط با خصوصیات علل و اسبابی است که در میان نظام عمومی عالم، مثل او موجودی را پدید بیاورد.

و این معنا همان معنای فطری بودن دین خداست، زیرا دین خدا عبارتست از مجموعه احکام و قوانینی که وجود خود انسان، انسان را به سوی آن ارشاد می‌کند.

و یا به تعبیر دیگر: فطری بودن دین خدا به این معنا است که دین خدا مجموعه سنت‌هایی است که وجود و کون عمومی عالم آن را اقتضاء می‌کند به طوری که اگر آن

(۲۶۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

سنت‌ها اقامه شود مجتمع بشر اصلاح شده و افراد، به هدف وجود و نهایت درجه کمال خود می‌رسند، باز به طوری که اگر آن سنت‌ها را باطل و بی‌اعتبار کنند، عالم بشریت رو به تباهی نهاده، آن وقت مزاحم نظام عمومی جهان می‌گردد.

و این احکام و قوانین چه مربوط به معاملات اجتماعی باشد که حال مجتمع را اصلاح و منظم کند، و چه مربوط به عبادات باشد که آدمی را به کمال معرفتش برساند و او را فردی صالح در اجتماعی صالح قرار دهد، می‌بایستی از طریق نبوت الهی و وحی آسمانی به آدمی برسد، و انسان تنها باید به چنین قانونی تن در دهد و لاغیر.

با این بیان و اصولی که گذشت معلوم می‌شود که: تکالیف الهی اموری است که ملازم آدمی است، و مادامی که در این نشاء، یعنی در دنیا زندگی می‌کند چاره‌ای جز پذیرفتن آن ندارد، حال چه این که خودش فی حد نفسه ناقص باشد، و هنوز به حد کمال بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۷)

وجودش نرسیده باشد، و چه این که از حیث علم و عمل به حد کمال رسیده باشد، (خلاصه این که بشر تا بشر است و تا در این عالم است محتاج دین است چه این که در حال توحش باشد و چه این که به نهایت درجه تمدن و پیشرفت رسیده باشد)، اما احتیاجش به دین در صورت توحش و عقب افتادگی روشن است، و اما در صورت تمدن و کمال علم و عمل از این نظر است که معنای کمالش این است که در دو ناحیه علم و عمل دارای ملکات فاضله‌ای شده است که به خاطر داشتن آن، کارهایی از او سر می‌زند که صالح به حال اجتماع است، و اعمال عبادی‌ای از او سر می‌زند که صالح به حال معرفت او است، و درست مطابق با عنایت الهی نسبت به هدایت انسان به سوی سعادتش می‌باشد.

و پرواضح است که اگر قوانین الهی را مختص به افراد و اجتماعات ناقص و

(۲۶۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

عقب افتاده بدانیم، و تجویز کنیم که انسان کامل تکلیف نداشته باشد تجویز کرده‌ایم که افراد متمدن، قوانین و احکام را بشکنند، و معاملات را فاسد انجام دهند، و مجتمع را فاسد و درهم و برهم کنند، و حال آن که عنایت الهی چنین نخواسته است.

و هم چنین تجویز کرده‌ایم که افراد متمدن از ملکات فاضله و احکام آن تخلف کنند، و حال آن که همه افعال، مقدماتی برای به دست آوردن ملکاتند، و وقتی ملکه پیدا شد افعال، آثار غیرقابل تخلف آن می‌شود، و دیگر تصور نمی‌شود شخصی که مثلاً: ملکه معرفه‌الله را پیدا کرده خدا را عبادت نکند، و یا کسی که ملکه سخاوت را پیدا کرده بذل و بخشش نکند.

این جا است که فساد گفته بعضی‌ها روشن می‌شود که توهم کرده‌اند: غرض از تکالیف عملی، تکمیل انسان و رساندنش به نهایت درجه کمال او است، و وقتی

بحث فلسفی در چگونگی تکلیف و دوام آن (۲۶۹)

کامل شد دیگر حاجتی به تکلیف نداشته بقای تکلیف در حق او مفهومی ندارد!؟

وجه فسادش این است که انسان هر قدر هم که کامل شده باشد اگر از تکالیف الهی سرباز زند، مثلاً احکام معاملاتی را رعایت نکند، اجتماع را دچار هرج و مرج کرده است، و عنایت الهی را نسبت به نوع بشر باطل ساخته است، و اگر از تکالیف مربوط به عبادات تخلف کند برخلاف ملکاتش رفتار کرده، و این محال است، چون رفتار بشر آثار ملکات او است، و به فرض هم که جائز باشد، باز مستلزم از بین بردن ملکه است، و آن نیز مستلزم ابطال عنایت الهی نسبت به نوع بشر است.

آری میان انسان کامل و غیر کامل از نظر صدور افعال فرق است، انسان کامل و دارای ملکه فاضله از مخالفت مصون است، و ملکه راسخه در نفسش نمی‌گذارد او کار خلاف بکند، ولی انسان ناقص چنین مانع و جلوگیری در نفس ندارد. خداوند همه را در به دست آوردن ملکات فاضله یاری فرماید! (۱)

(۲۷۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ»

«هیچ دهکده‌ای را هلاک نکردیم مگر آن که بیم‌رسان داشتند،»
«ذِکْرِي وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ»

«تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبوده‌ایم!» (۲۰۸ و ۲۰۹ / شعراء)

۱- المیزان، ج: ۱۲، ص: ۲۹۴.

عدل، مبانی تشریح قوانین الهی (۲۷۱)

«وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ - ما هرگز ستمگر نبوده‌ایم»

می‌فرماید: ما هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم، مگر در حالی که انذار شده بودند و تذکر یافته، حجت بر آنان تمام شده بود، برای این که اگر در غیر این حال، هلاکشان می‌کردیم، نسبت به آنان ظلم کرده بودیم و شأن ما این نیست که به کسی ظلم کنیم. (۱)

ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟

۱- المیزان، ج: ۱۵، ص: ۴۵۹.

(۲۷۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

از لوازم متساوی ظلم این است که ظالم کار و تصرفی بکند که حق او نیست و مالک چنین فعل و چنین تصرفی نمی‌باشد، در مقابل ظلم عدل است، که لازمه مساوی آن این است که شخص عادل کسی باشد که کار و تصرفی بکند که مالک آن باشد. از همین جا روشن می‌گردد که کارهایی که فاعل‌های تکوینی انجام می‌دهند (نمک شوری و شکر شیرینی می‌دهد)، از این جهت که این آثار و افعال مملوک تکوینی آن‌ها است، ظلم در کار آن‌ها مفروض نیست، برای این که فرض صدور فعل از فاعل تکوینی مساوی است با فرض مملوکیت آن فعل برای آن فاعل، به این معنا که وجود فعل قائم به وجود فاعل است و جدای از فاعل، وجود مستقلی ندارد.

و خدای سبحان مالک عالم است، یعنی دارای مالکیتی است مطلق، که بر تمامی موجودات عالم گسترده است، آن هم از جمیع جهات وجودشان، برای این که وجود

ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟ (۲۷۳)

اشیاء از جمیع جهات قائم به خدای تعالی است و از وجود او بی‌نیاز نبوده، جدای از او استقلال ندارد و چون چنین است هر قسم تصرفی که در آن‌ها کند، چه آن موجود خوشش بیاید یا بدش آید و تصرف خدای تعالی به نفعش باشد یا به ضررش، ظلم نیست، بلکه می‌شود گفت: عدل است، به معنای این که رفتاری است غیرظالمانه، پس خدای تعالی هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر حکمی که اراده کند می‌تواند صادر نماید، همه این‌ها برحسب تکوین است.

توضیح این که: درست است که غیر خدای تعالی موجودات دیگر نیز افعال تکوینی دارند و هر فاعل تکوینی مالک فعل خویش است، اما این مالکیت موهبتی است الهی، پس در حقیقت خدای تعالی دارای ملکی مطلق و بالذات است و غیر خدا مالکیتش به غیر است و ملک او در طول ملک خدا است، به این معنا که خدا مالک خود او و آن ملکی است که

(۲۷۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

به او تملیک کرده، و تملیک او مثل تملیک ما نیست که بعد از تملیک به دیگری، خودمان مالک نباشیم، بلکه او بعد از آن هم که چیزی را به خلق خود تملیک می‌کند، باز مهیمن و مسلط بر آن است.

یکی از آن فاعل‌های تکوین، نوع بشر است، که نسبت به افعال خود و مخصوصاً آن افعالی که ما آن را فعل اختیاری می‌نامیم، و نیز نسبت به اختیارش که با آن کارهای خود را تعیین می‌کند که انجام دهم یا ندهم، مالک است. ما در خود می‌یابیم که مالک و دارای اختیاریم، و این را به روشنی درک می‌کنیم، که نسبت به کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، همان‌طور که می‌توانیم انجام دهیم، می‌توانیم ترک کنیم، و خلاصه انجام و ترک آن هر دو برای ما ممکن است، پس ما در نفس خود درباره هر فعل و ترکی که فرض شود احساس آزادی و حریت نسبت به فعل ظالم نبودن خدا به چه معنا است؟ (۲۷۵)

و ترک آن می‌کنیم، به این معنا که صدور هر یک از آن دو را برای خود ممکن می‌دانیم. (۱)

منشأ ایجاد قوانین

چیزی که هست ناچاری انسان به زندگی اجتماعی و مدنی، عقل او را مجبور کرده به این که مقداری از این آزادی عمل خود چشم پوشیده، حریت خود را نسبت به بعضی کارها محدود کند، با این که خود را نسبت به آن‌ها نیز آزاد می‌داند و آن اعمال عبارت است از کارهایی که یا انجامش و یا ترکش، نظام مجتمع را مختل می‌سازد.

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۴۶۰.

(۲۷۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

دسته اول که انجام آنها نظام را مختل می‌سازد همان محرمات و گناهانی است که قوانین مدنی یا سنن قومی یا احکام حکومتی رایج در مجتمعات، آن را تحریم کرده است.

و نیز، ضرورت ایجاب کرده که برای تحکیم این قوانین و سنن، نوعی کیفر برای متخلفین از قوانین معین کنند، و البته این کیفر را در حق متخلفی اجراء می‌کنند که حرمت آن افعال و کیفر آن به گوشش رسیده و حجت بر او تمام شده باشد، حال یا این کیفر صرف مذمت و توبیخ بوده و یا علاوه بر مذمت، عقاب هم در پی داشته است.

و در عوض این که برای کسانی که آن قوانین را احترام بگذارند، اجر و جایزه‌ای معین کنند، تا به این وسیله مردم را به عمل به آن قوانین تشویق کرده باشند، که آن اجر و جایزه یا صرف مدح بوده و یا ثواب هم در کار بوده است.

منشأ ایجاد قوانین (۲۷۷)

ناگزیر لازم دانسته که شخصی را برای این که قوانین جاری را در میان مجتمع معمول بدارد و مو به مو اجراء کند انتخاب نماید و او را به مقام امارت بر جامعه نصب کند و مسؤول کارهایی که به او محول کرده و مخصوصاً اجرای احکام جزایی بدانند، و پر واضح است که اگر امیر نامبرده باز هم اختیار خود را حفظ نمود، هر جا دلش خواست مجازات کند و اگر خواست مجازات نکند و یا نیکوکاران را دستگیر نموده، بدکاران را آزادی عمل دهد، مسأله قانون‌گذاری و احترام به سنت‌های اجتماعی به کلی لغو و بیهوده می‌شود.

این‌ها اصولی است عقلایی که تا حدی در جوامع بشری جریان داشته، و از اولین روزی که این نوع موجود، در روی زمین پای برجا گشت به شکلی و تا حدی در جوامع خود اجراء نمود، چون از فطرت انسانیتش سرچشمه می‌گرفته است. (۱)

(۲۷۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود

از سوی دیگر براهین عقلی حکم می‌کند که باید این قوانین از ناحیه خدا معین شود و انبیاء و رسولان الهی نیز که یکی پس از

دیگری از طرف خدای تعالی آمدند و همگی با قوانین اجتماعی و سنی برای زندگی آمدند، این معنا را تأیید کرده‌اند که باید قوانین اجتماعی و سنن زندگی از ناحیه خدای تعالی تشریح شود، تا احکام و وظائفی باشد که فطرت بشری نیز به سوی آن هدایت کند و در نتیجه سعادت حیات بشر را تضمین نموده، صلاح اجتماعی او را تأمین کند.

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۴۶۱.

قوانین از طرف خدا تعیین می‌شود (۲۷۹)

و معلوم است همان‌طور که واضح و مقنن این شریعت آسمانی خدای سبحان است، هم‌چنین مجری آن - البته از نظر ثواب و عقاب که موطنش قیامت و محل بازگشت به سوی خداست - او می‌باشد. (۱)

مجری قانون نباید قانون را بشکند! (اجرای قانون ظلم نیست!)

و مقتضای این که خود خدای تعالی این شرایع آسمانی را تشریح کند و معتبر بشمارد، و خود را مجری آنها بداند، این است که بر خود واجب کرده باشد - البته و جوب

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۴۶۲.

(۲۸۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

تشریحی نه تکوینی - که بر ضد خواسته خود اقدامی ننموده و خودش در اثر اهمال و یا الغاء کیفر، قانون خود را نشکند، مثلاً، عمل خلافی را که خودش برای آن کیفر تعیین نموده، بدون کیفر نگذارد و عمل صحیحی را که مستحق کیفر نیست کیفر ندهد، به غافلگی که هیچ اطلاعی از حکم یا موضوع حکم ندارد، کیفر عالم عامد ندهد، و مظلوم را به گناه ظالم مؤاخذه نکند و گرنه ظلم کرده است «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوًّا كَبِيرًا - او از چنین ظلمی منزّه است.» (۴۳ / اسراء)

و شاید مقصود آن‌هایی هم که گفته‌اند: خدا قادر بر ظلم است و لیکن به هیچ وجه از او سر نمی‌زند - چون نقص کمال است و خدا از آن منزّه است - همین معنا باشد، پس فرض این که خدای تعالی ظلم کن، فرض امری است که صدورش از او محال است، نه این که خود فرض محال باشد و از ظاهر آیه «وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ» و نیز آیه مجری قانون نباید قانون را بشکند! (۲۸۱)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا» (۴۴ / یونس) و آیه «لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعِيدَ الرُّسُلِ» (۱۶۵ / نساء) و آیه «وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» (۱۸۲ / آل عمران) همین معنا استفاده می‌شود.

آری ظاهر این آیات این است که ظلم نکردن خدا از باب سالبه به انتفاء موضوع نیست، بلکه از باب سالبه به انتفاء حکم است، به عبارت ساده‌تر این که: از این باب نیست که خدا قادر بر ظلم نیست و العیاذبالله خواسته است منت خشک و خالی بر بندگانش بگذارد، بلکه از این باب است که در عین این که قادر بر ظلم است، ظلم نمی‌کند. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۵ ص: ۴۶۲.

(۲۸۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

قانون و اخلاق کریمه و توحید

«وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسِنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

«و آن زنی که یوسف در خانه وی بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را محکم بست و گفت بیا! گفت: پناه به خدا که او مربی

من است و منزلت مرا نیکو داشته است که ستمگران رستگار نمی‌شوند،»

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهٰنَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهٗ السُّوْءَآءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ،»

«وی یوسف را قصد کرد یوسف هم اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود قصد او

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۳)

کرده بود، چنین شد تا گناه و بدکاری را از او دور کنیم که وی از بندگان خالص شده ما بود.» (۲۳ و ۲۴ / یوسف)

هیچ قانونی به ثمر نمی‌رسد مگر به وسیله ایمانی که آن ایمان به وسیله اخلاق کریمه حفظ و آن اخلاق هم به وسیله توحید ضمانت شود.

بنابراین، توحید اصلی است که درخت سعادت آدمی را رشد داده و شاخ و برگ اخلاق کریمه را در آن می‌رویاند، و آن شاخه‌ها را هم بارور ساخته جامعه بشریت را از آن میوه‌های گرانبها بهره‌مند می‌سازد، هم‌چنان که فرموده: «الْم تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ، تُؤْتِي اُكْلَهَا كُلَّ حِيْنٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ، وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ

(۲۸۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

اَجْتَسَتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ،» (۲۴ تا ۲۶ / ابراهیم) و ایمان به خدا را چون درختی معرفی کرده که دارای ریشه است که قطعاً همان توحید است.

و نیز دارای خوردنی‌ها معرفی کرده که در هر آبی به اذن پروردگار میوه‌هایش را می‌دهد، و آن میوه‌ها عمل صالحند.

و نیز دارای شاخه‌هایی معرفی نموده که همان اخلاق نیکو از قبیل تقوا، عفت، معرفت، شجاعت، عدالت و رحمت و نظایر آن است. آن‌گاه در آیه دیگری درباره کلمه طیب چنین فرموده: «اَلَيْسَ يَضْرِبُ الْعَدُوَّ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ،» (۱۰ / فاطر) سعادت صعود به سوی خدای تعالی و تقرب به درگاه او را تنها مخصوص کلمه‌های طیب نموده که همان اعتقاد حق است، و عمل شایسته و مناسب که آن را بالا می‌برد کمک کار آن قرار داده است.

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۵)

بیان آن این‌که: همه می‌دانیم که کمال نوعی انسان تمام نمی‌شود و آدمی در زندگی آن سعادت را که همواره در پی آن است و هدفی بزرگ‌تر از آن ندارد در نمی‌یابد مگر به اجتماع افرادی که در کارهای حیاتی با یکدیگر تعاون می‌کنند، کارهایی که کثرت و تنوع آن به حدی است که از عهده یک انسان بر نمی‌آید که همه آن‌ها را انجام دهد.

و همین درک ضروری است که آدمی را محتاج کرده که اجتماعی تشکیل داده به سنت‌ها و قوانینی که نگهدار حقوق افراد از بطلان و فساد باشد تن در دهند و فرد فرد اجتماع هریک به قدر وسع خود بدان عمل نمایند، و در زیر سایه آن قوانین اعمال یکدیگر را مبادله نموده هریک به قدر ارزش عمل خود از نتیجه عمل دیگران برخوردار شوند، و بدون این‌که نیرومند مقتدر به ضعیف عاجز ظلم کند.

(۲۸۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

این را نیز مسلم می‌داریم که قوانین مذکور مؤثر واقع نمی‌شود مگر آن‌که قوانین دیگری به نام قوانین جزایی ضامن اجرای آن گردد، و متخلفین از آن و تجاوزکاران به حقوق دیگران را تهدید به این کند که در قبال کار بد کیفر بد دارند، و متخلفین از ترس آن کیفرها هوس تخلف نکنند.

و نیز مقررات دیگری لازم است تا عاملین به قانون را تشویق و آنان را در عمل خیر ترغیب نماید.

و نیز قوه حاکمه‌ای لازم است تا بر همه افراد، حکومت نموده به عدل و درستی بر همه سلطنت داشته باشد.

و این آرزو وقتی صورت عمل به خود می‌گیرد که قوه مجریه از جرم اطلاع، و بر مجرم تسلط داشته باشد، و اما اگر جرم‌هایی به دست مجرمینی در خلوت قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۷)

صورت گیرد و قوه مجریه از آن خبردار نباشد - و چه قدر هم بسیار است - در این صورت، باز جلو جرم گرفته نمی‌شود و دست قوانین به مجرمین نمی‌رسد.

و نیز اگر چنانچه قوه مجریه ضعیف باشد و آن نیرویی که باید نداشته باشد و یا در سیاست مجرمین سهل‌انگاری نماید، مجرمین بر او چیره می‌گردند.

و هم‌چنین اگر خود مجرم شخصا قوی‌تر از قوه مجریه باشد باز هم قوانین بی‌ثمر و تخلفات و تجاوزات شایع می‌گردد.

آدمی طبعاً سودطلب است، و می‌خواهد نفع را به خود اختصاص دهد هرچند به ضرر دیگران تمام شود. این مصیبت وقتی شدت می‌یابد که این توانایی بر تخلف در خود قوای مجریه متمرکز شود، و یا در شخص حاکم که زمام همه امور را به دست دارد جمع گردد.

(۲۸۸) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

در این صورت است که مردم را خوار نموده دیگر مردم نمی‌توانند او را به سوی عدالت اجتماعی و عمل به حق وادار نمایند.

آری، در چنین وضعی قوای مجریه و یا شخص حاکم فعال ما ایشاء گشته، هیچ قدرتی تاب مقاومت او را نیاورده و هیچ اراده‌ای نمی‌تواند با اراده او معارضت نماید.

تاریخ بشریت از این گونه خاطرات تلخ مملو و از داستان‌های جبابره و طاغوت‌ها و زورگویی‌های ایشان به مردم معاصر خود پر است.

نزدیک‌تر از مراجعه به تاریخ، مراجعه به وضع موجود دنیای معاصر خود ماست که می‌بینیم در بیشتر نقاط روی زمین همین وضع جریان دارد.

قوانین و سنن اجتماعی هر قدر هم عادلانه تنظیم شده باشد و هر قدر قوانین جزائیش سخت‌تر تعیین شده باشد، مع ذلک آن‌طور که باید در مجتمع اجراء نمی‌شود و

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۸۹)

جلو خلاف را نگرفته و در تخلف را نمی‌بندد، مگر آن که در افراد آن مجتمع فضائل اخلاقی حکومت کند و مردم به ملکات فاضله انسانی از قبیل ملکه پیروی حق و احترام انسانیت و عدالت و کرامت و حیاء و اشاعه رحمت و امثال آن پای‌بند باشند.

آری، خواننده عزیز نباید از دیدن وضعی که کشورهای متمدن دنیا از قوه و شوکت و نظم (به ظاهر عادلانه) به خود گرفته‌اند غره گشته و مرعوب شود، چون قوانین این کشورها براساس و پایه‌های اخلاقی وضع نشده و ضامن اجراء ندارد.

مردم این کشورها فکرشان فکر اجتماعی است، افرادشان جز نفع ملت و خیر آن و جز دفع ضرر از ملت‌شان چیز دیگری را محترم نمی‌شمارند و ملت‌هایشان جز برده کردن سایر ملت‌ها و دوشیدن آن‌ها و استعمار سرزمین‌هایشان و مباح کردن جان و مال و ناموسشان هدف دیگری ندارند.

(۲۹۰) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

ثمره این پیشرفت و ترقیشان این شد که آن ظلم‌هایی را که جباران در گذشته بر افراد وارد می‌کردند امروزه به اجتماعات منتقل گردیده و در حقیقت امروز اجتماعی بر اجتماعی دیگر ظلم و ستم روا می‌دارد یعنی امروز ملت جای فرد را گرفته است، پس می‌توان گفت که الفاظ، معانی خود را از دست داده‌اند و هر لفظی معنای ضد خود را به خود گرفته، اگر از حریت و

شرافت و عدالت و فضیلت سخنی به میان می‌آید مقصود واقعی از آن پیشرفت دنائت و پستی و ظلم و رذالت است. و کوتاه سخن، سنن و قوانین اجتماع هیچ وقت از گزند تخلف و بطلان ایمن نمی‌شود مگر اینکه براساس فضائل اخلاقی و شرافت انسانیت تأسیس شده، و پشتوانه‌اش دل‌های مردم بوده باشد.

و این فضائل اخلاقی هم به تنهایی در تأمین سعادت اجتماع و سوق انسان به سوی قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۱)

صلاح عمل کافی نیست، مگر وقتی که براساس توحید باشد، یعنی مردم ایمان داشته باشند به این که عالم - که انسان جزئی از آن است - آفریدگار و معبودی دارد یکتا، و ازلی و سرمدی، که هیچ چیز از علم و احاطه او بیرون نیست و قدرتش مقهور هیچ قدرتی نمی‌شود.

خدایی که همه اشیاء را بر کامل‌ترین نظام آفریده، بدون این که به یکی از آن‌ها احتیاجی داشته باشد، و به زودی خلاق را به سوی خود بازگردانیده به حسابشان می‌رسد، نیکوکار را به علت نیکوکاریش پاداش و بدکار را به بدی عملش کیفر می‌دهد، و آن را مخلص در نعمت و این را مخلص در عذاب می‌کند.

و این خود روشن است که وقتی اخلاق بر چنین عقیده‌ای اتکاء داشته باشد برای آدمیان جز مراقبت رضای خدا همتی باقی نمی‌ماند، در آن صورت تمامی هم آدمی این (۲۹۲) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

می‌شود که یک یک کارهایش مورد رضای خدا باشد، و چنین مردمی از درون دل‌هایشان، رادعی به نام تقوا دارند که مانع آنان از ارتکاب جرم می‌شود.

و اگر اخلاق از چنین اعتقادی سرچشمه نگیرد، برای آدمی در کارهای حیاتی هدفی جز تمتع به متاع دنیای فانی و التذاذ به لذات حیات مادی باقی نمی‌ماند، نهایت چیزی که بتواند زندگی او را عادلانه، و او را وادار به حفظ قوانین اجتماعی خود کند، این فکر است که اگر من این قوانین را رعایت نکنم و ملزم به آن نباشم اجتماع من متلاشی گشته، و در نتیجه زندگی خودم هم متلاشی می‌شود، پس لازم است که من از پاره‌ای از خواسته‌هایم به خاطر حفظ جامعه صرف نظر کنم، تا به پاره‌ای دیگر نایل شوم، که اگر چنین کنم هم به بعضی از آرزوهایم می‌رسم، و هم این که مردم مادام که زنده‌ام مرا مدح و تعریف می‌کنند، و نام من در صفحات تاریخ با خطوط طلایی باقی می‌ماند.

قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۳)

اما مسأله مدح و تعریف مردم البته تا حدی مشوق هست، و لیکن تنها در امور مهمی که مردم از آن آگاه می‌شوند جریان دارد، به خلاف امور جزئی و شخصی، و یا امور مهمی که مردم خبردار نشوند، از قبیل کارهای سری، که در آن‌جا دیگر این دواعی مانع ارتکاب انسان نمی‌شود، و اما مسأله خطوط طلایی تاریخ و نام نیک، آن هم غالباً در مواردی صورت می‌گیرد که پای از جان گذشتگی و فداکاری در میان بیاید، مانند کشته شدن در راه وطن و یا بذل مال و صرف وقت در ترفیع مبانی دولت و امثال آن.

این چنین فداکاری‌ها از کسانی سر می‌زند که به حیات دیگری، ماورای این زندگی معتقدند باشند، و کسی که چنین اعتقادی ندارد جز به یک عقیده خرافی دست به چنین فداکاری نمی‌زند، زیرا با نبود اعتقاد به یک زندگی دیگر هیچ عاقلی از جان خود

(۲۹۴) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

نمی‌گذرد تا بعد از او نامش را به نیکی یاد کنند، چون او بعد از مرگ وجود ندارد تا از آن مدح و ثنا و یا هر نفع دیگری که تصور شود برخوردار گردد.

آن کدام عاقلی است که به خاطر آسایش دیگران از جان خود صرف نظر کند و خود را به کشتن دهد که دیگران به زندگی برسند، با این که برحسب فرض، به زندگی دیگری اعتقاد نداشته باشد و مرگ را جز بطلان نپندارند. مگر این که اعتقادی خرافی و ادارش کند که خود را به کشتن دهد که آن هم با کم‌ترین توجه و التفات از بین می‌رود.

پس روشن شد که هیچ انگیزه و محرکی ولو هرچه باشد جای توحید را نمی‌گیرد. و چیزی وجود ندارد که جای توحید را در بازداری انسان از معصیت و نقض سنن و قوانین پر کند، مخصوصاً اگر آن معصیت و نقض سنن از چیزهایی باشد که طبعاً برای مردم آشکار نشود و بالاخص آن معصیتی که اگر فاش شود به خاطر جهاتی برخلاف قانون و اخلاق کریمه و توحید (۲۹۵)

آن چه که بوده فاش می‌گردد مانند تجاوزی که اگر - العیاذبالله - از یوسف نسبت به زلیخا سر می‌زد. هم‌چنان که خودداری و تعفف یوسف از آن، برخلاف جلوه کرد، و زلیخا او را به شهوت‌رانی و خیانت متهم نمود. آری، در چنین فروضی جز توحید هیچ مانع دیگری نیست، هم‌چنان که یوسف را جز علم به مقام پروردگارش چیزی جلوگیر نشد و نمی‌توانست بشود. (۱)

۱- المیزان، ج: ۱۱ ص: ۲۱۰.

(۲۹۶) مبانی قانون و قانون‌گذاری در اسلام

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

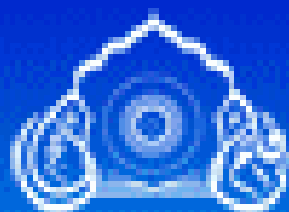
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

